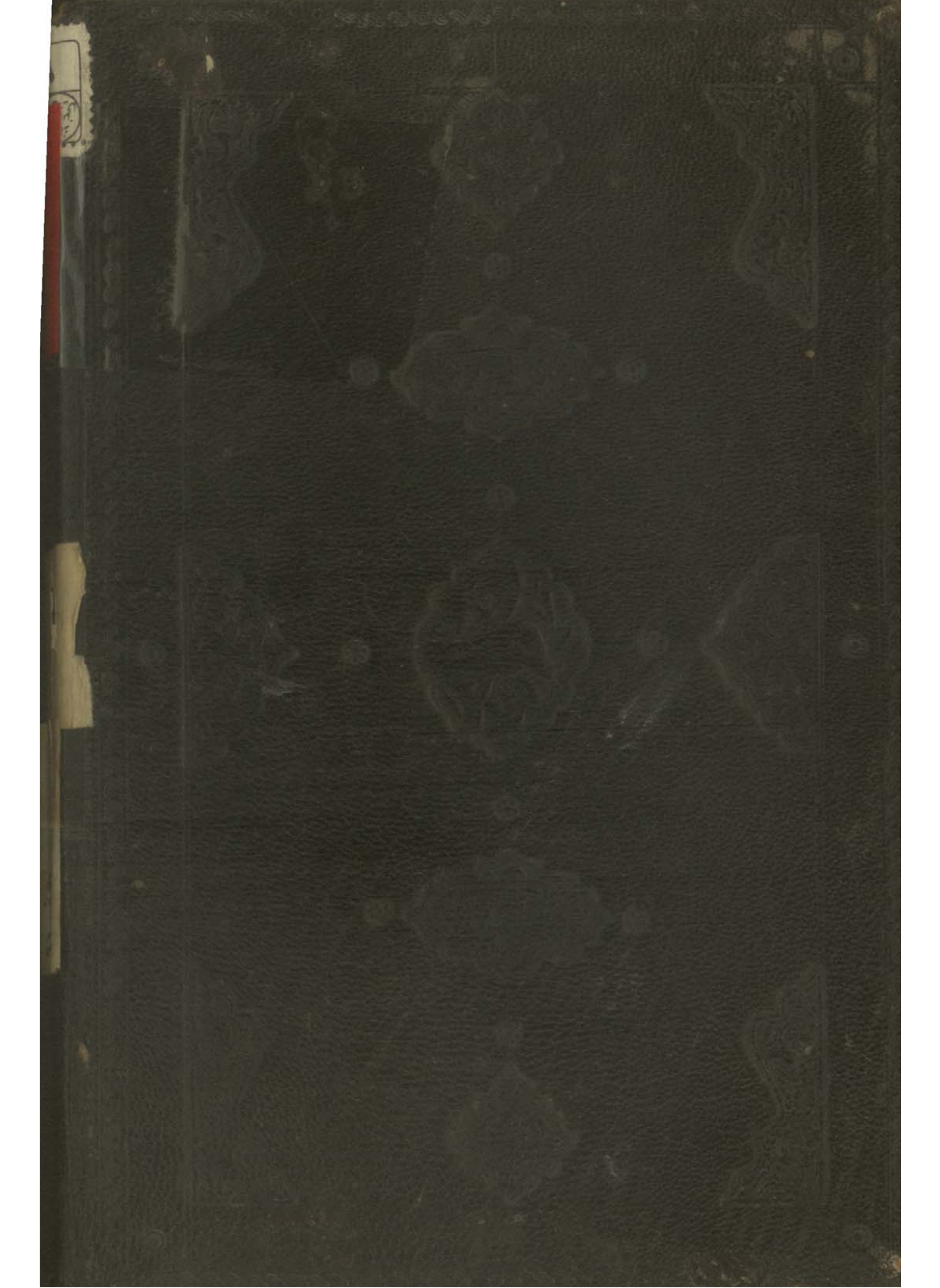
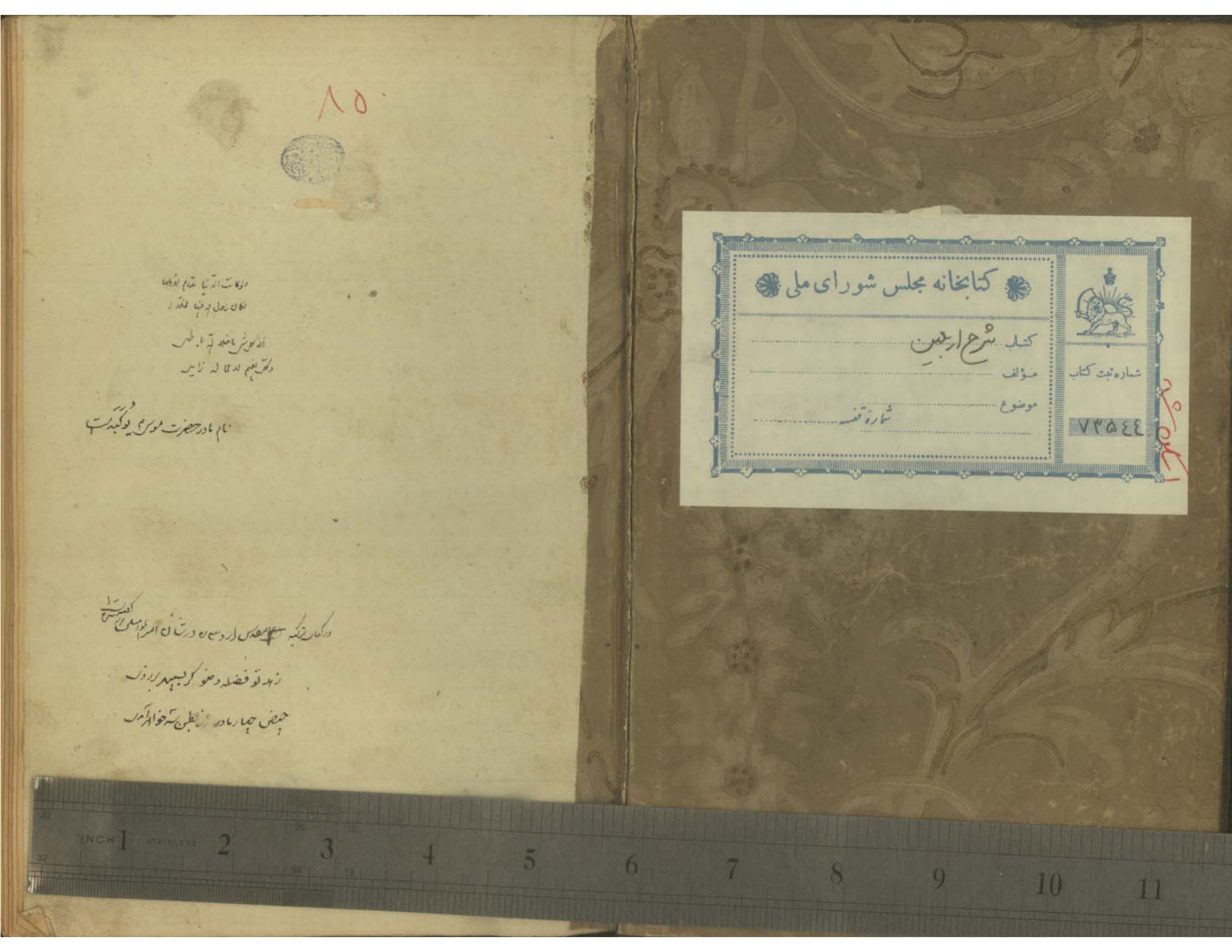
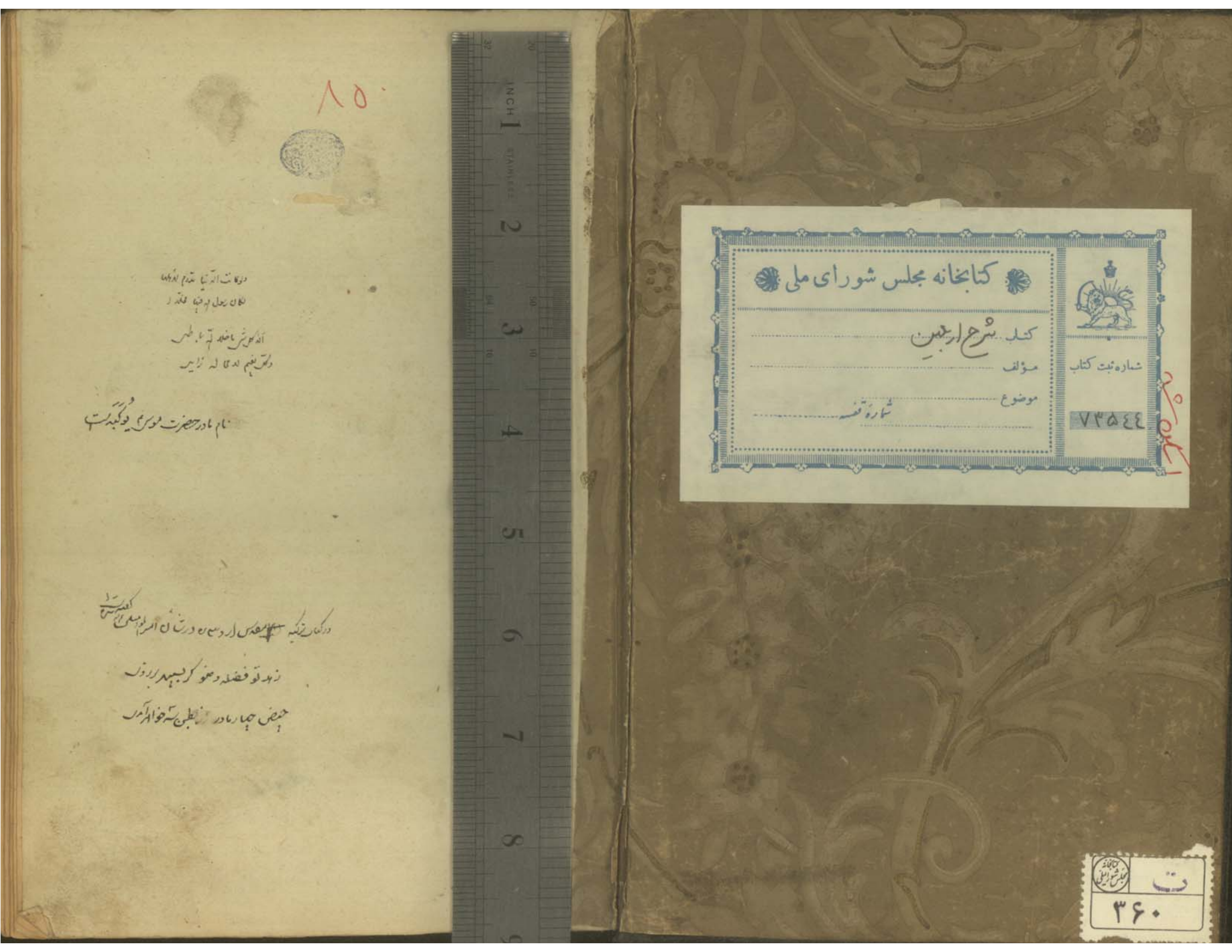
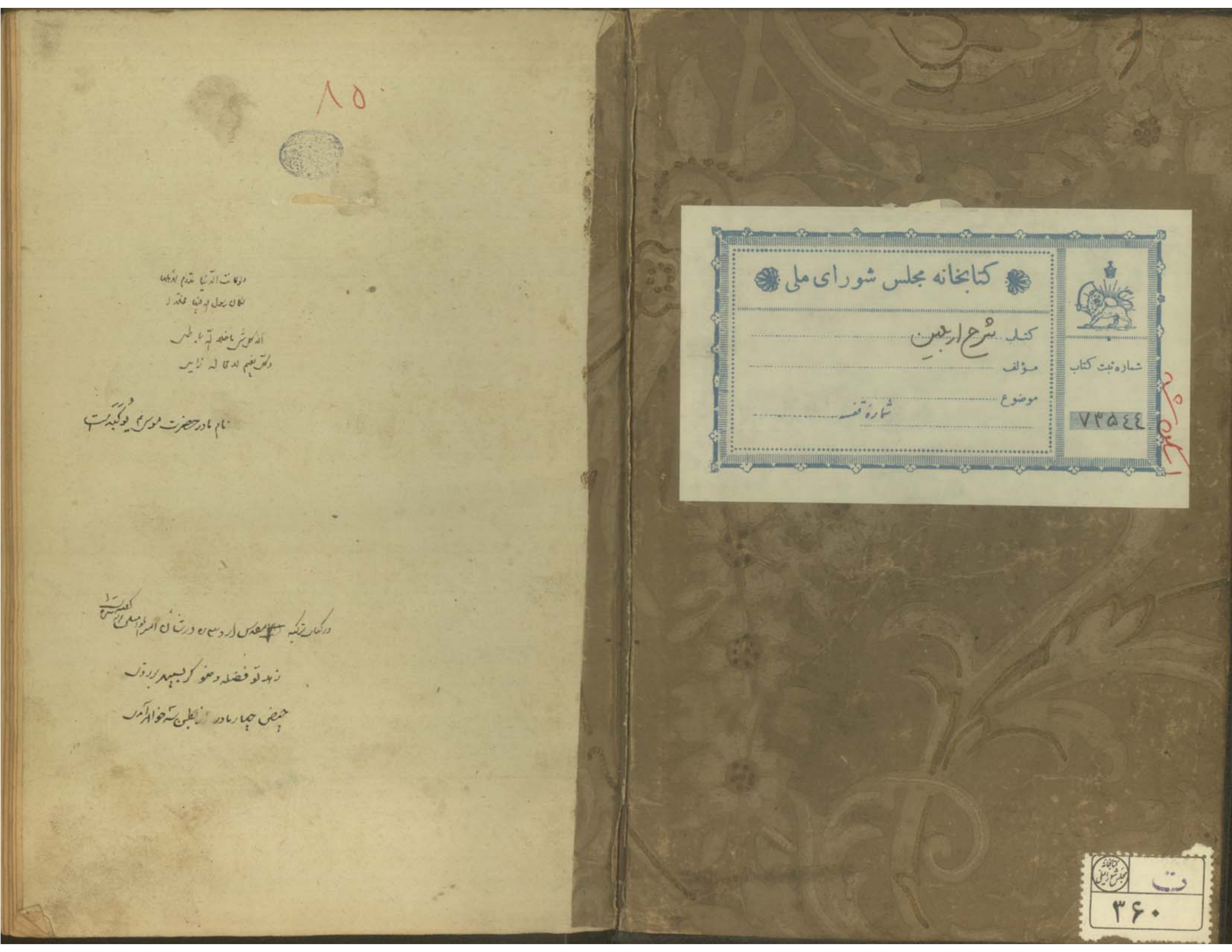


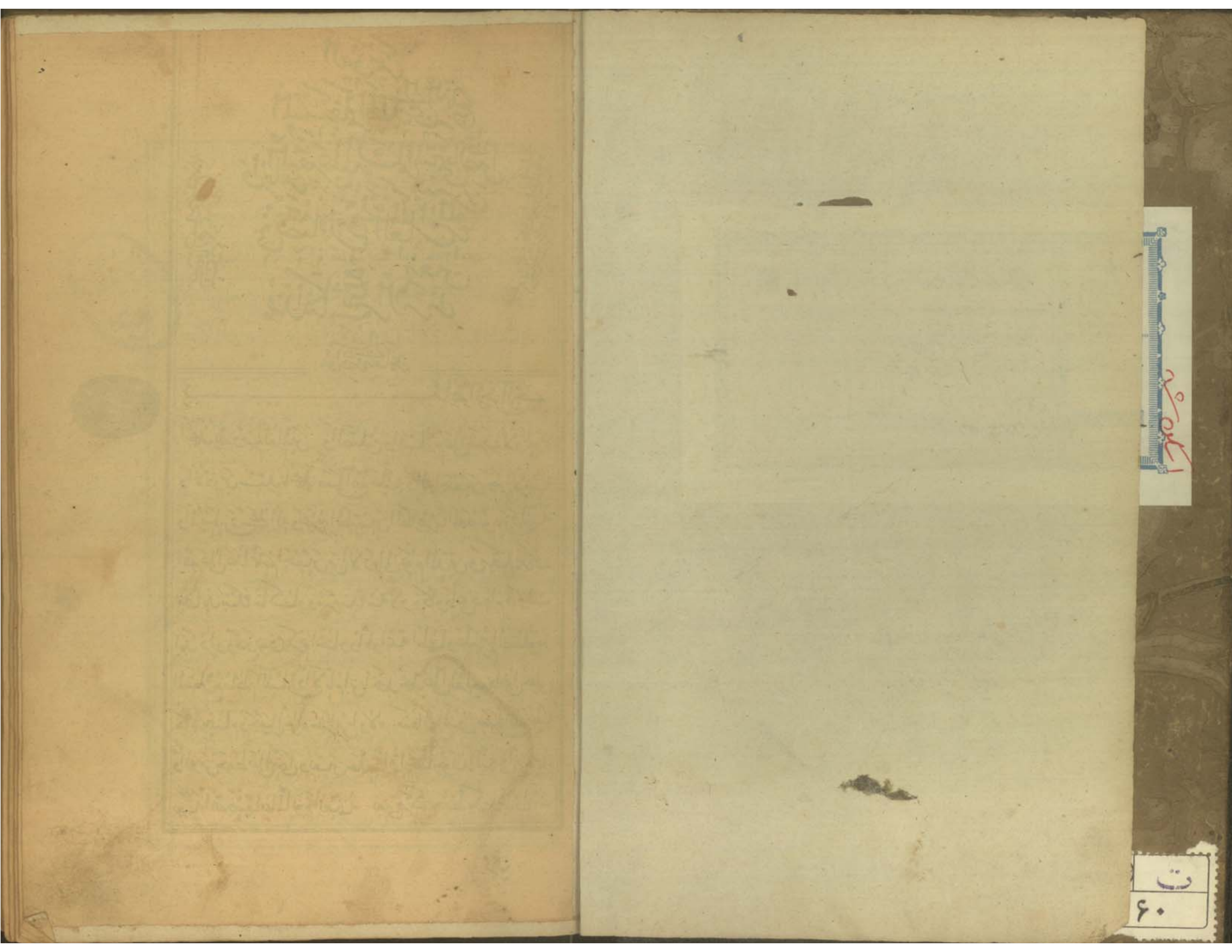


۸۵۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اربعین
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۳۵۴۴


۸۵۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اربعین
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۳۵۴۴
ت
۳۶۰



۸۵۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اربعین
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۳۵۴٤
ت
۳۶۰



هذا كتاب شرح الاربعين حديثا في فضائل مولى العالمين امير المؤمنين و امام المتقين عليه السلام المسمى بالصراط المستقيم الهادي الى النهج القويم

مؤلفه ... عفا الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين
والاخرين سيدنا محمد صلى الله عليه واله اجمعين ختم الانبيا
والمرسلين وعلى اله وعترته الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة
الله على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين وبعد عرض
مينمايد بندهٔ خاکسار وشرمندهٔ روزگار داعی دوام دولت
ابد قرار وو در پیروی کرد اخبار واثار ائمه اطهار عليهم الصلوة و
السلام مادام الليالي والايام ابن احمد محمد علی القراجه داغی اعطی
كتابه بيمناه وجعل اخراه خيرا من اولاه كه قال النبي صلى الله عليه
واله من حفظ على امتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه في امر دينهم
بعثه الله فقيها عالما يوم القيمة يعنی هر کس حفظ بکند برای امت

من چهل حديث از ان احاديثی که امت من با نها احتياج دارند در
دين خود شان خداوند عالم او را فقيه وعالم محشور مينمايد ودر روز
قيامت در زمرهٔ علماء که مصداق حديث مداد العلماء افضل
من دماء الشهداء هستند مبعوث ميشود واين حديث بين العلماء
در غايت اعتبار وكالشمس في رابعة النهار است ولهذا اکثر علماء
کتاب اربعين جمع نموده اند ودر ضمن ان چهل حديث از اخبار
متعلقه بامور دين نوشته وشرح فرموده اند وبزرگترين امور دينيه
بلکه معنی وروح جسد ايمان ودين ولايت ومحبت حضرت امير المؤمنين
عليه السلام است لهذا چهل حديث معتبر از فرمودهٔ حضرت پيغمبر صلى
الله عليه واله در مناقب وفضائل ان سرور با ترجمه سهل در اين مختصر
ضبط کرديد تا بوجه اسان هر کس بخواهد مصداق حديث سابق الذكر
بوده باشد حفظ نمايد واين نسخهٔ مختصره را که در حقيقت مصداق
اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر ميباشد تحفه نمود
بحضور مبارک حضرت کردون حشمت اسمان عظمت نقش بند کا
کاه شرع متين موسس اساس دين مبين باسط بساط امن وامان
وناشر مناشر بر واحسان فهرست کتاب دين پروری زينت بخش مسند
داد کستری مهر سپهر سلطنت وتاجداری بدر فلک خلافت وشهرياري

مظهر الطاف ربانی و مهبط فیوضات سبحانی سرکار اقدس ارفع والا
ولیعهد کیوان مهد دولت ابد انتماء حضرت مظفر الدین میرزا لا زالت
قوائم ارکان دولته بدوام وجوده السعید مشیدة و اطناب
خیام عزته علی مر الازمان و الدهور ممددة ای سلیمان مخدرات
کرد پوشد مهلتی بایست تا خون شیر شد روزها گردد تا کودکی
نیست پاک سال باید تا که گل روید ز خاک و چون این مختصر صغیر
الحجم کثیر المعنی از یمن توجه نظر اکسیر اثر لطف و مرحمت آن درخشنده
گوهر سلطنت کبری پا بر منصه ظهور نگذاشته جلوه بروز نمود و بنظر
فیض منظر آن نیر اعظم برج خلافت عظمی مرهون و ملحوظ بوده مقبول
طبع مبارک اقدس گردید امید از لطف عمیم خداوند کریم آن است
که ذکر این مجموعه دلکشا ساری و جاری در اکناف و اطراف و در جمله
باقیات صالحات ثبت صفحات لیل و نهار بوده مثوبات آن
بروزگار فرخنده آثار آن نظر کرده لطف پروردگار مدی الدهور
والاعصار عاید گردیده از عین الکمال در دوران حرز الامان آن مهد
امن و امان و سایه سلطان سلاطین جهان اعنی سلطان تهمتن
فر کی ممالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه الی آخر الدوران و وصول
دولته بید ولیه صاحب العصر و امام الزمان علیه و علی آبائه الصلوة

والسلام من الله الملک المنان بوده باشد و مخفی نماند که مراد
از حفظ چهل حدیث در ضمن خبر مسطور حفظ از ظهر القلب است
که او را از بر گفته میشود زیرا که در عصر سالف این معنی از او مشهور
و متعارف بود و مدار الصدر السالف کان علی النقش فی الخواطر
لا علی الرسم فی الدفاتر حتی بعضی منع نموده اند از تمسک و استدلال
باخباری که راوی در حفظ خود نداشته باشد و گفته اند که تدوین حدیث
از مستحدثات در مائه ثانیه از هجرت است و میشود که مراد از حفظ خبر حفظ
آن از اندراس و ضیاع بوده باشد خواه قلبا خواه کتابة و اما در حفظ
مذکور داشتن معنی خبر هم لازم است یا نه بعضی گفته لازم نیست بلکه
مجرد حفظ لفظ آن به نسبت انتفاع امت و نجات یافتن ایشان از ضلالت
هم کافیست کما یظهر من قوله صلی الله علیه و آله رحم الله امرء سمع
مقالتی فوعاها و اداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب
حامل فقه الی من هو افقه منه و در این هم بعدی ندارد که مجرد حفظ الفاظ
خبر موجب انخراط در زمره علماء و فقهاء بوده باشد فان من تشبه بقوم
فهو منهم لکن عالم معنی کجا و حافظ مجرد لفظ کجا بلکه فرق واضح است از ثری
تا ثریا هر دو چنان شوند اما آن کجا و این کجا حدیث اول عنوان صحیفة
المؤمن حب علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی عنوان و سر دفتر نامه اعمال

مؤمن محبت امیر المؤمنین علیه السلام است و در اخبار وارد است بعد
از آنکه عنوان صحیفهٔ اعمال اهل ایمان را ملاحظه نمودند و در آنجا محبت آنحضرت را
مکتوب یافتند دیگر مناقشه و مداقه در حساب و کتاب آنشخص نخواهند شد
بهر نحو باشد لا محاله اسباب شفاعت او مهیا خواهد شد چنانکه
در حدیث دیگر منقول از کتاب بحار الانوار وارد شده که روز قیامت
میزان اعمال شخص را ملاحظه مینمایند سیئاتش غلبه بر حسناتش میکند
ملائکه موکله بمیزان میگویند بان شخص آیا هیچ عمل علیحده از جملهٔ حسنات
داری که بیاوری میگوید که چیزی غیر از این حاضر در خاطر ندارم عمل دیگر
از کجا آورم میگویند بلی عملی داری و نمیدانی پس دفعةً می آورند و میگذارند
بکفهٔ حسنات او پس سنگین میشود آنقدر که اگر آسمانها و زمینها را
در مقابل آن بگذارند باز سنگینی خواهد نمود میپرسند که چه چیز است
این میگویند شخصی از محبین علی بن ابیطالب علیه السلام بود در دار
دنیا قرضی دادنی بود تو از او وقتی مطالبه نمودی او گفت که اگر
این قرض مال غیر تو بود نمیدادم لکن چون محب علی بن ابیطالب علیه
السلام هستی لهذا قرض ترا میدهم بگیر این حق خود را تو هم گفتی
چون تو علی بن ابیطالب را دوست میداری من هم از جهت محبت
علی بن ابیطالب علیه السلام این وجه را بتو گذشت نمودم خداوند

عالم بجهة همین کلمهٔ تو همهٔ سیئات ترا گذشت فرمود و حکم فرمود
اینرا در صحیفهٔ صغیرهٔ نوشته برای همین روز تو نگاه داشته بودیم
در حدیث دیگر وارد است که نمیگذرد از پل صراط الممدود و جسر علی
جهنم مگر کسیکه با او برات محبت امیر المؤمنین و بیزاری از دشمنان او
بوده باشد و هیچ شخص از هیچ موقفی از مواقف روز محشر نمیگذرد مگر
با برات محبت آنحضرت چنانچه کسی از ممالک سلطان نمیتواند بگذرد مگر
با تذکرهٔ مهردار از سلطان پس تذکرهٔ مهردار عبور ولایات عوالم کون
و امکان محبت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است اُحِبُّ عَلِیّاً
لا اُبالی وَاِنْ فَشا وَذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ قال صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِه حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لا یَضُرُّ مَعَها سَیِّئَةٌ وَبُغْضُ عَلِیٍّ سَیِّئَةٌ لا یَنْفَعُ مَعَها حَسَنَةٌ
قُلْ لِمَنْ والی عَلِیّاً الْمُرْتَضی لا تَخافَنَّ کَثیرَ السَّیِّئاتِ حُبُّهُ الْاِکْسیرُ لَوْ ذُرَّ عَلی
سَیِّئاتِ الْخَلْقِ صارَتْ حَسَناتٍ یعنی بگو بان شخصیکه موالاة و دوستی
علی مرتضی را دارد که مترس از گناهان بسیار که مرتکب آنها شده باشی زیرا
که محبت او اکسیر است که اگر بر سیئات خلق طرح شود همه اش مبدل بحسنات
خواهد شد چنانچه خداوند عالم در قرآن مجید فرموده اُولٰئِكَ الَّذینَ
یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَکانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً و این فقرات اذن
و اجازه در ارتکاب سیئات نیست که هر کس هر چه خواهد بکند بلکه خواستن
فرموده اند هر کس مرتکب معاصی بشود از محبان و شیعیان ما نیست زیرا

زیرا که محبّ البته در طبق رضای محبوب خود حرکت می‌نماید و ما معاصی را
دشمن میداریم پس چگونه مدّعی محبّت ما مرتکب میشود عملی را که ما دشمن
میداریم و این مقام بسط و تفصیل علیحده را لازم دارد که گنجایش این
مختصر ندارد حدیث دویم قُلْ لِمَنْ اَحَبَّ عَلِیًّا هَنِیئاً لِدُخُولِ الْجَنَّةِ
یعنی بگو دوست دارد امیر المؤمنین را که مهیّای دخول بهشت بوده باشد که
بهشت از برای او و او از برای بهشت خلق شده و در اخبار وارد است که
لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا خَلَقَ اللّهُ النَّارَ
اَبَداً یعنی اگر مردم جمع می‌شدند بمحبّت امیر المؤمنین علیه السلام خداوند
عالم هیچ آتش جهنّم را خلق نمیفرمودند و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله
فرموده داخل جهنّم میشود بسبب دشمنی علی بن ابیطالب علیه السلم خلق
بسیاری که افزونتر از ریگهای جرات و تلهای رمال و سنگریزهای
جبال بوده باشند پس پرهیز کن از اینکه از جمله آنها بوده باشی و نیز در حدیث
وارد شده است که آنحضرت فرموده خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ عَصَى عَلِیًّا وَلَوْ اَطَاعَ
اللّهَ وَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ اَطَاعَ عَلِیًّا وَلَوْ عَصَى اللّهَ و این مضمون اخبار در کتب
عامّه و خاصّه بسیار وارد شده است و خداوند عالم در حدیث قدسی
فرموده که بهشت را خلق کرده ام برای آن کسی که علی را اطاعت نماید اگرچه
مخالف من باشد و جهنّم را خلق کرده ام برای کسیکه علی را مخالفت نماید اگرچه

مطیع من باشد و لا یخفی که اطاعت علی علیه السلام در حقیقت اطاعت
خدا و مخالفت او مخالفت خداست کما فی فقرات الجامعة الکبیرة و غیرها
بسیار وارد است که مَنْ اَطَاعَهُمْ فَقَدْ اَطَاعَ اللّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ
عَصَى اللّهَ وَمَنْ اَحَبَّهُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ و ز
مخشری که از اکابر عامه است حدیث قدسی سابق الذکر را ضبط و نقل
نموده که خداوند عالم در حدیث قدسی فرموده لَاُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ اَطَاعَ
عَلِیًّا وَاِنْ عَصَانِی وَاُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَاِنْ اَطَاعَنِی و بعد از نقل
این حدیث گفته که در این حدیث رمز خوبی است بر اینکه حُبُّ عَلِیٍّ هُوَ
الْاِیمَانُ الْکَامِلُ وَالْاِیمَانُ الْکَامِلُ لَا تَضُرُّ مَعَهُ السَّیِّئَاتُ یعنی حبّ علی بن
ابیطالب است ایمان کامل و با وجود ایمان کامل ضرر نمیرساند گناهان کما
فی حدیث حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ قوله تعالی وَاِنْ عَصَانِی
یعنی او را می‌بخشم از جهت علی علیه السلام و داخل بهشت میکنم او را بسبب
ایمان او فَلَهُ الْجَنَّةُ بِالْاِیمَانِ وَیَجِبُ عَلَیَّ الْعَفْوُ وَالْغُفْرَانُ و قوله تعالی
وَاُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَاِنْ اَطَاعَنِی این از جهت آن است که موالات علی را
نکرده پس از برای او ایمان ندارد و طاعت او مجرّد در صورت مجاز است
نه حقیقت از جهت آنکه طاعت حقیقیّه آن است که سائر اعمال با و نسبت
داده شود پس هر کس علی را دوست داشته بتحقیق طاعت خدا را نموده

وهر کس طاعت خدا را نموده بتحقیق نجات یافته پس هر کس علی را دوست
داشته نجات یافته است فَعُلِمَ اَنَّ حُبَّ عَلِیٍّ هُوَ الْاِیْمَانُ وَبُغْضُهُ کُفْرٌ
وَلَیْسَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِلَّا مُحِبٌّ وَمُبْغِضٌ فَمُحِبُّهُ لَا سَیِّئَةَ لَهُ وَلَا حِسَابَ عَلَیْهِ
وَمَنْ لَا حِسَابَ عَلَیْهِ فَالْجَنَّةُ دَارُهُ وَمُبْغِضُهُ لَا اِیْمَانَ لَهُ وَمَنْ لَا اِیْمَانَ لَهُ
لَا یَنْظُرُ اللّٰهُ اِلَیْهِ بِعَیْنِ رَحْمَتِهِ وَطَاعَتُهُ عَیْنُ الْمَعْصِیَةِ وَهُوَ فِی النَّارِ فَعَدُوُّهُ
هَالِکٌ وَاِنْ جَاءَ بِحَسَنَاتِ الْعِبَادِ وَمُحِبُّهُ نَاجٍ وَلَوْ کَانَ فِی الذُّنُوبِ غَارِقًا
شَحْمَتَیْ اُذُنَیْهِ وگفته است که گناه کجا میماند با ایمان ومس کاهان کجا میماند
باوجود اکسیر پس خوشا بحال دوستان او وبدا حال دشمنان او انتهی
حدیث ششم کَفِّی وَکَفُّ عَلِیٍّ فِی الْعَدْلِ سَوَاءٌ یعنی دست من ودست
علی بن ابیطالب علیه السلم در عدالت برابر هستند ومخفی نماند که عدالت
وضع هر چیزی است در محل لائق باو کما قیل عدل چه بود وضع اندر موضعش
ظلم چه بود وضع در نا موضعش عدل چه بود اب ده اشجار را ظلم چه بود
اب دادن خار را وَبِعِبَارَةٍ اُخْرٰی اَلْعَدْلُ هُوَ اِعْطَاءُ کُلِّ ذِی حَقٍّ حَقَّهُ
که راجع بمعنی رحمت عامه است وان این است که هر ذی حق را حق او
ادا کرده شود واز اینجهة گفته اند ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان واین دو بزرگوار دو دست قادر مختار هستند کما قال
علی علیه السلم اَنَا یَدُ اللّٰهِ الْبَاسِطَةُ عَلٰی خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ ودست دیگر حضرت پیغمبر

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ است وَقَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشَاءُ اگر دست علی
دست خدا نیست چرا دست دگر مشکل گشا نیست باری این هر دو دست
در عدل برابر هستند از جهة اینکه نور واحد بودند از اول خلقت
تا در صلب حضرت عبد المطلب منشق شدند چنانچه حضرت ختمی مآب
فرموده اند کُنْتُ اَنَا وَعَلِیٌّ نُورًا وَاحِدًا بَیْنَ یَدَیِ الرَّحْمٰنِ نُسَبِّحُ اللّٰهَ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ
الْخَلْقَ بِاَرْبَعِمِائَةِ اَلْفِ عَامٍ ودر حدیث دیگر کُنْتُ اَنَا وَعَلِیٌّ نُورًا وَاحِدًا
بَیْنَ یَدَیِ الرَّحْمٰنِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ عَرْشَهُ بِاَرْبَعَةَ عَشَرَ اَلْفَ عَامٍ فَلَمْ نَزَلْ نَتَمَخَّضُ فِی
النُّورِ حَتّٰی اِذَا وَصَلْنَا اِلٰی حَضْرَةِ الْعَظَمَةِ فِی ثَمَانِینَ اَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ
الْخَلَائِقَ مِنْ نُورِنَا فَنَحْنُ صَنَائِعُ اللّٰهِ وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا ودر حدیث
دیگر صنائعنا که مضمون خدا را بنده عالم را خداوندا از این خبر مهمت
اثرها خود گردیده وحاصل معنی صدر این اخبار این است که من وعلی
نور واحد بودیم پیش خداوند عالم وخدا را تسبیح مینمودیم پیش از انکه
خلق را یا عرش را خلق کند بچهارصد هزار سال یا چهارده هزار سال
الخ یا مراد از حدیث مذکور انیکه این دو بزرگوار در گفتار و کردار ومن حیث
المعنی یکی هستند یعنی نبی وولی هر دو نسبت بهم دوتا ویکی چون
زبان قلم یا اینکه مراد این است که هر دو نفر در حقیقت یک ماهیت

هستند قریب بمضمون حدیث که فرموده یا علی انت منی بمنزلة الروح
من جسدی و در این اشاره است بمضمون آیه انفسنا و انفسکم الآیة
و در حدیث دیگر یا علی روحک من روحی و لحمک من لحمی و دمک
من دمی و انت نفسی التی بین جنبیّ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود من رآنی فقد رأی الحق و در زیارت هفتم تحفة الزائرین که آقا
مجلسی نقل نموده السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن خطابا
لعلی علیه السلام و بعد از آنکه آنحضرت نفس الرسول بوده و قد قال صلی
الله علیه و آله من رآنی فقد رأی الحق پس حضرت امیر علیه السلام نفس الله
العلیاء و نفس الله القائمة فیه بالسنن خواهد شد و از این است
قوله تعالی و یحذرکم الله نفسه و قول عیسی علیه السلام تعلم ما فی نفسی
و لا اعلم ما فی نفسک هم ماول بآنحضرت گردیده حدیث چهارم القرآن
مع علی و علی مع القرآن یعنی قرآن با علی و علی با قرآن است و این اشاره
بحدیث الثقلین فی قوله صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی علی علیه السلام با حقیقت قرآن مصاحبت دارند که
از یکدیگر جدا نمیشوند کما فی حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور
معه حیثما دار یعنی علی همراه حق و حق همراه علی است حق با علی دور میکند

هر جا باشد یا اینکه علی با حق راه میرود هر جا باشد و در بعض اخبار
وارد شده که حقیقت قرآن خود آنحضرت است چنانچه فرموده انا کلام
الله الناطق و از اینجهة قوله تعالی لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
و کل شیء احصیناه فی امام مبین در اخبار معتبره تاویل بآنحضرت
شده و فرموده اند که کتاب مبین و امام مبین اوست که دارای جمیع علوم
اولین و آخرین است بحیث لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض
و لا فی السماء یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
من الذرة الی الذرة من ابتداء الخلق الی الانتهاء و ان تجهر
بالقول فانه یعلم السر و اخفی الا له الخلق و الامر منه و الیه ینتهی
الامر و این قرآن ظاهری حکایت است از آنحضرت و افعال و اقوال و
اوصافش در صورتیکه بمعانی آن برده شود و بآن عمل کرده شود چنانچه
در اخبار بسیار وارد شده که یک ربع قرآن در مدح و فضائل ایشان است
و یک ربع در ذم و قبایح اعداء ایشان و یک ربع در سنن و امثال
و یک ربع در فرائض و احکام و تقسیم اثلاثا هم وارد شده الی غیر ذلک
و جمیع این اقسام راجع بمدائح ایشان است چنانچه در بعضی اخبار وارد است
که تمامی قرآن مجید وصف کمالات ایشان است و بیان این مطلب تفصیل
عریض و عمیق طویلی را لازم داشته که مناسب این مختصر نیست و اگر این
صورت قرآن را من حیث معناه عمل نمایند و او را معارض و مقابل ائمه

علیهم السلام بگیرند از قرائت در می افتند زیرا که همچنین قرآنی را خداوند
نازل نفرموده ولهذا امیر علیه السلام در صفین فرمودند که بر نیزها این قرآنها
را که لشکر معویه از راه تزویر و تعلیم عمرو عاص بر سر نیزها کرده اند انا
کلام الله الناطق قوم مخالفت نمودند خانه عوام الناس خراب کاورا
باور کنند اند خدای عامیان نوح را باور ندارند زیرا پیغمبری هفتاد
هزار نفر و زیادا از آن اوضاع غدیر خم را با چشم خودشان دیدند و آنچه
شنیدنی بود با گوش خودشان شنیدند با وجود این همه بفاصلهٔ
دو ماه چیزی زیاد و کم همهٔ این اوضاع را چیدند و به گاو ساله سامری
گرویدند دین و دنیا را خراب نموده ابو مردی و ابو مردان ریختند
خاک بر فرق جهان در ریختند اهل دنیا از کهین و از مهین لعنة الله
علیهم اجمعین و قرآن پیش بعضی از کاملین موول بحقیقت جناب ختمی مآب
صلی الله علیه و آله شده حتی در تفسیر یس والقرآن الحکیم گفته اند
مراد این است که و حقیقتک یا محمد یعنی قسم بحقیقت تو ای محمد و منافات
ما بین این دو مطلب ندارد زیرا که حقیقت آنحضرت از جنبتی خود امیر علیه السلام
است کما یدل علیه آیة انفسنا انا من اهوی و من اهوی انا حدیث
پنجم من آذی علیاً فقد آذانی یعنی هر کس علی را ایذاء نماید پس بتحقیق
مرا اذیت نموده و این معنی غیر از آن است که بفرمایند که مرا اذیت نموده

زیرا که عبارات ثابته مغایرت می فهمانند بخلاف اینکه اذیت او نفس اذیت
رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد و از اینجا اشاره می آید بمضمون حدیث
سیم که نفس آنحضرت نفس حضرت پیغمبر است پس اذیت او عین اذیت رسول
صلی الله علیه و آله خواهد بود و اذیت رسول صلی الله علیه و آله عین
اذیت خداست چنانچه وارد است در حدیث فاطمة بضعة منی من آذاها
فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله فهو علی حد الشرک بالله والمشرکون
فی نار جهنم و حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذین یؤذون الله
و رسوله اولئک الذین لعنهم الله و اعد لهم عذاباً الیما و در این سر
عجیب است که اذیت ایشان اذیت الله نامیده شده و آل ایشان آل الله
نامیده شده و خود ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرموده من رآنی فقد
رأی الحق درا در وادی ایمن که ناگاه درختی گوید انی انا الله روا
باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی ان الله یقول علی
لسان عبده المؤمن و قلب المؤمن عرش الله قال تعالی فی الحدیث القدسی
ما وسعنی ارضی و لا سمائی و لکن وسعنی قلب عبدی المؤمن انتهی
آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود و بعد از آنکه ایشان
از غایت عبودیت که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة مظاهر صفات
و افعال ربوبیت و الوهیت شدند مصداق لنا مع الله حالات هو

ومن آذی الله
صحیح

فيها نحن ونحن هو وهو هو ونحن نحن خواهد شد ودر اين صورت هر چيز
منسوب بايشان منسوب بخدا خواهد شد واگر كسى ايشانرا اذيت نموده
خدا را اذيت خواهد نمود وهمچنين تمسك بايشان وتعظيم وتمجيد
ايشان وزيارت ايشان چنانچه وارد شده است كه هر كس حضرت سيد
الشهداء عليه السلام را زيارت نمايد روز عاشورا فكانما زار الله
في عرشه ودر فقرات زيارت جامعه فرموده اند من والاكم فقد والى الله ومن
عاداكم فقد عادى الله بيش مراد از خدا است عاشق از معشوق
حاشا كي جدا است وافراط در عالم محبت واستغراق در مقام عبوديت
در عالم فناء في الله وبقاء بالله است كالحديدة المحماة بالنار كار بجائي مرسد
كه مضمون نوسم اى صياد گر قصدم كنى نيش را ناگاه بر ليلى زنى صدق
پيدا مينمايد **حديث ششم** انا وعلي من شجرة واحدة والناس من اشجار شتى
يعني من وعلي از يك درخت ويك اصل خلق شده ايم ومردم از درختهاى مختلف
يعني هر يك از ساير مردم را طينت عليحده دارد وطينت من وعلي يكى است واين
واين مضمون غايت اتحاد را ميفهماند چنانچه حديث انا من حسين وحسين مني
هم مشعر باين فقره است ودر حديث ديگر انا من علي وعلي مني هم وارد شده
بلكه اين مسئله جارى در همه ائمه معصومين عليهم السلام ميباشد چنانچه وارد
شده كه فرموده اند اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد وكلنا محمد وچون

ختم رسل كه عقل كل هستند بمقتضاى اول ما خلق الله العقل خلق
شده اند وامير عليه السلام در مقام نفس كل خلق شده اند پس در حقيقت
اين نفس كل مظهر آن عقل كل است واز نور او خلق شده ودر عالم حكايت
در مقام رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاكل الامر فكانما
خمر ولا قدح وكانما قدح ولا خمر كانه شيء واحد هستند واز يك
اصل خلق شده اند بخلاف ساير مخلوقات نسبت بيكديگر يا نسبت
باين شجره طيبه فرموده اند هي شجرة رسول الله صلى الله عليه وآله اصلها
وامير المؤمنين فرعها والائمة عليهم السلام من ذريتهما اغصانها وعلومهم
الائمة عليهم السلام اثمارها وشيعتهم المؤمنون اوراقها بعد از ان فرمود
والله ان المؤمن ليولد فتورق ورقة فيها وان المؤمن ليموت فتسقط
ورقة منها ودر بعض اخبار امير المؤمنين عليه السلام ساقه ان درخت است
ودر بعض اخبار حسنين عليهما السلام ثمره ان شجره والتسعة الائمة
عليهم السلام من ولد الحسين عليه السلام اغصان ان شجره هستند
ودر كتاب معاني الاخبار كه فاطمه عليها السلام غصن ان شجره واولاد طاهرين
او ميوهاى ان وشيعها اوراق ان وبعض اخبار بطور ديگر شرف صدور
يافته وهر يك از اين اخبار صحيح هستند بنوع من الاعتبار فاعتبروا يا اولي
الابصار ودشمنهاى ايشان شجره خبيثه هستند كه در قران مجيد اشاره

اصلها ثابت وفرعها
في السماء تؤتي اكلها كل
حين باذن ربها در كافي سؤال
شد از حضرت صادق
عليه السلام از اين شجره
طيبه صحيح

بان شده التي اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار وهي الشجرة الملعونة
في القرآن كه ابوبكر اصل آن شجره وعمر ساقه آن وخلفاء بنى اميه وبنى عباس
اغصان آن ومنافقون كه شيعه ايشان هستند اوراق آن وآثار وافعال
وكردار واقوال ورفتار ايشان اثمار آن هستند وباين اشاره است قوله تعالى
وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة
في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا كه رسول اكرم صلى
الله عليه وآله خوابى ديد كه جماعتى از قرده بر منبر او بالا ميروند وپائين مى آيند
وجبرئيل خبر آورد كه ايشان در تاويل خلفاء بنى اميه ميباشند كه هزار
ماه خلافت خواهند نمود ودر تفسير ظاهر ظاهر يزيد انها طغيانا كبيرا بود
كه اوضاع دو زغا شورا فراهم نمود ودر تسليه آنحضرت نازل شد كه ليلة
القدر خير من الف شهر ومراد از ليلة القدر ولايت امير مومنان عليه السلام
است كه بهتر است از خلافت هزار ماهه بنى اميه ولا بني لامير النحل تكفيني
عند الممات وتغسيلي وتكفيني وطينتي عجنت من قبل تكويني بحب
حيدر كيف النار تكويني حدثنهم انما المنذر وعلي الهادي
وبك يا علي يهتدي المهتدون يعنى منم منذر كه جمله موجودات را از مخالفت
خداوند عالم ميترسانم ولكن هدايت كننده على بن ابيطالب است يعنى
از من محض انذار است واصل هادى خلق بطريق رشاد وخلاصى دهنده

عباد از ظلمت كفر وفساد وراه نماينده گمشدگان براه رشد وسداد
على بن ابيطالب عليه السلام است ووجهش اين است كه خلقت مخلوقات
وتكون كائنات از جهت معرفت ومحبت وولايت آن ذات مجسمه صفات
واولاد طاهرين آن برگزيده موجودات است زيرا كه ايشان هستند كه
مظهر صفات الوهيت ودارای فعال ربوبيت هستند وخداوند منان
در عوالم كون وامكان ايشان را مظهر كلى وآينه سراپا نماى خود قرار داده
وجميع فيوضات خود را بوساطت ايشان بهمه مخلوقات خود جارى فرموده
ومنهم بايد خدا را بنده عالم خداوند هستند كما قالوا عليهم السلام نحن صنايع
الله والخلق بعد صنائع لنا او صنائعنا پيش از آن كين عالم آيد در وجود
گنج مخفى بود از انشاء جود داشت با خود آنچه از ذات خويش خويش را مقيد
در مرات خويش آينه از خويش بهر خويش داشت جلوه‌ها در خويش پيش
از بيش داشت قد موزون سراپا اعتدال چشم مخمور همه سحر حلال
خود بخود دلبر بد و دل باخته تير غمزه سوى خود انداخته زلف خود را بهر
خود ميداد تاب لعل خود را بهر خود ميداد آب جلوه گر بهر خود بوجه لايزال
جلوه بين از خود بعين بى مثال گنج او گنجور او گنجينه او ناظر او منظور
او آينه او چون جمال خويش بصحرا نهاد عكس حسن عشق در عالم فتاد
گنج عشقش را نبى گنجينه وجه حسنش را على آينه آينه بسيار صاف منجلى

متجلی تو چیست از نور علی   صورت اندر انیم پس با بها با بها تو چیست
از نور خدا   واز حدیث مذکور بنظر می آید که اگر علی علیه السلام نبود هدایت
در میانه نمی بود زیرا که از محض انذار هدایت حاصل نمیشود مثلا اگر
کسی بخواهد براهی برود که طریق رشاد است ولکن راه را گم کرده و بسمت
بیابان ضلالت رو نموده کسی می آید و را میرساند از این راه که این راه
ضلالت است و مؤدی بهلاکت تو خواهد شد این شخص اگر انذار او را
قبول بکند می ایستد و توقف مینماید ولکن متحیر میماند و نمیداند که کدام سمت
برود لابد باید آنجا کسی پیدا بشود که از دست او بگیرد و او را براه راست
برساند بلکه در اثناء سیر و سلوک هم دست او را ول نکند زیرا که راهزنان
بسیار هستند وطرق ضلالت هم در اطراف و جوانب بسیار است شاید
این سالک باز راه را گم کند پس این هادی باید همیشه مراقب و باشد
تا او را بمنزل و مقصد اصلی برساند پس ما ها از دامن مبارک امیر علیه السلام
و اولاد طاهرین او که هادیان راه هستند دست نمیتوانیم بکشیم در جمیع
مقامات سیر و سلوک اصول دین و تهذیب اخلاق و فروع دین که علم
حقیقت و طریقت و شریعت هستند و اگر چه امیر علیه السلام فرموده انا
عبد من عبید محمد صلی الله علیه واله و انا من محمد کالضوء من الضوء
ولکن امر هدایت و تفاصیل این رتبت و منزلت با نحضرت واگذاشته شد

واز این حدیث نیز در می آید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله پیغمبر
بودند بجمیع امم سابقه ایضا و امیر علیه السلام هادی جمیع امم هستند چنانچه
قوله صلی الله علیه و اله انا المنذر الخ حصر را می فهمانند یعنی انذار منحصر است
بمن و هدایت منحصر است بعلی علیه السلام و ثانیا علی هدایت مینماید بجمیع
هدایت یابندگان و هدایت جویندگان و سائر پیغمبران شیعه آنجناب بودند
واز شیعیان او محسوب میشوند و بآن تفاخر داشتند وان من شیعته
لابراهیم   ای من شیعة علی علیه السلام وختمی مآب صلی الله علیه و اله فرموده
اند آدم ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة   وحامل لواء امیر است پس جمیع
پیغمبران زیر دست امیر مؤمنان علیه السلام بوده و خواهند بود حدیث هم هست
علی منی بمنزلة الرأس من بدنی یعنی علی علیه السلام نسبت بمن بمنزله سر
من است نسبت ببدن من چنانچه بدن بی سر کاری نمیتواند بکند بی وجود
علی علیه السلام پیغمبری آنحضرت تمامیت نداشت و اثری نمینمود قال تعالی
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ای فی علی علیه السلام فان لم تفعل فما
بلغت رسالته   و در خصوص تبلیغ حکم ولایت نازل شده الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا   و نیز
اگر تیغ امیر المؤمنین علیه السلام نمیشد دین حضرت ختم الرسل در رواج نمی یافت
و شریعت آنحضرت قوام نمیگرفت چنانچه فرموده اند لولا سیف علی علیه السلام

لما قام للاسلام عمود ولا اورق للایمان عود چنانچه اگر ولایت ولی
نبود شریعت پیغمبر را مغزی ولبی نبود پس قوام ظاهر وباطن شریعت سید
المرسلین از برکت وجود مسعود امیر المؤمنین علیه السلام بود وحقیقت
امر این است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله پادشاهی بودند که
عوالم صوریه ومعنویه در تحت ید ایشان وسلطانی بوده صوری ومعنوی
با کمال جلالت شان وحکم او جاری در همه ممالک کون وامکان ولکن
آنحضرت را وزیری لازم بود که متحمل اعباء این سلطنت کبری بوده باشد
کان وزیر مظهر قوت وقدرت وسلطنت وهیبت آن پادشاه والاجاه
بوده جمیع امور آن پادشاه بحکم او جاری ودر اطراف واکناف ملک وملکوت
ساری باشد وآن وزیر جلیل القدر امیر علیه السلام بود کما قال صلی الله
علیه وآله یا علی انت وزیری واخی وصهری ووصیی وخلیفتی وانت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی کما قال موسی علیه السلام رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری الایة ودر این حدیث شریف
مسطور که نسبت سر با بدن قرار داده شده واضح ومعلوم است که جمیع
تدابیر بدن وحرکات وسکنات او با تدبیر واعمال قوی وحواس است که در سر
تعبیه شده وجسد بدون سر معلوم است چه حالت خواهد داشت واز این نوع

فقرات که در اخبار وروایات وارد شده نعوذ بالله نقصی بآنحضرت وارد
نمی آید که مثلا پیغمبر صلی الله علیه وآله از حیثیت منزلت ورتبت پائین تر
از امیر علیه السلام بوده باشد حاشا وکلا بلکه خود وجود امیر علیه السلام
بسته بوجود حضرت رسول صلی الله علیه وآله است احمد ار بگشاید
آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل در همه حال اگر وجود ختم الرسل
صلی الله علیه وآله نمی بود امیر علیه السلام موجود نمیشد چنانچه اگر
امیر علیه السلام موجود نمی بود جمیع ذرات موجودات را وجودی نمی بود
چنانچه اگر پادشاه نبوده باشد که او را مملکتی وسلطنتی بوده باشد
پس وجود وزیر از کجا متصور میشود زیرا که وزارت وزیر با وجود سلطنت
پادشاه عالمگیر است والا چه وزیر وچه دبیر وچه تدبیر حدیث نبوی
علی علیه السلام یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لاهل الدنیا
یعنی علی علیه السلام پرتو می اندازد در بهشت برای اهل بهشت چنانچه
ستاره صبح روشنی می بخشد برای اهل دنیا واین تشبیه محض از برای تصور
حقیقت حال است برای کوته نظران والا علی علیه السلام روشنی بخشنده
جمیع موجودات وارضین وسموات است که الله نور السموات والارض
ودر حدیث وارد است که در طرف بالای آفتاب نوشته شده الله نور
السموات ودر طرف سمت زمین نوشته شده که علی نور الارضین واین

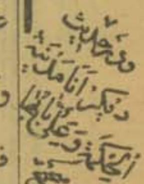
اشاره است باینکه امیر علیه السّلام بنور باطنی خود که معرفتی بالنورانیة
معرفة الله منور آسمانهاست وبنور ظاهر که مقام توجه انحضرت است در مقام
بشریت نبوی کائنات منور زمینهاست ولا یخفی که سموات وارضین منحصر
باین آسمانها و زمینهای ظاهر نیستند آسمانهاست در ولایت جان
در دوره روح پست و بالاهاست کوههای بلند و دریاهاست والا این
آسمانها ظاهر از عالم شهود و از سنخ اجسام هستند غیب را ابری وآبی
دیگر است تا بدانوا الا که بر خاصان پدید بل هم فی لبس من خلق جدید
قال تعالی افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید والحاصل
خداوند عالم شخص محدود و معین و متصور در جهتی نیست که از او نور
تابیده شود واسمانها و زمینها را نورانی نماید بلکه نور او خود نور پاک
وجوهر تابناک اشرف کائنات وخلاصه موجودات است که او را خلق نموده
ونسبت او را از جهة شرافت وکرامت بخود نموده واو را برای خود انتخاب
نموده وبان نور جمیع موجودات را بنور وجود روشن نموده واز ظلمات
عدم بیرون اورده وحضرت ختمی مآب فرموده إنّ الله خلق الخلق فی ظلمة ثم
رش علیهم من نور الوجود وقال تعالی هل أتی علی الانسان حین من الدهر
لم یکن شیئا مذکورا وفی الخبر کان مذکورا فی العلم وحامل ومظهر کامل
وجود فیض وجود امیر مؤمنان است که جسم او همچون چراغی بر زمین نور داده بالا

کادرهمای آسمانی درهمان جهان

[illegible]

سقف هفتمین بلکه جسم او چون آفتابی در جهان نور او تابنده در کون
ومکان وهو النور ونور النور ومنور النور که جمیع موجودات از نور
وجود او خلق شده اند چون ذرات شعاعیه آفتاب وجمیع پرتوها تابنده
او در اطراف واکناف که همگی بسته بوجود آفتاب است اگر نازی کند
از هم فرو ریزند قالبها اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هرچه بود
امد حدیث قولهم علی علیه السّلم باب من دخل منه کان مؤمنا ومن
خرج عنه کان کافرا یعنی علی باب دری است که هر کس از او داخل شد
مؤمن شده وامن از ضلالت وگرفتاری غضب حق گردیده قال صلی الله
علیه وآله مثل اهل بیتی کباب حطة فی بنی اسرائیل من دخل منه کان
امنا وقال تعالی إن اول بیت وضع للناس للذی ببکة کفته اند بحسب
تاویل که مراد از بیت مذکور در ایه شریفه بیت الولایة است که امیر علیه السّلام
بوده باشد که ولادت ووضع حمل او در مکه معظمه بعمل امده در خانه
کعبه که جای ان خانه را بکة میگویند مبارکا وهدی للعالمین که کثیر الخیر
والبرکة وسبب هدایت جمیع عالمیان است واگر انحضرت مراد نبوده باشد
هدایت عالمیان چه طور در انخانه متصور میشود تا انجا که میفرماید
من دخله کان امنا که هر کس داخل انخانه شود امن وخاطر جمع میگردد در علل
شرایع از حضرت صادق علیه السّلم روایت نموده که از ابی حنیفه پرسید

اخبرنی عن قوله تعالی من دخله کان امنا این ذلک من الارض که این کدام
زمین است و کدام مکان است عرض کرد که این کعبه است فرمود میدانی
که حجاج بن یوسف بر عبد الله بن الزبیر در خانه کعبه وضع منجنیق کرد و او را
در توی کعبه کشت پاد امن بود ابو حنیفه ساکت شد حضرت فرمود هر کس
بقائم ما بیعت کند و در زمره اصحاب او داخل شود امن شده است در آخرت
از عذاب جهنم و معلوم است که حاضر و غایب ایشان تفاوت نداشتند
بلکه حاضر اولی بود به بیعت از غایب و این را از راه تقیه فرموده و مراد دخول
در خانه ولایت و محبت این خاندان شریف البنیان است و هر کس از استظلال
بظل ظلیل این خانه بیرون برود کافر خواهد شد و اطلاق باب بامیر و لا سیما
علیه السلام در این خبر شریف اشاره است بحدیث انا مدینة العلم و علی بابها
و من اراد المدینة فلیاتها من بابها یعنی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله
فرمود که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است و خداوند
منفرماید و ادخلوا البیوت من ابوابها پس هر کس بخواهد ایمان بخدا و رسول
صلی الله علیه و آله بیاورد باید از این راه برود که صراط مستقیم است و باید
از این در داخل شود که نهج قویم است و الا داخل اینخانه نخواهد شد و رانده
درگاه خداوندی خواهد بود و این حدیث صریح است در کفر دشمنان
اهل بیت اطهار علیهم السلام چنانچه بعضی از علمای سابقین مثل علم الهدی



و غیره حکم بر کفر ظاهری اینها هم کرده اند و انها را طاهر ندانسته اند
و معاشرت انها را زیاد از قدر ضرورت جایز نکرده اند و از جهة عسر و حرج
حکم بر طهارت ظاهره کرده اند و جمعی دیگر محض جهة اقرار صوری انها
بالوهیت و نبوت حکم بر طهارت صوریه کرده اند اگرچه باطن انها
کافر و نجس و غیر از اتش جهنم چیزی را سزاوار نیستند و بعضی از انها
دیده اند که از این حدیث کفر انها و سایرین در می اید و این حدیث را
از جهة غایت اشتهار نتوانسته اند انکار نمایند لابد در اخر حدیث
افزوده اند و فلان سقفها و فلان حیطانها و شیعیان در جعلیت
و انتحال این دو فقره ذکر نموده اند نکته دقیقه که مدینه را سقف و دیوار
نمیشود تا یکی از ان فلان و این فلان سقف و دیگری دیوار بوده باشد
و از لفظ من که از الفاظ عموم است فهمیده میشود که از امم سابقین
هم هر کس امیر علیه السلام را نشناسد و لو اجمالا و باو تصدیق نداشته
باشد کافر خواهد بود چنانچه سابقا اشاره رفته و مؤید این است انچه
در اخبار وارد است که جمیع انبیاء سابقین و امتهای ایشان ان حضرت
را دوست میداشتند و از شیعیان ایشان بودند و ان من شیعته
لابراهیم و الا کافر میشدند و ضال و مضل میبودند چنانچه مذکور
خواهد شد پس ما نمیگوییم در حق ایشان مگر انچه خود شان در مناقب

خودشان فرموده اند فهم السنة الله على خلقه وخاصة الله وخالصته
في بريته فهم ابواب المدينة الالهية التي اودع فيها نقوش الاحكام التشريعية
واسرار الحقايق التكوينية فهم كعبة الجلال التي يطوف بها المخلوقات
ونقطة الكمال التي ينتهي اليها الموجودات والبيت الحرام الذي يتوجه
اليها سائر البريات فهم الباب والحجاب والثواب وام الكتاب وفصل
الخطاب في كل باب حديث يازدهم ذكر علي عليه السلام عبادة
یعنی ذکر نمودن علی علیه السلام عبادت است بدانکه ذکر بکسر ذال یعنی یاد
آوری است با لفظ و زبان که آن شخص مذکور را بزبان بیاورد خواه بمجرد
بردن نام او یا بذکر کردن اوصاف و افعال او یا اطوار و کردار او و بضم
ذال بمعنی ذکر قلبی است که بخاطر آورد آن شخص را و او را فکر نماید و او را یاد
کند بدون اینکه لفظی متعلق باو بزبان آورد و اگرچه ظاهر و مشهور از حدیث
کسر ذال است که مراد ذکر لفظی بوده باشد ولکن ضم ذال و ذکر قلبی هم صحیح است
چنانچه ذکر لفظی را بذکر قلبی هم شامل میتوان نمود زیرا که قلب را هم زبانی
هست اگرچه مثل این زبان ظاهری نیست ان الكلام لفي الفؤاد وانما
جعل اللسان على الفؤاد دليلا لکن بنا بطریقی که اشاره میکنیم مراد
از عبادت بندگی است و مقصود در اینجا بندگی خداست یعنی ذکر امیر علیه
السلام بندگی خدا تعالی است زیرا که بنده در عالم بندگی باید همیشه با زبان

خود ذکر کند و یاد کند اسم مولا را و اوصاف و کمالات او را و این عبودیت
لفظیه ظاهریه است و نیز یاد آورد با قلب خود مقامات جلال و جمال
و شئونات مولای متعال خود را و این عبودیت معنویه باطنیه است
حاصل آنکه ظاهر و باطن و جمیع اعضا و جوارح خود را پر کند از ذکر مولای
خود بطوری که دل و استخوان و پوست و گوشت او پر باشد از محبت مولا
در مقام « ترسم ای صیاد گر فصدم کنی » نیش را ناگاه بر لیلی زنی «
و این مقام همان مقام است که فرموده اند العبودية جوهرة كنهها
الربوبية و در این مقام وارد است حدیث قدسی که خداوند میفرماید
لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احببته فاذا احببته كنت
سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به
و در این مقام است قول او علیه السلام ان الله يقول على لسان عبده
المؤمن این همه آوازها از شه بود « گرچه از حلقوم عبدالله بود » پیش
من آوازت آواز خداست « عاشق از معشوق حاشا کی جداست » و بفرض
صحت وقوع حکایت مشهوره منصور که بعد از کشتن او خونش انا الحق
می نبشت هم از این مقوله خواهد بود و در این مقام گفته اند روا باشد انا الله
از درختی « چرا نبود روا از نیک بختی » چنانچه خود امیر علیه السلام در مقام
عبودیت خداوند در همین حالت بودند که مستغرق ذکر صوری و معنوی

حضرت بالحق بودند ودر عالم فنا فی الله پا بدرجه بقاء بالله گذاشته بودند
ولهذا مظهر تجلی نور احدیت شدند ودر مقام واحدیت در نطق حدیث
قدسی عبدی اطعنی اجعلک مثلی دارای تصرف در عوالم کونیه وامکانیه
گردیده در عوالم امکان سلطان با اقتدار وهیمن سلطنت حضرت قادر
مختار شدند پس در اینصورت ذکر ایشان ذکر خداوند عالم وتذکر ایشان
موجب تذکر بل عین تذکر خداوند عالم خواهد بود وهمین فقره عبارت
حقیقه خالق یکتا را اشاره است قوله تعالی وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ فَاذْكُرُونِی
اَذْكُرْكُمْ خداوند عالم را ذکری بدون ذکر اینها از کسی بعمل نخواهد آمد
واز جائی حاصل نخواهد شد وچون ذکر خدا عبادت خدا است پس ذکر
اوصیاء رسول مختار صلی الله علیه وآله هم عبادت وبندگی خدا خواهد بود ذکر
ذِكْرُهُمْ ذِكْرُ اللّٰهِ وَاَمْرُهُمْ اَمْرُ اللّٰهِ وَنَهْيُهُمْ نَهْيُ اللّٰهِ وَمَا يَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ
اللّٰهُ چنانچه خود شان فرموده اند اِنَّ قُلُوبَنَا اَوْعِيَةُ مَشِيَّةِ اللّٰهِ فَاِذَا شَاءَ
شَاءَ اللّٰهُ وَاِذَا شَاءَ اللّٰهُ شِئْنَا کما قال تعالی وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ
اللّٰهَ رَمٰی عَلٰی طِبْقِ مَا شَاءَ اِلٰهُنَا فَاِنَّهُمْ يَدُ اللّٰهِ فِی اِجْرَاءِ كُلِّ حُكُومَتِهِ
مظهر قدرت کامله حق هستند قدرت اینها قدرت خداوندی
وافعال اینها افعال خداوندی است لٰكِنَّهُمْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ
بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ

اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ یار من ان دارد واین نیز هم حدیث
دوازدهم النَّظَرُ اِلٰی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ یعنی نظر کردن بروی علی علیه
السلام عبادت است ووجه این فقره از شرح حدیث سابق الذکر معلوم
است زیرا که بنده خدا را از حیثیت ملاحظه عبودیت لازم است که جمیع
اعضاء وجوارح وافعال واطوار وکردار خود را صرف بر توجه معبود خود
نماید یا ذکر وفکر وخیال ونظر کردن وسائر حالات وشئونات بندگی
نمودن بطوریکه استغراق کلی در جنب معبود خود برای او حاصل شود
چنانچه یکدرجه عبودیت نماز خواندن وروزه گرفتن وامثال اینهاست
ودرجه دیگر تخلق باخلاق الله والتشبه بصفات الله است ودرجه دیگر
فکر وتامل ومراقبه در مقامات توحید است از این سه درجه درجه
اول که عمل قوی وحواس ظاهره است اورا شریعت میگویند چنانچه
دومی را طریقت وسیمی را حقیقت مینامند یکی از عبادات نظر کردن وتوجه
نمودن بمعبود ومولای خود است وچون امیر علیه السلم مظهر صفات
وافعال ربوبیت میباشد کما قیل تقلبت افعال الربوبية التی عذرت
بها من شک انک مربوب لهذا در عالم لنا مع الله حالات هو فيها
نحن ونحن هو ومن رآنی فقد رأی الحق هرکس با ونظر نماید خدا را
نظر نموده است وبعبارة اخری انحضرت وجه الله است چنانچه خودش فرموده

انا وجه الله الذی یؤتی منه پس نظر کردن بوجه او نظر کردن بوجه الله است
چنانچه گوش کردن بفرمایشات او عبادت الله و اطاعة الله است و شنیدن
فضائل او هم عبادة الله است و نیز در آیات و اخبار ائمه اطهار وارد شده
است که نظر کردن بآثار قدرت پروردگار و تامل نمودن در آیات دالّه
بر توحید ذات بحت بات و تامل در موجودات و تدبر در خلقت ارضین و سموات
کما قال تعالی اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض اولم ینظروا الی الابل
کیف خلقت والی السماء کیف رفعت والی الارض کیف سطحت اولم
یتفکروا فی خلق السموات والارض ان فی خلق السموات والارض و
اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الی غیر ذلک مما ورد
فی هذا الباب و از جمله آیات خداوندی بلکه آیت کبرای حق سبحانه
آنحضرت است چنانچه خود فرموده لیس لله آیة اکبر منی یعنی نیست برای
خدا آیتی از من بزرگتر و در حدیث دیگر انا آیة الله الکبری و در آیه اسراء
لنریه من آیاتنا الکبری بنابر قول بعضی تفسیر بامیر علیه السلام شده و در نصوص
اشاره میشود باینکه حکمت معراج خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم
مشاهده حقیقت امیر مومنان علیه السلام بوده است بهر تقدیر پس بنابر
مذکورات نظر کردن بآنحضرت عبادت الله خواهد بود که آیت کبرای حق هستند
و دلیل معرفت خلاق عالم چنانچه در اخبار بسیار فرموده اند نحن الاعراف

الذین بنا عرف الله و در حدیث دیگر بنا عرف الله و بنا عبد الله و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام نحن والله الاسماء الحسنی التی
لا یقبل الله من العباد عملاً الا بطاعتنا و معرفتنا یعنی قسم بخدا ما ائیم
اسماء حسنای حق تعالی که از بندگان خود عملی قبول نمیکند مگر باطاعت ما
و بامعرفت ما و ایضاً آنحضرت نور خداوند عالم است که در عالم امکان
و کون تابنده والاثر یشابه صفة مؤثره ای الاثر یدل علی مؤثره که از آثار
پی به مؤثر برده میشود خصوصاً در صورتیکه اثر دارای حکایت کلیه بمؤثر خود
بوده باشد و آیینه سرتاپا نمای او بوده باشد پس در این صورت نظر کردن
بجای نظر کردن بمحکی خواهد بود و نظر بنور الله نظر بخداوندی النور خواهد
بود پیش من او ازت او از خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست
من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اطاعهم فقد
اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله بار بگشا ای علی المرتضی
ای پس سوء القضاء حسن القضاء باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ماله کفوا احد منقول است که از ملای رومی پرسیدند از حضرت
امیر علیه السلام گفت اگر از ذاتش میپرسید قل هو الله احد و اگر از صفتش
میپرسید لیس کمثله شیء و اگر از فعلش میپرسید انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون رومی نشد از سر علی کس آگاه زان رو که نشد کس

اکر از سرّ اله باب ممکن واینهمه صفات واجب لاحول ولا قوة الا بالله

حدیث شنزدهم لولم یخلق علیٌ لم یکن لفاطمة علیها السلام کفو

یعنی اکر علی خلق نمیشد از برای فاطمه کفوی نمیبود این حدیث شریف
اکرچه بالذات در تعریف حضرت فاطمه علیها السلام وفضیلت او وارد شده
ولکن با استلزام مدح ومنقبت امیر علیه السلام وفضیلت انحضرت از بر وجه
ابلغ افاده مینماید نسبت بسایر مخلوقات ومقصود ومنظور از خبر مسطور
این است که فاطمه علیها السلام از اهل دائره عالیه که فوق دائره سایر انبیاء
واولیا است میباشد وسنخ طینتشان وورای سنخ طینت سایرین است وعلی
علیه السلام هم از اهل ان دائره عالیه است واهل ان دائره عالیه منحصر
که بالاترین جمیع دائره های کونیه است وان اربعه عشر معصومین علیهم السلام
هستند که یکی پدر انور حضرت فاطمه علیها السلام محمد مصطفی صلی الله علیه واله
که شخص اول عوالم کون وامکان است ودیگری علی مرتضی ابن عم وبرادر او که
نور او مشتق از نور اوست ومابقی خود ان معصومه مطهره علیها السلام واولاد
طاهرین او هستند اکر امیر علیه السلام در این دائره خلق نمیشد احدی از مادون
ایشان کفو او نمیشد زیرا که در زوجیت کفویت شرط است که در شرف
وفضیلت ایمانیه برابر بوده باشند من حیث الرتبة النوعیه اکرچه اشخاص
مختلف بوده باشند واز برای هر یکی درجه مخصوصه از ایمان بوده باشد

وسایر انبیاء واولیاء در مرتبه ایمان کفو حضرت فاطمه علیها السلام نیستند
ودر خبر دیکر در اخر حدیث مذکور آدم ومن دونه هم وارد شده ودر
این صورت بعد از انکه امیر علیه السلام کفو حضرت فاطمه علیها السلام شد
علاوه بر تفاوت درجه فضیلت که مابین زوج وزوجه معتبر است انحضرت
افضل از ادم وسایر انبیاء واولیاء خواهد بود ودر این حکم تمامی رسل
وانبیاء حتی اولی العزم غیر از ختم انبیاء همه داخل هستند چنانچه در خبر
دیکر وارد است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه واله فرمود که آدم
ومن دونه تحت لوائی یوم القیمة یعنی ادم وهر شخصی که بعد از او امده از
انبیاء واولیاء زیر لوای من هستند در روز قیامت واین اشاره است
باینکه انها در مرتبه لشکر وجنود وخدم وحشم هستند نسبت بانحضرت
وبعبارة اخری انحضرت پادشاه هر دو سرا وسایر انبیاء واولیاء در مرتبه
تبعه ورعایا میباشند وامیر علیه السلام امیر ذی شان وحامل لواء سایه
افکن ایشان ودارای این سلطنت کبری ومظهر این هیمنت عظمی بودند
وبنابراینکه اشاره رفت حضرت فاطمه علیها السلام هم افضل از جمله انبیا خواهد
بود فکیف بمن دونهم وافضلیت امیر علیه السلام از مطلق انبیاء علیهم السلام
عموما واز اولوا العزم خصوصا در احادیث واخبار بسیار وارد است
چنانچه در کتاب انوار ذکر نموده از کتاب مناقب از صعصعة بن صوحان

کفوی

کردوقتی که ابن ملجم لعین فرق مبارک انحضرت را ضربت زد صعصعه داخل
شد پیش حضرت ودر انحال پرسید یا امیر المؤمنین اَنْتَ اَفْضَلُ اَمْ اٰدَمُ اَبُو
الْبَشَرِ یعنی تو افضل هستی یا ادم ابو البشر فرمود تَزْکِیَةُ الْاِنْسَانِ نَفْسَهُ
قَبِیحٌ لٰکِنْ قَالَ تعالی لِاٰدَمَ اُسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ الی اخره حاصل انکه
خداوند عالم همه بهشت را با دم علیه السلم مباح کرد لکن از یک درخت نهی
نمود با وجود این تاب نیاورده از شجرهٔ منهیه هم تناول نمود وخداوند عالم
اکثر اشیاء دنیا را بمن مباح نمود ومن ترک کردم ونوح علیه السلم بر ظالمین
قوم خود نفرین نمود من صبر وتحمل نمودم ونفرین ننمودم وپسر نوح علیه السلم
کافر بود وپسرهای من سید اشباب اهل الجنة هستند وموسی علیه السلم
وقت ماموریت بقوم فرعون عرض نمود رَبِّ اِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا
فَاَخَافُ اَنْ یَقْتُلُونِ ومن وقت تبلیغ سورهٔ برائت بمشرکین که پیغمبر
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه مرا تنها بسوی انها فرستاد نترسیدم باوجود اینکه اکثر
صنادید قوم وبزرگان ایشانرا کشته بودم ومادر عیسی علیه السلام را
وقت وضع حمل ملائکه از بیت المقدس بیرون کردند وگفتند اُخْرُجِی هٰذَا
بَیْتُ الْعِبَادَةِ لَا بَیْتُ الْوِلَادَةِ وازبرای مادر من بیت الله دیوار حرم منشق
شد وقائلی یعنی گوینده از غیب مِنْ جانب الله گفت داخل شو ودر بیت الله
وضع حمل کن واین فضل برای هیچکس نشده ونخواهد شد وحدیث حلیمه

سعدیه با حجاج معروف است که مشار الیها پیش حجاج برای افضلیت امیر
علیه السلام از سائر انبیاء احتجاج نمود باینکه در خصوص ادم علیه السلم
نازل شده اینه فَعَصٰی اٰدَمُ رَبَّهُ فَغَوٰی ودر خصوص امیر ع نازل شده وَکَانَ
سَعْیُهُمْ مَشْکُوْرًا وزن نوح ولوط کافره بودند وزوجه امیر علیه السلم
فاطمه بنت رسول الله صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه بود وابرهیم علیه السلم گفت رَبِّ
اَرِنِیْ کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتٰی قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی
وامیر علیه السلام فرمود لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیْنًا وَهٰذِهٖ
کَلِمَةٌ لَمْ یَقُلْهَا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ اَحَدٌ یعنی مثل این کلمه از احدی صادر
نشده ودر خصوص حضرت موسی علیه السلم نازل شده فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا
یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ وامیر علیه السلم در فراش حضرت
پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه در شب غار خوابیده ونترسید تا نازل شد وَمِنَ
النَّاسِ مَنْ یَشْرِیْ نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وداود علیه السلم در حکم
خطا نمود پس خدا تعالی فرمود یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ
بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ الی اخره تا سلیمان علیه السلم تعلیم نمود کما قال تعالی
فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ وامیر علیه السلم فرمود سَلُوْنِیْ عَمَّا فَوْقَ دُوْنَ الْعَرْشِ
السَّمَاءِ وَعَمَّا تَحْتَ الْاَرْضِ وَسَلُوْنِیْ قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوْنِیْ وقال النبی
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه یوم فتح خیبر اَقْضَاکُمْ عَلِیٌّ وَاَعْلَمُکُمْ عَلِیٌّ وَاَفْضَلُکُمْ

عَلِیٌّ وسلیمان علیه السلام گفت رَبِّ هَبْ لِی مُلْکًا لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی
وامیر علیه السلام فرمود یا دنیا یا دنیا لَقَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلٰثًا لَا رَجْعَةَ فِیهَا فَاِنَّ
عُمْرَکِ قَصِیرٌ وَخَطَرَکِ یَسِیرٌ وَاَمَلَکِ حَقِیرٌ وخداوند عالم بحضرت عیسی علیه
السلام از راه عتاب خطاب فرمود بقوله تعالی ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی
وَاُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وامیر علیه السلام را خطاب نفرمود وقتی که نصیریه
آنحضرت را خدا دانستند واینهم عالم پر شده است از طایفه علی اللهی که آنحضرت
را با لوهیت می پرستند حتی شافعی که یکی از ائمه اربعه عامه است گفته
لَوْ اَنَّ الْمُرْتَضٰی اَبْدٰی مَحَلَّهٗ لَصَارَ النَّاسُ طُرًّا سُجَّدًا لَهٗ کَفٰی فِی فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِیٍّ
وُقُوعُ الشَّکِّ فِیهِ اَنَّهُ اللّٰهُ وَمَاتَ الشَّافِعِیُّ لَیْسَ یَدْرِی عَلِیٌّ رَبُّهٗ اَمْ رَبُّهُ اللّٰهُ
حَدَّثَنِی جِهَارُ دَهُمْ لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلٰی حُبِّ عَلِیٍّ علیه السلام لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ
النَّارَ اَبَدًا یعنی اگر مردم جمع میشدند بمحبت علی بن ابیطالب علیه السلام
هر آینه خداوند عالم آتش جهنم را ابدا خلق نمیفرمود واین حدیث دلالت
دارد بر اینکه هر کس از اولین واخرین که داخل آتش میشود از جهة عداوت
علی بن ابیطالب است وهر کس داخل بهشت میشود از جهة محبت آنحضرت است
واین فقره اختصاص بامت ختم الرسل ندارد از جهة اینکه هر کس را که خدا
ورسول صلی الله علیه وآله دوست دارد هر مؤمن که در عالم بوده
باشد از ابتداء خلقت الی یوم القیمة او را دوست میدارد پس جمیع مؤمنین

از هر امت بوده باشد لابد محب امیر علیه السلام واولاد طاهرین او خواهند
بود وجمیع منافقین دنیا همگی مخالفین آنحضرت خواهند بود وبراین مطلب
اشاره شده در خبر مروی از حضرت صادق علیه السلام در حدیث مفضل بن عمر
که صدوق ره در علل شرایع ذکر نموده که مفضل عرض نمود بحضرت صادق
علیه السلام که بچه جهت علی بن ابیطالب قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ شد فرمود
از جهة اینکه حب او ایمان وبغض او کفر است وجنت خلق شده برای اهل
ایمان وآتش خلق شده برای اهل کفر پس آنحضرت قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ میشود
وداخل بهشت نمیشود مگر اهل محبت او وداخل جهنم نمیشود مگر اهل عداوت
او مفضل گفت پس آیا انبیاء واولیاء او را دوست میداشتند فرمود
بلی آیا چنین نیست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود در روز فتح خیبر لَاُعْطِیَنَّ
الرَّایَةَ غَدًا رَجُلًا یُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهٗ وَیُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُولُهٗ مَا یَرْجِعُ حَتّٰی یَفْتَحَ
اللّٰهُ عَلٰی یَدَیْهِ ودر وقتیکه طائر مشوی یعنی مرغ بریان کرده پیش آنحضرت آوردند
فرمود اَللّٰهُمَّ ائْتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ یَاْکُلُ مَعِی هٰذَا الطَّیْرَ واز این مراد وفقره علی
علیه السلام را قصد نموده بود مفضل گفت بلی فرمود پس نمیشود که انبیا
واوصیاء دوست نگیرند کسی را که خدا ورسول صلی الله علیه وآله او را
دوست میگرفت ونمیشود که مؤمنین از امم جمیع انبیاء ورسل وجمیع مؤمنین
امم ایشان محب ودوست ندارد علی بن ابیطالب علیه السلام بودند ومخالفین

ودشمنان ایشان مبغض انحضرت بودند پس داخل جنت نمیشود مگر کسی
که او را دوست بگیرد از اولین و اخرین فهو اذن قسیم الجنة و النار مفضل
گفت فرجت عنی فرج الله عنك یابن رسول الله فزدنی مما علمك الله
فرمود بپرس ای مفضل عرض نمود ایا علی داخل میکند محبین خود را بر بهشت
و مبغضین خود را بجهنم یا رضوان و مالك که خازن بهشت و جهنم هستند
فرمود یا مفضل ایا ندانستی که خداوند عالم مبعوث نمود رسول خود را
و هو روح الی الانبیاء و هم ارواح قبل خلق الخلق بالفی عام و انها را
دعوت نمود بتوحید خدا و اتباع اوامر و نواهی او و انها را وعده جنت نمود اگر
اطاعت نمایند و وعده اتش نمود اگر مخالفت نمایند و ایا پیغمبر صلی الله علیه
و آله ضامن وعده خود نبود گفت بلی فرمود ایا علی خلیفه رسول و امام امت
نبود گفت بلی فرمود ایا رضوان و مالك از جمله ملائکه نیستند که مستغفرین
هستند برای شیعه او که بمحبت او نجات یافته اند گفت بلی فرمود پس علی بن
ابیطالب قسیم جنت و نار است از جانب رسول الله و رضوان و مالك بامر و نهی
علی علیه السلام رفتار مینمایند باذن الله یا مفضل خذ هذا فانه من مخزون
العلم و مکنونه لا تخرجه الا الی اهله انتهی و از این حدیث مفتوح میشود
باب من العلم یفتح منه الف باب و در اینجا باید دانست که جمیع انبیاء و اولیاء
الله خاتم انبیاء و اوصیاء او را مخصوصا باسمائهم و ابائهم و اثارهم

می شناختند و بایشان ایمان اورده بودند و ایشان را دوست میداشتند
و اما خواص امم انها پس در حق انها هم ممکن است که انبیاء بخواص امت خود بیان
کیفیت حال و حقیقت مبدء و مآل و لزوم محبت و معرفت ایشان بر گزیدگان حضرت
ذی الجلال را اعلام نموده باشند و انها هم ایمان مخصوص بایشان اورده
باشند کما ورد فی عیسی علیه السلام مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه
احمد و ذکر ختم الرسل در توراة و انجیل و غیر ذلك از کتب سماویه معروف
و در السنه و افواه ایشان مشهور و موصوف بودند و در این صورت
در میان عوام امت ایشان هم شایع خواهند بود بلکه خود شان مکرر
بلکه دائما این فقره را میان امت میگفتند و اعلام مینمودند کما لا یخفی
علی من تتبع الکتب السالفة السماویة و بر فرض عدم ذکر اسماء شریفه
ایشان در کتب سالفه ایمان اجمالی امت پیغمبر را فی کل ما جاء به النبی
صلی الله علیه و آله کفایت مینماید در دوست گرفتن ایشان و ایمان
اوردن بایشان چنانچه در امت پیغمبر ما تصدیق اجمالی بکل ما جاء به
الرسول در اکثر مقامات کافی شده است و انچه به پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله نازل شده و در پیش ائمه علیهم السلام مخزون است ما عشر از اعشار
ان تفاصیل را نمیدانیم و ایمان داریم بهمین قدر که تصدیق اجمالی بانها
داریم و همین قدر را هم خود شان کافی و وافی فرموده اند حدیث یازدهم

یسئل الناس یوم القیمة عن الاقرار بولایة علی علیه السلام یعنی روز
قیامت سوال میکنند از مردم از اقرار بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
که اقرار بولایت آنحضرت داشتند یا نه و این حدیث اشاره دارد بر اینکه اگر چه
از سائر تکالیف شرعیه هم سوال خواهد شد و سوال منحصر بولایت علی
علیه السلام نیست زیرا که لفظ مفید حصر درین خبر موجود نیست و البته
از جمله تکالیف سوال خواهد شد چنانچه عمومات آیات و اخبار باین مضمون
دلالت میکند ولکن تخصیص این فقره بذکر اشاره است باینکه اهتمام در شان
ولایت بیش از سائر تکالیف است و دلالت مینماید بر اینکه از همه مردم این
سوال خواهد شد آدم و من دون آدم از انبیاء و اولیاء و رعایا و برایا
زیرا که لفظ ناس شامل همه میباشد یعنی از جمیع مردم سوال این فقره خواهد
شد احدی بی سوال از این فقره نخواهد گذشت و در حدیث دیگر وارد است
که فرمودند بنی الاسلام علی خمس الصلوة والصوم والحج والجهاد والولایة
ولم یناد واحد بشیء مثل الولایة فترك الناس هذه واخذوا بالاربع و این
اهتمام در شان ولایت جهة این است که این فقره روح اسلام و ایمان است و سائر
اعمال و فروعات قالب محض و صورت صرف میباشند کما یدل علیه قوله
تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ای فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته
روح باید تا دهد طاعات بر   مغز باید تا دهد دانه شجر   دانه بی مغز کی گردد

نهال * صورت بیجان نباشد جز خیال * و در تفسیر عم یتساءلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون فی الکافی عن الصادق علیه السلام که
حضرت فرمود النبأ العظیم الولایة و از حضرت باقر علیه السلام سوال
شد از تفسیر عم یتساءلون فرمود این و الله امیر المؤمنین علیه السلام است
که آنحضرت میفرمود ما لله آیة هی اکبر منی و لا لله نبأ اعظم منی و علی بن
ابراهیم از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود قال امیر المؤمنین علیه
السلام ما لله نبأ اعظم منی و ما لله آیة اکبر منی و لقد عرض فضلی علی
الامم الماضیة علی اختلاف السنتها فلم تقر بفضلی الی آخر یعنی امم ماضیه
ما که چون اقرار بفضل و شان من ننمودند از این جهة هلاك شدند و
در عیون اخبار الرضا علیه السلام عن آبائه عن الحسین علیهم السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انت حجة الله و انت باب الله
و انت الطریق الی الله و انت النبأ العظیم و انت الصراط المستقیم و انت
المثل الاعلی الحدیث و فی الکافی فی خطبة الوسیلة لعلی علیه السلام
انا النبأ العظیم و عن قلیل ستعلمون ما توعدون کلا سیعلمون ثم کلا
سیعلمون ابن ابی الحدید در سبعه علویه گفته است یا ایها النبأ
العظیم فهند فی خبر و غواة قوم ضلل یا ایها النار التی شب لسنا
منها الموسی و الظلام مجلل یعنی ای نبأ بزرگ و عظیم که جمعی در محبت تو هدایت

نیافتند وانها اشخاصی بودند که حفظ مرتبه نمودند واز افراط وتفریط سالم
شدند وجمعی در حق تو بضلالت افتاده تو را خدا گفتند وَلِنِعْمَ ما قیل
ای مهر عرب ای که اینه غیب ذاتی ٭ بر سر افسر سلطان قضا ظل همائی ٭ در پس
پرده نهان بودی وقومی بضلالت ٭ حرمت ذات تو نشناخته گفتند
خدائی ٭ پس چه گویند ندانم که از ان طلعت زیبا ٭ پرده بر داری وانگونه که
هستی بنمائی ٭ ومعنی بیت دوم ابن ابی الحدید این است که ای انکسی که برای
موسی روشن شد از درخت کوه طور وَاِنّی اَنَا اللّٰه گفت وَلا اِلٰهَ اِلّا اَنا
فَاعْبُدْنی فرمود واین مقامی بود از مقامات انحضرت که بدان حالت طلوع
نمود در جمله مراتب دو بیت انجناب که فرموده یا سَلْمانُ وَیا جُنْدَبُ مَعْرِفَتی
بِالنُّورانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللّٰه وحقیقت این نور بازتر از انطور بود که در کوه طور نمود
بلکه ان نور مرتفع هم پرده بود از پرده های ان نور حقیقی که از پرده های ظهور
مناسب هر مقام دارد که از انجلوه ظهور میدارد ٭ مر ظهورش را بطون است
وخفا ٭ مر بطونش را ظهور است وجلا ٭ چون ز رخ برقع کشاید بر ملا ٭ فرط
نورش کور سازد دیدها ٭ گر بچهره برقع اویزد فرو ٭ نور او در پرده بنماید نکو ٭
شمس چون برقع بپوشد در غمام ٭ قرص او را میتوان دیدن تمام ٭ واگر حقیقت
ان نور را موسی علیه السلام مشاهده مینمود بالمرة فانی ومضمحل شده بود
ولهذا در ایه فَلَمّا تَجَلّٰی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً وارد شده است

اینکه نوری که در کوه طور ظهور نمود و کوه طور تاب ان نیاورده متفرق ومضمحل
شد وحضرت موسی عَلَیْهِ السَّلام با ان جلالت وشان مدهوش گردید
وبیهوش شد ان نور بقدر دو وزنه سوزنی بود از نور بعض شیعیان
علی بن ابیطالب عَلَیْهِ السَّلام ونیز در تفسیر ایه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعیم اگرچه در بعض روایات محموله بر تقیه تفسیر نعیم بِالطَّعامِ اللَّذیذ
وَالْماءِ الْبارِدِ وَلَذَّةِ النَّوْمِ وَظِلالِ الْمَساکِنِ وَاعْتِدالِ الْخَلْقِ وَالْاَمْنِ وَالصِّحَّة
وَاَمْثالِ ذٰلِکَ وارد شده ودر مجالس از صادق عَلَیْهِ السَّلام مَنْ ذَکَرَ
اسْمَ اللّٰهِ عَلَی الطَّعامِ لَمْ یُسْئَلْ عَنْ نَعیمِ ذٰلِکَ الطَّعام ولکن در تفسیر قمی روایت
نموده که مراد از نعیم رَسُولُ اللّٰه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِه وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ اَصْفِیاءِ
اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ اَنْعَمَ بِهِمْ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ اَوْلِیائِهِمْ وحضرت صادق عَلَیْهِ
السَّلام از ابو حنیفه پرسید که مَا النَّعیمُ عِنْدَکَ یا نُعْمانُ قالَ الْقُوتُ مِنَ
الطَّعامِ وَالْماءِ حضرت فرمود پس از هر لقمه سؤال خواهد شد و وقوف تو
در قیامت بسیار خواهد بود عرض کرد فَمَا النَّعیمُ جُعِلْتُ فِداکَ قالَ
عَلَیْهِ السَّلام نَحْنُ اَهْلَ بَیْتِ النَّعیمِ بِنا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَی الْعِبادِ فِی الْهِدایَةِ
وَالْوُصُولِ اِلیٰ نَعیمِ الْاٰخِرَةِ ودر حدیث دیگر اگر کسی کسی را دعوت نماید به
ضیافتی بعد از ان از ماکول ومشروب وسوال نماید منسوب ببخل خواهد
بود عرض کرد پس مراد چه چیز است فرمود حُبُّنا اَهْلَ الْبَیْتِ واین مضمون در اخبار

و اما روایت وارد است حدیث شریف از ایشان ستکون من بعدی فتنة
فاذا کان ذلک فالزموا علیاً فانه الفارق بین الحق والباطل یعنی زود
بعد از من فتنه واقع میشود و وقتیکه اینطور واقع شد و این فتنه حادث
گردید پس با علی علیه السلام باشید و از او مفارقت ننمائید که او ست فارق
و ممیز ما بین حق و باطل و مراد از فتنه واقعه بعد از رسول صلی الله علیه و آله
فتنه اختلاف امت است در امر خلافت که منافقین و معاندین از راه اغراض
قلبیه و کینهای دیرینه گوساله سامری را پیش انداختند و با او بیعت نمودند
و او را خلیفه قرار دادند و فتنه مایه ابتلاء و امتحان را میگویند و وقوع
این حادثه از روی حکمت خداوندی بود لیمیز الله الخبیث من الطیب
ولیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة واز اینجهه حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده بود بحضرت امیر علیه السلام
که یا علی بعد از من بر بلای قوم صبر کن و شمشیر خویش از نیام در نیاور و مردم را
بحال خود بگذار هرچه خواهند بمقتضای طبیعت و طینت خود شان بکنند
و هرچه در کمون دارند ابراز نمایند تا اتمام حجت و قطع اعذار خلق بشود
ولهذا امیر علیه السلام تحمل فرمودند و هرچه قوم بی حیائی نمودند آنحضرت صبر
نمودند و وقتیکه خلیفه دوم در خانه مبارک حضرت را سوخت و داخل خانه
شد و اذیت و آزار و شکستن پهلو و غیر ذلک از آن ملعون و اتباع او صادر

گردید حضرت بر خواست عمر را بر زمین زد و بر سینه او نشست و فرمود ای
ملعون اگر وصیت ابن عمم حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد که بعد از
من شمشیر نکش هر آینه ترا در اینجا بجهنم میفرستادم و میدانستی که غالب و مغلوب
کیست بعد از آنکه آنحضرت این سخن را فرمود منافقین زیاد خاطر جمع شدند
که حضرت با آنها مخاصمه نخواهد فرمود و وصیت پیغمبر را عمل خواهد فرمود
جرئت زیاد نمودند و آنحضرت را قهراً بسوی مسجد کشیدند و حضرت آنحرف
را باز لمصلحة فرمودند که جرئت قوم زیاد بشود و هرچه خواهند در طبق
طینت خود شان بکنند شخصی از سادات علماء شیعه در اینمقام خطاب
با آنجناب عرض کرده بود فدای تو شوم این وقت چه جای این سخن بود که خصم
لجوج و عنود و جنود فرعون و قوم نمرود جمع شده جرئت و بیحیائی خود را زیاد
نمایند این شخص از جهة غیرت و محبت و اخلاص و ارادت خود تاب نیاورده
اختیار این سخن را بر زبان آورده و الا بعد از تأمل البته میدانست و دانسته
بود که آنحضرت از روی عمد اینطور فرمود که جرئت ایشان را زیاد فرماید تا اینکه
غایت شرارت خود را بروز دهند و الا آن ملاعین سلک که بودند که چه
جرئت داشتند که با اینمقام بی شرمی و وقاحت پا بگذارند قال تعالی و اذا اردنا
ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها
تدمیرا و از این فتنه اکثر امت موجود بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله

کافر و مرتد شدند کما ورد فی الاخبار ارتد الناس کلهم بعد النبی صلی
الله علیه و آله الا ثلثة او اربعة سلمان و ابوذر و المقداد و العمار
اما الذی لم یدخله شیء فهو المقداد و اما العمار فقد جاص جیصة
ثم رجع و اما سلمان فتخیل ان مع امیر المؤمنین علیه السلام اسم الله
الاعظم فلم لا یدعو به علی القوم و حدیث مذکور اشاره است
به سری که در آیات بسیار اشاره و اشعار بان شده مثل قوله تعالی
واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا فی الصافی عن الکاظم علیه السلام
علی بن ابیطالب علیه السلام هو حبل الله المتین و العیاشی عن الباقر علیه
السلام آل محمد هم حبل الله المتین الذی امر بالاعتصام به فقال واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا عن الحق بارتفاع الاختلاف بینکم والقمی عن
الباقر علیه السلام ان الله علم انهم سیفترقون بعد نبیهم صلی الله علیه و آله
و یختلفون فنهاهم عن الافتراق کما نهی من قبلهم فامرهم ان یجتمعوا علی ولایة
آل محمد صلی الله علیه و آله و مثل قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین زیرا که در تفسیر آیه شریفه نوشته اند که صادقین که واجب
شده است بودن با ایشان نیستند الا معصومین علیهم السلام زیرا که غیر معصوم
را تجویز کذب و دروغ میرود و در میان خلفاء غیر از امیر علیه السلام معصومی
نبود باعتراف دوست و دشمن و اجماع عامه و خاصه و حافظ ابونعیم که از جمله

اعاظم سنیان است از ابن عباس روایت نموده که این آیه در شأن امیر علیه السلام
نازل شد و بنا بر این آیه شریفه هم از راه اعجاز و اخبار از غیب دلالت نموده
نمود بر اینکه آگاه شوید که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله همچنین فتنه حادث
خواهد شد پس شما را امر میکنم که در آن فتنه از خدا بترسید و با امیر علیه السلام
باشید فانه الفارق بین الحق و الباطل یعنی اوست تمیز دهنده ما بین
حق و باطل و این فقره شریفه دلالت دارد بر اینکه فاروقیت منحصر است بآنحضرت
و هو الفاروق الاعظم و منافقین این لقب شریف را از زبان رسول اکرم
صلی الله علیه و آله در وصف امیر اعظم در طبق کتب سماویه شنیده بودند
آنرا بر داشته مثل اسم امیر المؤمنین علیه السلام بخلیفه ثانی بستند چنانچه
اسم صدیق اکبر را که هم القاب بآنحضرت است اخذ نموده بخلیفه اول لقب نمودند و لکن
نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلوا ایشی این القاب جعلیه با آن مطاعن
ذاتیه چه ثمر خواهد بخشید با چنین ننگی و عاری و چنین عیب فخر دین خواهد
که خواستند لقب **حدیث هفدهم** علی منی و انا منه و هو ولی
کل مؤمن و مؤمنة یعنی علی از من است و من از علی و این حدیث مثل
حدیث انا من حسین و حسین منی میباشد و مراد از این فقره اتحاد نور
دو نفر است از حیث ذات و گوهر لکن در خلقت و تکوین یکی قبل از دیگری
است چنانچه امیر علیه السلام فرمود انا من محمد کالضوء من الضوء

هر دو نفر شمع عالم امکان و کون بودند لکن امیر علیه السلام بوساطت پیغمبر
بوجود آمده و تکوّن پیدا نموده با اینکه نور شان نور واحد و از یک سنخ
و یک اصل هستند مثل چراغی که از چراغ دیگر افروخته شود که در نور شعله
آنها از هیچ جهة تفاوت ندارد الا اینکه یکی سابق افروخته شده و دیگری
بعد از آن بوساطت آن افروخته گردیده و در اخبار معتبره موجود که حضرت
ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمود اَوّلُ ما خَلَقَ اللهُ نوری ثُمَّ عَصَرَ مِنهُ
عَصرةً فَخَلَقَ مِنها ارواحَ الانبیاءِ ثُمَّ عَصَرَ مِنهُ عَصرةً فَخَلَقَ مِنهُ الشَّمسَ
وَالقَمَرَ وَالنُّجومَ الی آخر و در حدیث دیگر مروی از احمد بن حنبل و سایر معتبرین
عامه و خاصه قال صلی الله علیه و آله کُنتُ اَنا وَ عَلِیٌّ نوراً بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ
وَ جَلَّ قَبلَ اَن یَخلُقَ عَرشَهُ بِاَربَعَةَ عَشَرَ اَلفَ عامٍ و در بعض اخبار اختلاف
در مدت تقدم واقع شده و لا منافاة که اعتبارات مختلف است باری در یکجا
دو تا را نور واحد و در جای دیگر نور خود را تنها فرموده بدون ذکر نور علی
علیه السلام و این غایت اتحاد و همه جهة بودن را میفهماند و معلوم است که
عینیت در میان ایشان غیر موجود و محققاً مغایرت در میانه موجود است
پس مراد اتحاد در جمیع صفات کمالی اوصاف جلال و جمال میباشد و در نصوص
جمیع صفات کامله که حضرت نبوی را موجود است مثل آن برای حضرت علوی
هم موجود خواهد بود و از جمله صفات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است

مبدء بودن بر جمیع موجودات و غایت شدن بر جمله کائنات که مِنهُ الاِبتِداءُ
وَ اِلَیهِ الاِنتِهاءُ چنانچه در فقرات زیارت جامعه کبیره آمده وَ اِیابُ الخَلقِ اِلَیکُم
وَ حِسابُهُم عَلَیکُم از ابتداء خلقت گرفته اِلَی الاِنتِهاءِ سلسله ایست ممتد
و ممتد و دو تا لا در این قافله قائد و سائق این سلسله آن وجود ذی جود است
و مظهر آثار و احکام آن مظهر جود حضرت امیر علیه السلام و اولاد طاهرین او میباشند
در این ره انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند و ز ایشان سید
ما گشت سالار هم او اول هم او آخر در این کار مقام دلگشا این جمع جمع است
جمال جانفزا این شمع شمع است شده او پیش و دلها جمله از پی گرفته دست دلها
دامن وی اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعونَ وَ اِلَی اللهِ المَصیرُ و ایشان هستند
طرف خداوند عالم که مبدء و مرجع جمله موجودات و جمیع کائنات میباشند
زین سبب فرموده است آن ذوفنون دم نَحنُ الآخِرونَ السّابِقونَ
و همچنین در خصوص امیر علیه السلام وارد شده کما فی البحار که عَلِیٌّ علیه السلام هُوَ
الاَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلیمٌ قوله علیه السلام
وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ یعنی امیر علیه السلام ولی هر مؤمن است یعنی
صاحب و سرور و مولی و اولی بتصرف است در حق جمیع مؤمنین که داخل
آنها است انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین فهو امیر المؤمنین و امام المتقین
کما قال تعالی اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسولُهُ وَ الَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوةَ

ویؤتون الزکوة وهم راکعون که باتفاق جمیع مفسرین امت در شأن آنحضرت
نازل شده که در حال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشودند چنانچه صاحب
کشاف حنفی مذهب و علامه نیشابوری شافعی مذهب و سائر معتبرین
عامه ذکر نموده اند و این ولایت ثابته بر آن ولایت مآب همانطور است که بنبی صلی
الله علیه و آله ثابت شده و ولایت ثابته بر نبی هم همانطور است که حضرت رب
الارباب را ثابت است پس ولایت کلیه عامه الهیه برای ایشان ثابت است
والبته باید بوده باشد زیرا که خداوند عالم صمد است لا یدخل فیه شیء و لا
یخرج منه شیء در عالم غیب الغیوب و ازل الآزال محل حوادث نبوده و نخواهد
بود پس لابد در توی عالم امکان شخصی بوده باشد که آنجا محل ظهور افعال
وصفات الوهیت و دارای کمالات ربوبیت بوده باشد و سیول فیوضات
الهیه از آنجا جاری و در اکناف و اقطار عوالم غیب و شهود ساری باشد
و بلا شک و ارتیاب افضل و اشرف مخلوقات و محل قابل این صفات جز
ذات خجسته صفات ختم الانبیاء و خاتم الاولیاء و اولاد طاهرین ایشان
کسی دیگر نیست و نخواهد بود قال علی علیه السلام فی نهج البلاغة ینحدر
عنی السیل و لا یرقی الی الطیر یعنی سیول فیوضات کونیه از من جاری میشود
و طیور عقول و اوهام ترقی بر عالم ادراک حقیقت من نمی توانند بکنند و در زیارت
جامعه کبیره السلام علی محال معرفة الله و مساکن برکة الله و معادن حکمة الله

و حملة علم الله الی آخر و در حدیث دیگر امیر علیه السلام میفرماید ظاهری امامة
و وصایة و باطنی غیب لا یدرک و در حدیث جابر وارد شده در تفسیر آیه
کنتم خیر امة اخرجت للناس که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمود
اول ما خلق الله نوری که خداوند عالم نور مرا ابتداع نمود از نور خود
و مشتق نمود او را از جلال عظمت خود پس مشتق نمود از آن نور
علی را پس نور من محیط بر عظمت و نور علی محیط بر قدرت شد پس خلق
کرد بعد از آن عرش و لوح و قلم را و قمر و ضوء نهار و نور ابصار را فنحن الاولون
و نحن الآخرون و نحن السابقون و نحن المسبحون و نحن وجه الله و نحن
جنب الله و نحن امناء الله و نحن خزنة وحی الله و نحن محال قدس الله
و نحن النهج القویم و الصراط المستقیم من آمن بنا آمن بالله و من تولانا
فقد تولی الله و من رد علینا فقد رد علی الله و من شک فینا فقد
شک فی الله و من عرفنا فقد عرف الله و من اطاعنا فقد اطاع الله الحدیث

حدیث هیجدهم علی و شیعته الفائزون یوم القیمة یعنی
علی و شیعیان او هستند آن کسانی که فائز و رستگار و ناجی خواهند بود
در روز شمار و این فقره شریفه اشاره خواهد بود بر اینکه غیر از امیر علیه السلام
و شیعیان او احدی را نجات نخواهد بود از جهة اینکه امیر علیه السلام است
که نقطه توحید و سر تفرید و مبدء الانوار و ملجاء الابرار الاخیار و منبع

جمیع خیرات و معدن جمیع برکات است در جمیع دور کائنات حیث دوّم
دورات و کودیتم کورات چنانچه مقابل آنحضرت مبدء جمیع ظلمات اکوانیه
وشبهات کونیه و منشاء شرّ و شور و منبع جمیع شرور میباشد پس امیر
علیه السّلام هدایت کننده جمیع اهل هدایت و مقابل او ضال و مضل
جمیع اهل غوایت است قال صلّی الله علیه وآله هلک من هلک فیک یا علی
ونجی من نجی فیک یا علی پس جمیع اهل نجات اگرچه خود انبیاء سلف
واولیاء وکاملین وصدیقین وشهداء وصالحین وملائکه سموات وارضین
بوده باشند هر کس را که نجات منصور میشود از برکت شیعگی ومحبت
آنحضرت است وافتخار انبیاء مرسلین وملائکه مقربین بمحبت آن سرور
اوّلین وآخرین وسلطان السلاطین دنیا ودین است ودر خبر وارد است
بعد از آنکه فاطمه بنت اسد والده ماجده آن اسد الله را درد زائیدن
گرفت ودیوار بیت الله الحرام منشق شده آن خاتون معظمه داخل آن خانه
شد وآن امام عالی مقام در آنجا با غایت تبجیل واعظام مولود گردید بزمین
فرود آمده کتب اربعه سماویه بلکه تمامی یکصد وچهار کتاب وصحف نازله را
از صحف آدم تا صحف ابرهیم بعلاوه توراة وانجیل وزبور وفرقان بالتمام
خواند بعد از آنکه سه روز گذشت فاطمه علیها السّلام بیرون آمده آنجناب را
بخانه اورد بعد از آنکه چشم مبارکش بحضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلم

افتاد

افتاد عرض کرد السّلام علیک یا رسول الله بعد از جواب عرض نمود یا رسول
الله رخصت میفرمائی که بخوانم فرمود بخوان حضرت رسول الله صلّی الله علیه
وآله میفرمایند والّذی نفسی بیده که شروع نمود علی علیه السّلم وصحف آدم را
از اوّل تا آخر تلاوت نمود بطوری که اگر آدم صفی حاضر میبود میگفت که این
بهتر میداند وهکذا صحف نوح وابرهیم وغیر ذلک پس توراة موسی را چنان
خواند که اگر موسی حاضر میبود اقرار مینمود که او توراة را از من بهتر حفظ کرده
است وهکذا انجیل عیسی وزبور داود وبعد از آن تلاوت نمود قرآنرا که بر من
نازل شده است از اوّل تا آخر وحفظ کرده بود او را مانند آنکه من حالا حفظ
دارم بی آنکه از من بشنود آیه را پس او با من سخن گفت ومن با او سخن گفتم بروشیکه
پیغمبران واوصیای ایشان با یکدیگر سخن گویند پس مراجعت نمود بحال طفولیت
خود وچنین خواهد بود حال یازده امام از فرزندان او ودر حدیث دیگر
بمجرد یکه حضرت رسول صلّی الله علیه وآله امیر علیه السّلم را از دست فاطمه علیها
السّلام در یحال بدست خود گرفت امیر علیه السّلام شروع نمود بقرائت
سوره مؤمنون وقتیکه فرمود قد افلح المؤمنون الّذینهم فی صلوتهم
خاشعون حضرت پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود قد افلح المؤمنون
بولایتک یا علی بعد از آنکه امیر علیه السّلام رسید تا آنجا که فرمود اولئک
هم الوارثون الّذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون پس حضرت رسول

صلی الله علیه و آله فرمود که بخدا سوگند که تو امیر و پادشاه ایشانی و از نور
علم و حکمت با ایشان میرسانی و بخدا سوگند که توی راهنمای ایشان و بتو هدایت
می یابند ایشان و بعد از آن شروع فرمود بقرائت تمامی صحف الهیه و کتب سماویه
و این خبر اجمالاً اعموم شیعه تسلیم دارند با وجود این احمق کسانی هستند
که میگویند نعوذ بالله تا جبرئیل نمی آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را
نمیدانست و حال آنکه امیر علیه السلام که وصی آنحضرت بود در اول تولد جمیع
صحف و کتب سماویه را تلاوت فرمود و وقتی که جبرئیل پیش حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در صورت دحیه کلبی نشسته بود امیر علیه السلام آمد و جوانی
بود خورد سال جبرئیل برخواست و تعظیم آنحضرت نمود حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل با تعظیم میکنی تو این شخص جوان را عرض نمود
که بلی این معلم من است در اول خلقت من وقتی که خداوند عالم مرا خلق
فرمود با من تکلم نموده و فرمود من انت و من انا تو کیستی و من که هستم
من معطل ماندم که چه بگویم این جوان همان دم آنجا حاضر شد و مرا یاد داد
که بگو انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا العبد الذلیل و اسمی جبرئیل
و من خلاص شدم فرمود تو چه قدر عمر داری عرض نمود که در ساق عرش ستاره
ایست که در هر سی هزار سال یکدفعه طلوع مینماید و من سی هزار دفعه طلوع
آن کوکب را دیده ام امیر علیه السلام فرمود که اگر آن کوکب را ببینی خواهی شناسی

عرض کرد بلی امیر علیه السلام عمامه خود را از جبین مبارک بالا نمود جبرئیل آن
کوکب را در جبهه مبارک آنحضرت مشاهده نمود و از این حدیث شریف
واضح میشود که انبیاء و اولیاء هم داخل شیعیان آنحضرت هستند چنانچه
ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمود آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة
و مراد لواء ولایت است که امیر علیه السلام حامل آن لواست و همه زیر
سایه او هستند و ان من شیعته لابراهیم علیه السلام پس شیعه آنحضرت را
مراتب و مقامات مختلفه میباشد انبیاء اولوا العزم غیر ختم الرسل
در یک مرتبه و سائر انبیاء مرسلین در یک مرتبه و انبیاء غیر مرسلین در یک مرتبه
و هکذا ملائکه مقربین و غیر مقربین و این امت متاخره سید المرسلین علی
اختلاف درجاتهم تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض هم درجات عند الله
اگرچه در بعض موارد و اخبار کثیره نفی تشیع از مذنبین فرقه حقه نموده اند
که ایشان شیعه ما نیستند زیرا که شیعه مشتق از شعاع است و نور تابع
منیر میباشد فلیس الشیعة الا من شیّع افعالنا و اتبع اعمالنا و سائر مذنبین
از جمله محبین ما هستند لکن در اخبار علیحده اطلاق اسم شیعه بر فرقه مذنبین
این طایفه نموده اند و وعده شفاعت گناهان ایشان را کرده اند اگرچه بعدد
قطرات بحار و اقطار امطار و اوراق اشجار و رمال القفار و البراری
و الصحاری بوده باشد و اخبار نافیه محمول است بر اینکه مذنبین در درجه کامله

شیعه نیستند نه اینکه بالمره از عنوان شیعه خارج هستند زیرا که شعاع
ذرا بنی می باشد بعضها فوق بعض و از قوت شعاع قوی لازم نمی آید که
شعاع ضعیف از درجه شعاعیت ساقط شود و چون ذرات شعاعیه
هر یک در عالم خود بقدر مقام خود بوجهی از وجوه حکایت آثار آفتاب عالمتاب
دادند پس هر ذره مظهر جزئی از مظاهر آفتاب مضیئه مشرقه خواهد بود
لهذا انبیاء مرسلین و غیرهم هر یک مظهر نوعی از صفات کامله آنحضرت بودند
و بدین جهة هر یک در عالم خود حکایتی از آثار موثر حقیقی می نمودند و نظر ایشان
و تدبر و تفکر در حقائق احوال ایشان مودی بنظر و تدبر در آثار جلال و جمال
خود متعال می بود و حضرت امیر علیه السلام به تنهائی جامع جمیع آن کمالات بودند
که در سائر انبیاء متفرق پیدا میشدند کما ورد انه من اراد ان ینظر الی آدم
فی علمه والی نوح فی حلمه والی ابرهیم فی وفائه والی ایوب فی صبره والی
موسی فی هیبته والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری بلکه همه آنچه انبیاء و اولیاء از اول تا آخر داشتند
رشحه ای از رشحات بحار فضائل و صفات کامله امیر علیه السلام و وجود همه منوط
بتوجه آنحضرت بود و ایشان از در پیش وجود آن دارای وجود هر موجود بودی
نبود آنها همه مرایای عکوس اشعه انوار جلالیه و جمالیه آنحضرت بودند ما
للتراب و رب الارباب انبیاء آینه های عشق حق پیش شاه حسن عبد مشرف

خوبرویان آینه خوبی او حسن ایشان عکس محبوبی او انبیا مصطفی
آینه هاش اولیای مرتضی گنجینه هاش نکته نیز باریک کردید و لطیف
به که این منشور را دارم لفیف

حدیث نوزدهم

علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام بهترین بنی نوع انسان
است و هر کس این را اباء و انکار نماید پس بتحقیق کافر شده است و این
حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه آنحضرت اشرف جمیع موجودات و افضل
جمیع کائنات است زیرا که طائفه بشر در میان سائر موجودات بهتر و بهترین
همه کائنات است چنانچه خداوند عالم فرموده و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم
فی البر والبحر و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی بتحقیق که ما
گرامی نمودیم بنی آدم را و آنها را محمول نمودیم در بر و بحر بحیوانات و کشتیها
و عن الصادق ای آنها را بالا برداشتیم بر هر رطب و یابس یعنی آنها را بهمه چیز بلندی
دادیم و ایشان را فضیلت بخشیدیم بچیزهای بسیار که عبارت از تمام
مخلوقات بوده باشد تفضیلی زیاد یا اینکه آنها را بلندی دادیم در بر عالم
اجسام و در بحر عالم ارواح و در حقیقت هر کس با چشم عقل دوربین ملاحظه
نماید خواهد دید که سائر موجودات بالکلیه طفیلی وجود نوع بشر
هستند ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و
بغفلت نخوری روز و شب این هفت پرگار ای بشر از برای تست کار ای

پسر و علی علیه السلم در میان این بشر افضل و بهتر است از همه ما سوای خود چنانچه گفته میشود یوسف احسن اخوته یعنی یوسف در میان برادران احسن از دیگران است پس امیر علیه السلم افضل از جمیع من سوی الله خواهد بود چه انبیا چه اولیاء تمام پای پست و اما حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله پس او خود امیر علیه السلم و امیر علیه السلم خود او هستند مغایرت ندارند بنحویکه ابنا انفسنا شاهد این مطلب است و مکرر فرموده انا من علی و علی منی و امیر علیه السلم فرمود انا من محمد و محمد منی و در حدیث دیگر انا محمد و محمد انا و در حدیث دیگر اولنا محمد و اوسطنا محمد و اخرنا محمد و کلنا محمد و هر کس این فقره را انکار نماید بتحقیق کافر شده است خالق خود را زیرا که خلاق عالم و مکون بنی ادم بعد از انکه مخلوقی را در میان مخلوقات برگزیده جمیع موجودات نمود و او را سرور کاینات قرار داد و این فقره لازم میکرد که او رئیس و سلطان و سرور جمیع خلق خود نموده باشد بلکه او را مظهر سلطنت و حکومت و دارای هیمنت کلیه خود قرار داده باشد هر کس این را انکار نماید هر آینه خداوند عالم را انکار نموده و رد کرده من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من اقبل علیهم فقد اقبل علی الله و من رد علیهم فقد رد علی الله و الراد علیه تعالی مشرک کافر شیطان لعین بعد از ان همه عبادت و اطاعت در اسمانها و زمینها بعد از انکه مامور شد که ادم را سجده نماید از راه استکبار و غرور

اباء و امتناع نمود پس رجیم و مردود گردید فکیف کسی که انکار و رد نماید شخصی را که خداوند عالم مخصوصا او را شاخص در عالم وجود قرار داده و جمیع ما سوی را مامور بانقیاد و اطاعت او نموده و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفت او را مخالفت خود شمرده که من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله و از غایت علو جاه و حکایت از مقامات ان پادشاه کار بجائی رسیده که ان حاکی سلطنت کلیه الهیه فرموده انا العابد و المعبود انا الشاهد و المشهود و هکذا انا کذا و انا کذا تا جمیع صفات ربوبیت را برای خود ثابت فرموده در مقام لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو هو و نحن نحن فکان کما قیل حبذا روزی که پیش از روز و روز و شب فارغ و ازاد بودیم از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکم غیریت بکلی محو بود ناگهان در جنبش امد بحر جود جمله را در خود ز خود واپس نمود واجب و ممکن ز هم ممتاز شد رسم و ایین دوی اغاز شد وقتیکه نطفه مبارکه انحضرت در رحم مادر قرار گرفت از مهابت ان حضرت زمین بحرکت امد و چند روزی لرزید و در قریش شدت عظمی حادث شد بتهای خود را بکوه ابو قبیس بردند و بانها توسل نمودند زلزله شدیدتر و بتها برو در افتادند و سنگها از کوه در گردید و اجزاء کوه از هم پاشید در انحال ابو طالب علیه السلم بکوه در امد و فرمود یا قوم خداوند عالم امشب حادثه بزرگی پدید اورده و خلق مبارکی افریده که اگر

او را اطاعت نمائید و اقرار بولایت او نکنید این زلزله از شما زائل نمیشود
و یک خانه در تهامه از برای شما باقی نمی ماند گفتند سَلَّمنا و اَطَعنا
ابوطالب بگریه درآمده دست بسوی آسمان بلند کرده عرض نمود الهی
و سیدی اَسئلک بالمحمدیة المحمودة و بالعلویة العالیة و بالفاطمیة
البیضاء الا ما تفضلت علی اهل تهامة بالرأفة والرحمة پس زلزله ساکت
شد و شدائد دفع گردید و عرب این کلمات را نوشتند در جاهلیت و هر شدتی
که ایشان را رو میداد باین کلمات توسل مینمودند دفع میگردید و معنی این کلمات را
نمیدانستند پس چون شب ولادت آنحضرت شد روشنی عظیم در آسمان
پیدا شد و نور ستارها مضاعف گردید و ابوطالب علیه السلام در کوچه
و بازارهای مکه میگشت و بآواز بلند میگفت ایها الناس حجت خدا تمام
شد بشارت باد شما را امشب بمولودی که خاتم اوصیاء پیغمبران است و پیشوای
متقیان و ناصر دین خداوند عالمیان و برانداز نده شیطان و خشم او و زننده
منافقان و زین العابدین و وصی خاتم الانبیاء والمرسلین پیشوای هدایت
نجم فلک رفعت و روشن کننده ظلمات و زائل کننده شبهات و تحسین البقر
و رأس الدین و امثال این کلمات صادقة المبانی والغایات تا صبح طالع شد
اسد الله بوجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد از خلیل نحوی پرسیدند
که در باب علی چه میگوئی گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستانش از خوف

اظهار مناقب او نتوانستند و دشمنانش از دوری حسد فضائل او را
انکار و پنهان نمودند و مع ذلک ما بین مشرق و مغرب از مآثر و مفاخر
او پر شده و از کاملی پرسیدند که علی علیه السلام افضل بود یا ابوبکر
گفت تفاوت در میان اینها همینقدر کافی است که ابوبکر ادعای خلافت
از برای خود نمود با هزار سعی و تلاش و مسلم نشد و علی علیه السلام را جمع
کثیری به الوهیت پرستیدند او خود قبول ننمود **حدیث بیستم**
مَثَلُ عَلِیٍّ فِی النَّاسِ کَمَثَلِ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فِی الْقُرْآنِ یعنی مثل علی علیه
السلام در میان بنی نوع انسان مثل سوره توحید است در میان
سور قرآن بدانکه قرآن کتاب تدوینی است و این عالم کتاب تکوینی و انسان
نسخه مجموعه کتاب تکوینی است وَالاِنْسانُ هُوَ بُنْیانُ اللهِ فِی الاَرْضِ و عن
الصادق علیه السلام اِنَّ الصُّورَةَ الاِنْسانِیَّةَ هِیَ اَکْبَرُ حُجَّةِ اللهِ عَلی خَلْقِهِ
وَهُوَ الْکِتابُ الَّذِی کَتَبَهُ بِیَدِهِ و در حدیث قدسی وارد گشت که خداوند
عالم فرموده که خَمَّرْتُ طِینَةَ آدَمَ بِیَدَیَّ اَرْبَعِینَ صَباحاً و مقصود از
خلقت این عالم کبیر که جمیع ما سوی الله است همین خلقت انسان است چنانچه
در محل خود بیان شده پس خلاصه موجودات و زبده کائنات نوع انسان
است که او را عالم صغیر میگویند که نمونه عالم کبیر است بَلْ اَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ
صَغِیرٌ وَفِیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الاَکْبَرُ و چنانچه در تدوینی کتاب تدوینی سوره

توحید که سورهٔ اخلاص هم میگویند در بیش سور قرآنیه است از جهه اشتمال
بر نکتهٔ توحید و نقطهٔ تفرید که در ضمن آن مندرج است و مقصود
از جملهٔ قرآن غیر از توحید چیزی دیگر نه و همه توحید و جمله تفرید در ضمن
آن تقریر کردیده ولهذا سوره توحید نامیده شده همچنین امیر علیه السلم
در میان افراد انسان من حیث التکوین نسخه توحید الهی است که جامع
جمیع کمالات ربوبیت و دارای تمامی اوصاف الوهیت است چنانچه فرموده
است لیس لله آیة اکبر منّی وهو المثل الاعلی لرب السموات العلی
ومثل در عالم خود باید حکایت نماید از ممثّل بنحو اکمل حتی کانّه هو والّا
مثل شمرده نمیشود کجا مانده که مثل اعلی بوده باشد وانیطور مثل بودن
که مقام مثل اعلی و حکایت کلیه است مقام عالم نورانیت امیر علیه السلم
است که در حدیث مشهور معرفتی بالنورانیة معرفة الله خطاب
بسلمان و ابوذر که مسمّی بجندب است شامل شده چنانچه در کتاب عوالم
وغیر آن نقل نموده اند که ابوذر روزی از سلمان پرسید که یا اباعبدالله
چه چیز است معرفة علی علیه السلم بالنورانیة سلمان گفت یا جندب
برویم از خود آنجناب بپرسیم هر دو باهم آمدند آنجناب در خانه نبود منتظر شدند
تا تشریف آوردند عرض کردند که برای چه چیز آمده اند فرمود مرحبا بدو دوست
و دو ولیی که متعاهد شده اند از برای امر دین خود لعمری انّ هذا واجب علی

کلّ مؤمن ومؤمنة بعد از آن بتفصیل کامل در بیان این مقام فرمودند
ملخص آن این است که یا سلمان و یا جندب کامل نمیشود ایمان احدی
مگر باینکه مرا بشناسد بنورانیت فاذا عرفنی کذلک فقد امتحن الله قلبه
للایمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفاً مستبصراً وهر کس قاصر
باشد از این معرفت پس او شاک و مرتاب است یا سلمان ویا جندب معرفتی
بالنورانیة معرفة الله ومعرفة الله معرفتی بالنورانیة وهذا هو الدین
الخالص الذی قال تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له
الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة ومراد
از اقامهٔ صلوة ولایت من است کسیکه اقامه نمود ولایت مرا اقامه نموده
است صلوة را و اقامهٔ آن صعب و مستصعب است لا یحمله الا ملک
مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان ومؤمن ممتحن آن
شخص است که وارد نمیشود چیزی بر او از امر ما مگر آنکه شرح مینماید
خدا سینهٔ او را برای قبول آن وشک نمی نماید و مرتد نمیشود یا اباذر
انا عبد الله وخلیفته علی عباده پس نسبت ربوبیت بما ندهید
وبگوئید از فضل ما هرچه خواهید فانکم لن تبلغوا کنه ما فینا ونهایة
ما اعطانا الله تعالی فان الله قد اولانا من فضله ما لا یصفه الواصفون
ولا یخطر علی قلب احد منکم فاذا عرفتمونی کذلک فانتم المؤمنون حقاً

عرض کردند اقامهٔ صلوة اقامهٔ ولایت شما است فرموده ای سلمان مصداق
این مقال است قوله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین
مراد از صبر رسول الله صلی الله علیه وآله وصلوة اقامهٔ ولایت من است
واز این جهة فرموده وانها لکبیرة ونفرموده است وانهما لکبیرة جهة
آنکه جمیع فرق اسلامیه قائل بنبوت محمد هستند بخلاف ولایت من که اورا
قائل نیستند الا قلیلی که خدا ایشانرا خاشعین فرموده ودر موضع دیگر
فرموده وبئر معطلة وقصر مشید پس قصر محمد است وبئر معطلة ولایت
من است که معطل نمودند وانکار نمودند او را وبدون ولایت من نفع
نمیدهد ایشانرا اقرار بنبوت رسول صلی الله علیه وآله بعد از آن فرمود
انا امام الخلق ووصی النبی صلی الله علیه وآله کما قال انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا سلمان ویا جندب من ومحمد
یکنور بودیم خدا او را دو شق کرد فقال لاحدهما کن محمدا وللاخر کن علیا
ولذا قال صلی الله علیه وآله انا من علی وعلی منی لا یؤدی منی الا علی
که ابوبکر را از اداء سورهٔ برائت بر مشرکان معزول نمود واز راه برگردانید
ومن ردم اداء نمودم جهة آنکه جبرئیل نازل شد که سورهٔ برائت را که بر
مشرکین خوانده خواهد شد بامر خدا لا یؤدیها الا انت او من هو منک
کسی که قابلیت اداء صحیفه از جانب رسول صلی الله علیه وآله ندارد چگونه

قابلیت امامت وخلافت امت را دارد یا سلمان ویا جندب ما هر دو نور واحد
بودیم او محمد مصطفی شد ومن وصی مرتضی او ناطق ومن صامت هستم
ودر هر عصری ناطق وصامتی لازم است محمد است منذر ومنم هادی
کما قال تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد محمد صاحب حشر ومن صاحب
نشر محمد صاحب جنت ومن صاحب جهنم اقول للنار خذی هذا
ودعی هذا انا صاحب العمود وصاحب اللوح المحفوظ اعطانی الله
علم کل شیء انا صاحب الدلالات انا صاحب المعجزات انا الصراط المستقیم
انا النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون انا صاحب الدعوة انا
انا صاحب الامر الذی یقول تعالی یلقی الروح من امره علی من یشاء من
عباده واین روح خدا است بهر کس که القاء نماید آن روح را فقد میزه
عن سائر خلقه وفوض الیه قدرته واحیاء الموتی وعلم کل شیء وتسیر
من المشرق الی المغرب فی لحظة واحدة ویعلم ما فی الضمائر والقلوب وما
فی السموات والارض خدا عطا کرده است بمن علم منایا وبلایا
وآجال وفصل الخطاب را وودعنی علم القرآن الذی فیه تبیان کل شیء
الی یوم القیمة واعطانی ما لم یعطه احدا من الاولین والآخرین لا ملک
مقرب ولا نبی مرسل انا حملت نوح فی السفینة بامر ربی انا اخرجت
یونس من بطن الحوت انا شققت البحر لموسی انا نجیت ابرهیم من النار

انا اجريت المياه وغرست الاشجار انا عذاب يوم الظلة انا المنادي من مكان
قريب وانا اسمع كل قوم بلغاتهم انا خضر عالم موسى انا معلم سليمان بن داود
انا ذو القرنين انا قدرة الله انا من محمد ومحمد مني ان ميتنا لم يمت وغائبنا
لم يغب انا امير كل مؤمن ومؤمنة انا كلمت عيسى في المهد انا آدم انا نوح
انا ابرهيم انا موسى انا عيسى انا محمد وانا الذي اتقلب في الصور كيف اشاء
وما انا الا عبد من عباده تعالى نزلونا عن الربوبية وقولوا في فضلنا
ما شئتم ولن تبلغوا كنه ما اعطانا الله ونحن آيات الله ودلائله وحججه
وخلفائه وامنائه ونحن وجه الله وعين الله ولسان الله بنا يثيب وبنا
يعاقب ومن قال هنالك لم وكيف وفيم فقد كفر واشرك ان الله لا
يسئل عما يفعل وهم يسئلون وكسیکه شك كند وعناد ورزد ومنحرف
ومرتاب باشد پس كافر ومقصر وناصب است با سلمان وبا جندب انا احيي
الموتى باذن الله وانبئكم بما تاكلون وما تدخرون في بيوتكم واعلم
بما في الضمائر واما امامان از اولاد من چنين هستند وهمه مانند يکي است اولنا
محمد واخرنا محمد واوسطنا محمد وكلنا محمد وانا اظهر في كل وقت وزمان
في اي صورة اشاء باذن الله فاذا شئنا شاء الله واذا كرهنا كره الله
فويل لمن انكر فضلنا بدرستيكه خداوند عطا نموده بما انچه اجل واعظم
از همه اينها است عرض نمودند كه ان چه چيز است فرمود كه خداوند عطا فرموده

بما علم اسم اعظم را كه با ان خرق مينمائيم اسمانها وزمين وبهشت ودوزخ را
وعروج مينمائيم باسمان وهبوط مينمائيم بزمين ومیکنديم بمشرق ومنتهی
ميشويم بسوي عرش پس مي نشينيم بين يدي الله عز وجل پس اطاعت ميكند
بما هر چيزي حتى السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والجبال
والشجر والدواب والبحار والجنة والنار وبا وجود اين ميخوريم ومي
اشاميم ودر بازارها راه ميرويم ونحن عباده المكرمون الذين لا
يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون ونحن نقول الحمد لله الذي فضلنا
على كثير من عباده المؤمنين والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا
لنهتدي لولا ان هدانا الله وحقت كلمة العذاب على الكافرين با سلمان
وبا جندب هذه معرفتي بالنورانية ومن عرفني بهذه المعرفة فقد خاض
في بحر من العلم وعرج الى درجة الفضل واطلع على سر من اسرار الله
ومكنون خزائنه انتهى ملخصا **حديث بيست وهفتم** لكل
نبي صاحب سر وصاحب سري علي بن ابيطالب عليه السلام يعني هر پيغمبرا
صاحب سري است وصاحب سر من علي بن ابيطالب است ولا يخفى
كه صاحب سر انرا مي گويند كه هر چه انشخص مصحوب اسرار داشته باشد
يعني مطالب مخفيه در قلب خود داشته باشد با انشخص صاحب ابراز نمايد
وبا او در ميان بگذارد وچون اسرار جميع سموات وارضين بلكه جميع موجودات

مِنَ الدُّنُوِّ اِلَى الدَّنِیِّ در قلب مبارک حضرت ختمی مآب بود از اسرار لیلة
المعراج وغیر ذلک ما یُرى وما لا یُرى من سدرة المنتهى الى ما تحت الثرى
که صدور الاحرار قبور الاسرار وبعبارة اخرى علوم جمیع اولین وآخرین
مضمر در قلب مبارک سید المرسلین علیه السلام بود بعد از آنکه امیر
علیه السلام صاحب اسرار آن حضرت بود حضرت همه این علوم را می بایست با امیر
علیه السلام در میان می نهاد واین لازم گرفته که امیر علیه السلام دارای
جمیع علوم اولین وآخرین بوده باشد چنانچه حدیث دیگر وارد است
که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود هیچ علمی نبود در زمین وآسمان مگر
آنکه خداوند بمن تعلیم فرموده وهر علمی که خدا بمن تعلیم نموده همه را تعلیم
علی بن ابیطالب علیه السلام نموده ام ودر تفسیر وکل شیء احصیناه فی امام مبین
وجاهای دیگر این مضمون بسیار وارد شده است واشاره مینماید بمضمون
این حدیث شریف آنچه از ابن عباس مروی است که گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه وآله که میفرمود حق تعالی عطا نمود بمن پنج چیز وبعلی بن ابیطالب
علیه السلام پنج چیز عطا نمود بمن جوامع کلم را وعطا نمود بعلی جوامع علم را
ومرا نبوت واو را وصایت ومرا کوثر واو را سلسبیل ومرا وحی واو را
الهام عطا فرمود ودر شب معراج مرا در مقام قرب برد وگشود از برای او
درهای آسمانها را وبرداشت حجابها را تا آنکه علی علیه السلام نظر میکرد بسوی

من ومن نظر میکردم بسوی او بدرستیکه اول کلمه که مخاطب نمود پروردگار
مرا بآن این بود که گفت یا محمد نظر کن بما تحت خود پس نظر کردم دیدم که
حجابها برداشته شده ودرهای آسمان گشوده شده است وعلی علیه السلام
بسوی من مینگرد پس من با او تکلم کردم وپروردگار با من تکلم کرد
واز جمله فرمود یا محمد گردانیدم علی را وصی ووزیر تو واو را خلیفه
تو قرار دادم بعد از تو پس او را اعلام کن که او میشنود پس من او را
اعلام کردم وحال آنکه در مقام قرب الهی ایستاده بودم علی گفت قبول
کردم وملائکه باین موهبت عظمی یکدیگر را بشارت میدادند وهر
گروهی از ملائکه آسمانها که میگذشتم مرا تهنیت ومبارک باد میگفتند
ودیدم حاملان عرش الهی را که همه چشم بزمین انداخته از روی بشارت
نظر بروی علی ابن ابیطالب میکردند وچون بزمین نزول نمودم علی علیه السلام
همه خبرها را بمن میداد از اوضاع لیلة المعراج پس دانستم که هیچ قدم
در ملاء اعلا نگذاشته ام مگر آنکه همه در نظر او مکشوف بوده وهمه را
میدیده یا ابن عباس والذی بعثنی بالحق نبیا که خدا قبول نمیکند
از بنده حسنه را تا آنکه سؤال کند از دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام
وآتش جهنم شدیدتر است بر دشمنان علی بن ابیطالب علیه السلام از کسانیکه
از برای خدا فرزند قائل شده اند وکافر گردیده اند یا ابن عباس هرگاه همه

انبیاء مرسلین وملائکه مقربین اتفاق نمایند بر بغض وعداوت علی بن
ابیطالب علیه السلام با همه عبادتها ایشان هر اینه معذب میدارد
خدا ایشان را در آتش جهنم وبدرستیکه بغض او را در دل دارند جماعتی که
خود را از امت من میشمارند وحال آنکه از اسلام بهره ونصیبی ندارند
واز علامت بغض ایشان تفضیل ما دون آنحضرت است باو یا بن عباس
حذر کن از اینکه در حق آنجناب شکی داشته باشی ودر حدیث دیگر
از عامه وخاصه وارد است که آنجناب فرمود شب معراج در یمین عرش
ملکی را دیدم بالای منبری از نور نشسته وقبه از یک دانه مروارید سفید
بر بالای سر او نصب گشته وتلألؤ لمعان آن قبه بحدی بود که ظاهر او از
باطن وباطن او از ظاهر نمایان بود وفرشتگان بی حد وحصر صف در صف
در اطراف وجوانب او ادب ایستاده بودند ودر غایت خشوع وانکسار
باو نگاه میکردند گفتم یا جبرئیل این کیست با این جلالت وعظمت جبرئیل
گفت یا رسول الله نزدیک رو وسلام کن چون نزدیک شدم وسلام دادم دیدم
که آن حبیب دل من وآرام جان من وابن عم من علی ابن ابیطالب است گفتم جبرئیل
مگر علی در عروج بملکوت اعلی بر من سبقت نموده گفت نه ولکن قدسیان
ملأ اعلی وساکنان عالم بالا نظر بمحبت جبلی ودوستی که با برادرت علی
داشتند مشتاق لقای او شدند وطاقت وصبر از ایشان منقطع شد

همه با زبان عجز بدرگاه الهی نالیدند پروردگار عالم این ملک را از نور علی
علیه السلم بصورت او در یمین عرش خلق کرد وجمیع ملکوت وسکان صوامع
جبروت در هر روز وشب جمعه هفتاد هزار مرتبه بزیارت او می آیند وتسبیح
وتقدیس الهی مینمایند وثواب آن را هدیه دوستان علی مینمایند والذی
بعثک بالحق نبیا اگر اهل زمین علی را دوست میداشتند چنانچه اهل
آسمانها دوست میدارند خداوند عالم ابدا آتش جهنم را خلق نمی نمود
ودر حدیث دیگر در هر یک از ارکان عرش الهی هفتاد فرشته است که هیچ
عبادتی وتسبیحی نمیکنند وعمل ایشان منحصر است بدعا کردن بشیعیان
علی ابن ابیطالب علیه السلم ولا یخفی که صورت امیر علیه السلم که از نور او خلق شد
همین یک مثال ویک عنوانی بود از مثالهای آنحضرت که در آنجا یعنی در عرش
نمودار شد ومدبر ومدبران صورت همان خود حقیقت علویه بود وبا مثل
همین صورت در بالای سر مرده ها حاضر میشود بلکه در نزد همه ذرات
موجودات در همه حال در همه زمان حضور دارد وهمچنین اولاد طاهرین
آنحضرت اگرچه ما خود شان نخواهند ان حضور ظهور بهم نمیرسانند
واین است معنی احاطه آنحضرت بیک وجهی از وجوه واین است دارا ثبت
آنحضرت اسرار کونیه را چنانچه اخبار شریفه حاکی است از آنمعنی ودعای
در طبق آنها گفته ام اری وجهه فی کل شیء کانما تمثل لی محیاه فی کل ذره

اری کل ما فی الکون مرآة وجهه فلم ار شیئاً غیره فی الخلیقة نسبت
هواه فی الهوی حیث انه حجاب عظیم عند اهل المحبة ولا بد من خرق
الحواجب کلها لیبصر مرآه بعین البصیرة الی آخره ونعم ما قیل فی حقه صلی الله
علیه و آله هر طرف کرد نگه بر هگذار من بوی نظر هر چه افکنم بجز تو نیست منظرا

حدیث بیست و دوم انا مدینة العلم وعلی بابها ومن اراد
المدینة فلیاتها من بابها یعنی من شهر علم هستم و علی بن ابیطالب در آن شهر است
و هر کس اراده بکند شهر را پس باید از در آن داخل شود و در حدیث دیگر
و من اراد العلم فلیات الباب یعنی هر کس علم را بخواهد باید بسوی باب آن بیاید
بدانکه شهر چنانچه مبدأ فی مجمع اصناف و انواع خلائق و عمارات و ابنیه و اقمشه
و اطعمه و اشربه و سائر اجناس موجودات جسمانیه میباشد و همه چیزها
در آنجا جمع میشود پس مقصود حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آنست
که جمیع انواع علوم از هر صنف و نوع بوده باشد من آنها را جامع هستم
و علی باب آن شهر است چنانچه شهر و جمله ما فیه را نمیتوان یافت الا بواسطه
باب کما قال تعالی فادخلوا البیوت من ابوابها همچنین بجمله علوم دست نمیتوان
برد الا بواسطه علی علیه السلام والحاصل که من جمیع علوم را دارا هستم و همه
آن علوم را از علی علیه السلام میتوان یافت هر کس علوم مرا بخواهد پس باید بسمت
علی علیه السلام برود و این اشاره است باخباریکه دال است بر اینکه ایشان مظهر

وحی الله وخزان علم الله هستند چنانچه فرموده اند نحن خزنة علمه وعیبة
و در حدیث دیگر امیر علیه السلام میفرماید کما فی توحید ابن بابویه وغیره انا
عین الله الناظرة و اذنه الواعیة ویده الباسطة علی خلقه بالرحمة و انا
قلب الله الواعی لعلمه پس علم خداوند اعلی در امیر علیه السلام خواهد بود
زیرا که حق جل وعلا را قلبی متصور نمیشود مثل قلوب ماها که در توی آن
علوم جمع شده باشد بطوری که ما داریم زیرا که این نحو مستلزم شرک
و کفر است پس قلب وکه حافظ و جامع علوم او است امام علیه السلام خواهد
بود و در قرآن مجید میفرماید که قال فما بال القرون الاولی قال علمها
عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی وعند رب و کتاب محل علوم در هر باب
عبارت از امیر علیه السلام است وهو الکتاب الذی کتبه الله بیده کما فی الخبر
وهو اللوح المحفوظ عن الافراط والتفریط والجهل والنسیان والخطاء
والزلل والفساد فی القول والعمل و در مجمع نقل نموده که در خبر صحیح وارد است
انا مدینة العلم وعلی بابها ومن اراد العلم فلیات الباب اکثر علماء این
خبر را نقل نموده اند بلکه گفته اند اجماع جمیع امت بر این است که حضرت
نفس پیغمبر خود را مدینه علم قرار داد و منع نمود از وصول بر آن مگر بوساطت
باب و از جهت مسلمیت اصل این خبر مخالفین بر او افزوده اند که و ابوبکر سقفها
و عمر حیطانها و شیعه ابطال این دو فقره را از این راه بیان کرده اند که مدینه را

سقف

سقف و حیطان نمی باشد سوای حصار قلعه که شهرت بدان منوط است
و در حدیث و ورود حدیث شریفه گفته اند که اعرابی آمد پیش نبی صلی الله
علیه و آله پس عرض نمود که طِمِشٌ طاحَ فَغادَرَ شِبْلاً لِمَنِ النَّشَبُ و در این
سؤال الفاظ غریبه غیر مانوسه هست که دیگران نمی فهمیدند و مراد این است
که مردی مرده و او را ولدی باقی مانده ترکه او مال کیست حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با زبان او جواب داد که لِلشِّبْلِ مُمِیطاً یعنی ترکه مال آن ولد است
و ولد حاجب دیگران است از ارث و لفظ اخیر مُمِیطاً خوانده شده با میم که اسم
فاعل میشود از اماطه و قَمِیطاً هم خوانده شده با قاف بمعنی جمیعاً و تماماً پس
در این اثناء امیر المؤمنین علیه السلام داخل مجلس شد سؤال اعرابی بهمان
بان سید اخیار و ابرار عرض شد همان جواب فرمود که سید رسل
فرموده بود فقال صلی الله علیه و آله انا مدینة العلم و علیّ بابها و از جمله
لطائف متعلقه باین مقام آنکه اعرابی داخل مسجد شد پس ابتداء شروع
بسلام نمود بر امیر علیه السلام بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را سلام
داد اصحاب خندیدند و وجه آن پرسیدند گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیده ام که فرمود انا مدینة العلم و علیّ بابها فعلت فی طبق قوله صلی الله
علیه و آله و مروی است که اعرابی دیگر هر وقت داخل مسجد میشد و میخواست
زیارت رسول صلی الله علیه و آله را بعمل آورد اول می آمد امیر علیه السلام را زیارت

مینمود بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مراجعت نیز امیر علیه السلام را
زیارت مینمود در این خصوص سؤال نمودند استدلال بحدیث مذکور
نمود که بعد از آنکه امیر علیه السلام باب پیغمبر صلی الله علیه و آله شد هر کس
داخل خانه شود باید ذهاباً و ایاباً از در در آید چه گفته اند خداوند
تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم که این سخن از اوست تو
گوئی دو گوشم باواز اوست و بالجمله باب العلوم بودن آن پادشاه کونین
مسلم بین الفریقین است و در این باب اخبار و آثار بیرون از حد شمار است
مروی است که آنحضرت وقتی بالای منبر فرمود انا اخو رسول الله و ابن عمه
و وارث علمه و معدن سره و فوت نمیشود از من هر علمیکه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله صادر شده و نه آنچه نیکو طلب نموده و مخفی نیست بر من
هیچ متحرکی و هیچ نزول کننده و عروج کننده و هیچ تاریک و روشنی و همه
اینمراحل مشروح است از برای کسیکه سؤال نماید و واضح است از برای کسیکه
طلب نماید هلال بن نافع کندی در اینمقام تکلم نمود بکلامی که مشعر بر انکار
آنحضرت بود حضرت صلی الله علیه و آله نظری بسمت او نموده فرمود اذهب الی
سقر پس آنمرد بصورت غراب ابقع شد و پرید و از جمله اخبار در این مضمار
خبر مروی در بحار الانوار است که چون فضه بخانه حضرت زهرا علیها السلام

آمد در آنجا غیر از یک شمشیری و یک زره و یک سپاه چیزی ملاحظه نمود
بر حال اهلبیت تأسف نمود و چون دختر پادشاه هند بود باسیری که گرفتار شده
بود با خود قدری اکسیر همراهم داشت بر قدری از مس طرح نمود و طلا شد بخدمت
امیر علیه السلام آورد حضرت فرمود نیکو طلائی ساختهای فضه اما اگر جسد را
گداخته بودی هر اینه رنگ طلا بهتر شده بود و قیمت او بیشتر میشد فضه عرض
کرد ای سید من آیا شما این عمل را میدانید فرمود آری و اشاره بحسین علیه السلام
نموده فرمود این طفل هم میداند بعد ذلک حسن علیه السلام آمد و طلا را دید
او هم همان حرف را فرمود که پدرش فرموده بود بعد از آن امیر علیه السلام فرمود
که ما اعظم از این را میدانیم پس بدست مبارک اشاره نمود ناگاه تلی از طلا
و گنجهای زمین را فضه مشاهده نمود که میکن شدند بعد از آن حضرت
فرمود که ای فضه این طلا را هم در پهلوی آنها بگذار پس فضه او را در جنب آنها
بگذاشت و با آنها در گذشت و از نظر او غایب شد و نیز اصبغ روایت نموده
که ما با امیر علیه السلام روز شنبه از کوفه بسمت مدائن بیرون رفتیم عمرو بن حریث
با هفت نفر تخلف نمودند بجهة تفرج در مکانی از حیره که او را خورنق
میگفتند که تا روز چهارشنبه آینده آنجا میشویم بعد از آن میرویم پیش از
نماز جمعه بعلی علیه السلام ملحق میشویم در مدائن پس آنها در حینی که غذا
میخوردند سوسماری ظاهر شد او را صید نمودند عمرو بن حریث او را برداشته

دست

دست فرا کرد گفت بیعت کنید این سوسمار را که این امیر المؤمنین است
پس همگی هفت نفر بدین قرار بیعت نمودند بعد از آن آمدند رسیدند
وقتی که امیر علیه السلام مشغول خطبه نماز بود این هشت نفر از در داخل شدند
آنحضرت نظر بایشان افکنده فرمود ایها الناس پس بدرستیکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله هزار حدیث از اسرار بمن القاء نمود هر حدیث مشتمل بر هزار
باب از علم و هر باب بر هزار مفتاح و در حدیث دیگر فرمود تعلیم نمود بمن رسول
الله صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را که مفتوح شد از برای من از هر باب
هزار مسئله و خدای تعالی میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم و من قسم
میخورم که این هشت نفر روز قیامت باسم امام خود شان که سوسمار است
مبعوث خواهند شد عمرو بن حریث و رفقاء او از خجلت بر زمین افتادند
مانند شاخ درخت که بر زمین افتد و از این نوع اخبار و آثار بیرون از حد شمار است

حدیث بیست و سیم یا علی انت یعسوب المؤمنین والمال یعسوب
الظالمین یعنی یا علی تو یعسوب مؤمنین هستی و مال یعسوب ظالمین است
و یعسوب در لغت عرب بزرگ زنبورهای نحاله را میگویند که تمامی زنبورهای
آن نحاله تابع او میشوند و او رئیس آنهاست و فی الصحاح الیعسوب ملک
النحل و منه قیل للسید یعسوب قومه و بالجمله یعسوب پادشاه زنبوران است
و امر و نهی ایشان با اوست و اگر او در میان زنبوران نشود همه متفرق و پامال

میشوند

میشوند و نمیدانند چه بکنند و عسل نمیتوانند درست نمایند بنابراین
کره عالم امکان بمنزله نحاله ایست که خانه زنبوران است و جمیع مؤمنان
در توی آن از انس و جن و ملائکه و انبیاء و اولیاء و سایر ذرات موجودات
نوریه بمنزله زنبوران و امیر علیه السلام در بین میان یعسوب ایشان است که
جملگی را بی اذن او حرکتی نه و همگی تابع اوامر و نواهی او بوده احکام آن وحی
حضرت باری در همه آنها جاری و ساری است پس یعسوب المؤمنین راجع
بمعنی امیر المؤمنین علیه السلام میباشد واما ظالمان پس مال یعسوب آنهاست
که خیال مال امر و ناهی آنهاست و آنها در پی مال هستند یعنی طالب دنیای
دون میباشند حیثما مالت مالوا الیها وحیثما اقبلت اقبلوا الیها
هر که را نبود درون با صفا از نفوس وهم میسازد خدا میتراشد بتشر و همش
صنم آن صنم را می پرستد دمبدم ولنعم ما قیل لک الف معبود مطاع امره
دون الاله وتدعی التوحیدا قال تعالی ارایت من اتخذ الهه هواه و حدیث
شریف اشاره دارد براینکه آنحضرت حاکم الدنیا والدین ومرجع العالمین وقائد
اهل الدین الی الصراط المستقیم وهادیهم الی النهج القویم میباشد و اعمال
ایشان بی اذن و اجازه او باطل و نابود و مصداق وقدمنا الی ما عملوا من
عمل فجعلناه هباء منثورا خواهد بود و مقتضای مقابله فقرتین این
بود که در فقره آخر والمال یعسوب الکافرین میفرمود لکن تعبیر بظالم شاید این

راه باشد که هر کس بر خلاف طریقه علویه نماید بتحقیق آنحضرت را ظلم نموده
و در ضمن از جهة اهلاک نفس خود خود را هم ظلم نموده وظلم در اصل
وضع شیء است در غیر محل خود عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم
چه بود وضع در ناموضعش عدل چه بود آب ده اشجار را ظلم چه بود
آب دادن خار را پس زمره منافقان غیر تابعان امیر مؤمنان از جمله کافران
شده اند که امر ولایت را در غیر محل خود قرار داده اند الا لعنة الله علی الظالمین
که مطرود از رحمت خداوند گردیده اند والکافرون هم الظالمون والظلم
ظلمات یوم القیمة در بحار الانوار روایت نموده که حذیفة بن الیمان
در زمان عثمان بخدمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض نمود که والله من نفهمیدم
تاویل قول شما را تا اینکه رسیدم باین شب آیا بخاطر شریف دارید آن کلامی را
که فرمودید بمن در حره که چگونه بوای حذیفه در وقتی که ظلم کنند عینها عینا را
و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله پشت سر ما باشد و من نفهمیدم کلام تو را مگر
آنکه دیشب بخاطرم آمد که عتیق یعنی ابوبکر بعد از آن عمر پیشی گرفتند بر تو و اول
اسم ایشان عین است امیر علیه السلام فرمود ای حذیفه فراموش کردی عبد الرحمن را
که میل کرد در شوری بسوی عثمان و زود است که ضم میشود بسوی ایشان
عمرو بن عاص با معویه پسر هند جگرخوار پس این عینها هستند که اجماع نمودند
بظلم من واسم ابوبکر عبد الله بود بن عثمان مکنی بابی قحافه پس خلفای ثلثه

وعبد الرحمن بن عوف وعمرو عاص عنها هستند که ظلم نمودند عینی را که مراد علی علیه
السلام است وبدانکه یعسوب المؤمنین درجای یعسوب الدین است که مراد رئیس
اهل دین میشود وهمچنین قائد الغر المحجلین که مراد از او هم پیشوای مؤمنین است
زیرا که غر جمع اغر وغراء است که در اصل یعنی اسب پیشانی سفید میباشد ومحجل
اسبی را میگویند که قوائم یعنی دست وپاهای او سفید بوده باشد وچون
موافق اخبار در روز قیامت از سر ورو ودست وپای مؤمنین که انها اعضاء
وضو ست واب وضو غسلا ومسحا بانجاها میرسد نور ساطع میشود وامیر
المؤمنین علیه السلام قائد وپیشوای ایشان است در دنیا از حیثیت عمل و
در اخرت از حیثیت جزاء که قائد وپیشوای انها شده انها را داخل بهشت میکردانند
وازینجهة قائد الغر المحجلین هم در القاب انحضرت وارد شده است عباراتنا
شتی وحسنک واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر وامام المتقین هم هکذا
الیوم ندعو کل اناس بامامهم لو احب شخص حجرا لحشر معه والمرء مع من احب
حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر ذره ذره کاندرین ارض
وسماست جنس خود را همچو کاه وکهرباست ناریان مر ناریان را طالبند
نوریان مر نوریان را جاذبند الجنس الی الجنس یمیل وکل الف بشکله الف
اما تری الفیل یالف الفیلا کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز
بعد از تشریف اوردن حضرت رسول صلی الله علیه واله بمدینه منوره که از مکه

مهاجرت فرمودند شخص مخنثی که در مکه معظمه معروف بود بمدینه امده بود
ذکر او را پیش حضرت نمودند که فلان مخنث مشهور از مکه بمدینه امده فرمود
کجا منزل نموده عرض نمودند که در خانه فلان مخنث میباشد حضرت تبسم نموده
فرمودند ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها
اختلف ودر ورود این حدیث شریف وجوه دیگر هم در روایات وارد شده
وچون شیعیان ومحبان حضرات از فاضل طینت ایشان خلق شده اند ونمونه
شعاع ایشان هستند که از نور ایشان خلق شده اند کما قال القائم عجل الله
فرجه فی توقیعه علی ما سمع فی السرداب الشریف بسر من رای بحیث صوته یسمع
وجسمه لا یری اللهم ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء
ولایتنا فاغفر لهم ما فعلوه من الذنوب اتکالا علی محبتنا ولا تقارفهم
بذنوبهم عند اعدائنا وان خفت موازینهم فثقلها بفاضل حسناتنا پس
شیعه ها از سنخ طینت ایشان خواهند بود وایشان شیعیان خود را جستجو
خواهند فرمود مادر فرزند جویای وی است اصلها مر فرعها را در طلب است
چنانچه منافقین از فاضل طینت امهات الفسوق والعصیان خلق شده اند
از سنخ طینت ایشان وتابع ایشان خواهند بود من النار الی النار هر که باشد
امه الهاویه هاویه باشد مر او را ویوم ندعو کل اناس بامامهم وجعلناهم
ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون

حدیث بیست وچهارم

إِنَّ اللهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی خداوند عالم ذریه هر پیغمبر را از صلب خود قرار داده و ذریه
مرا از صلب علی بن ابیطالب قرار داده و مراد این است که اولاد انبیاء علیهم السلام
که پیش از من بوده اند طوری بوده که اولاد ذکور داشته اند و آنچه حقیقة
اولاد ایشان بود از صلب خود ایشان آمده بود و اولاد دختران ایشان
اولاد دیگران خود شان بودند یعنی بانبیاء نسبت داده نمی شدند ولکن
اولاد علی بن ابیطالب که از دختر من فاطمه زهرا هستند اولاد من و بمن منسوب
هستند که حقیقة اولاد من هستند و لا یخفی که اولاد دختر شخص تفاوت با اولاد
پسر ندارد هر دو از صلب شخص هستند اگرچه اولاد پسر اقوی تر از اولاد دختر
هستند ولکن چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را پسری موجود نبود که
از او اولاد داشته باشد نسل او از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرار داده شده
که اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام اولاد او قرار داده شده و مروی است که چون
ابرهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات نمود آنحضرت گریه و زاری میفرمود
و غصه میخورد عرض کردند یا رسول الله شما هم گریه میفرمائید حضرت فرمود که
قلب میسوزد و چشم گریه میکند وَلَكِنْ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ اللهَ فَإِنَّ جُمُودَ
الْعَيْنِ مِنْ قَسَاوَةِ الْقَلْبِ و منافقین هم شماتت نمودند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله ابتر است یعنی بلا عقب و حضرت از این جهة غصه زیاد فرمود پس خداوند

عالم از راه تسلی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرمود سوره کوثر را
که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ الی آخر السوره یعنی ما عطا نمودیم بتو کوثر را در عوض ابرهیم
و کوثر در لغت عرب هر چیز کثیر الخیر و البرکة را گویند و مراد از کوثر بوجوه مختلفه
ذکر شده مثل قرآن و علم و چشمه معروفه در بهشت و غیر ذلک از آنجمله بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام تفسیر شده که ذریه رسول صلی الله علیه و آله از آنحضرت
بعمل آمده آن هم بنوعی که بحمد الله روز بروز در تزاید و خیر و برکت او همه عالم را
فرو گرفته از جهات عدیده که یکی از آنها وجود و خلقت ائمه هدی علیهم السلام
میباشد از نسل آنحضرت و بعد از ایشان ائمه سادات عالیه درجات از سلسله
علویه که با وجود اینکه خلفاء امویه و عباسیه چه قدر از ذریه تلف نمودند
و چه قدر سادات در عهد خلافت ایشان سیادت خود شان را از راه تقیه
پنهان نمودند بطوری که حالا در توی اینمردم داخل عوام رعیت هستند و
سیادت شان معلوم نیست باز این سادات معلوم الحال صحیح النسب اینقدر
که می بینی همه عالم را فرو گرفته بخلاف معاندین ایشان که بالمرة مقطوع الاعقاب
و منتهی الانساب شده اند و مصداق إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ تحقق پیدا
نموده و در اخبار و آثار وارد است که خداوند عالم ذریه حضرت زهرا علیها
السلام را بآتش جهنم حرام نموده است کما ورد أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَحْصَنَتْ
فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ و سادات مخلد در آتش جهنم نخواهند بود

ودر شان اولاد آنحضرت نازل شده ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا
فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللهِ ذَلِكَ
هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ودر حديث وارد است كه مراد از الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا ذريه فاطمه زهراء عليها السلام هستند كه ظالم لنفسه از ايشان
سادات فاسد العمل ومقتصد ايشان سادات صحيح العمل وسابق بالخيرات باذن الله ائمه
هدى عليهم السلام هستند كه از همه جهة معصوم ومطهر هستند وهر سه فرقه برگزيده
خدا هستند واگر كسى از اينها بر خلاف حق هم بوده باشد موافق اخبار در وقت
احتضار حق را يابد ومتنبه ميشود تا از دنيا با ايمان واقرار بحق لذى الحق ميرود اگرچه
در مقام جزاء اعمال فرعيه دو برابر عذاب ساير مردم از براى اينها خواهد شد
مثل علماء كه اين دو فرقه ثواب عملشان دو برابر وجزاى كردار بدشان هم دو برابر
ميشود بلكه ميشود كه هفتاد گناه از سايرين عفو شود تا اينكه يك گناه از عالمى
يا سيدى گذشت شود پس از كلمات سابقه ما چنين تصور نشود كه سادات را
عذابى نخواهد بود كيف وقد قال زين العابدين وسيد الساجدين عليه السلام
خُلِقَتِ النَّارُ لِمَنْ عَصَى اللهَ وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا ولا يخفى كه چنانچه مذكور
شد ذريه دختر هم داخل ذريه است وبايد ديد اولاد سادات ذكوراً واناثاً
كه با اولاد ساير مردم تزويج ميشود پس در آخر الزمان طورى ميشود ان شاء الله
تعالى كه جميع مؤمنين وشيعيان همه ذريه رسول صلى الله عليه وآله ميباشند

اهل از منه متأخره محرم حضرت زهرا عليها السلام ميشوند ووقت عبور
حضرت فاطمه عليها السلام در محشر كه ندا مى آيد يا اَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا اَبْصَارَكُمْ
حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عليها السلام همه اينها چشم نمى پوشند ومحرمانه بحضرت نگاه
ميكنند وحديث شريف مذكور رد صريح است بر آنچه منافقان تقرير نموده اند
كه محمد صلى الله عليه وآله ابتر است واولادى وعقبى ندارد وحسنان وساير
اولاد فاطمه عليها السلام اولاد على ابن ابيطالب عليه السلام است نه اولاد رسول صلى الله
عليه وآله چنانچه اين فقره را از صدر شريعت بعنوان القاء شبهه در ميان
انداختند وبعد از رسول صلى الله عليه وآله بخصوص مابين خلفاى
جور وتبعه ايشان ومابين ائمه معصومين عليهم السلام وشيعيان ايشان در ميان
آمد تا اينكه علماء راشدين شيعه رضوان الله عليهم اين مسئله را باحسن وجوه
ثابت نمودند كه اولاد على عليه السلام اولاد رسول صلى الله عليه وآله هستند
واز براى اثبات اين مطلب استدلالات متعدده كافيه وافيه اقامه نموده اند چنانچه
در كتاب خمس وغيره از كتب فقهيه ذكر نموده اند وخود ما نيز علاوه بر سابقين ادله
محكمه عليحده اقامه نموده ايم وخلخالى از براى ساق كلمات ايشان افزوده ايم اگرچه
گفته اند وَرُبَّ سَاقٍ زَيَّنَتْ خَلْخَالًا وعن الرسول صلى الله عليه وآله في الحسنين عليهما السلام
اِنَّهُمَا اِبْنَاىَ ودر حديث ديگر اِبْنَاىَ هَذَانِ اِمَامَانِ قَامَا اَمْ قَعَدَا ونيز روزى
ام سلمه وارد شد پيش حضرت رسول صلى الله عليه وآله وآنحضرت حسين عليه السلام را بالاى

سینه خود کرده تلطف میفرمود در این اثناء حسین علیه السلام شروع نمود ام
سلمه خواست حسین را از سینه آنحضرت بردارد رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لا تزرمی علی ولدی بوله ودر اشعار الآن عربیه همیشه میگفتند
که ایشان اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و ظاهر آنست که اطلاقات
حقیقت است نه مجاز مبنی بر تعظیم و مبالغه و بحضرت صادق علیه السلام
میگفتند انت ابن الصدیق یعنی ابی بکر برای آنکه مادر آنحضرت ام فروه
بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر بود وفی حجه قاسم دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود
و از آنجهه حضرت صادق علیه السلام میفرمود ولدنی ابو بکر مرتین وسید مرتضی
ره استدلال نموده بحرمت بنت بنت لقوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
ودر صحیح محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه لو لم یحرم الله ازواج النبی
صلی الله علیه و آله بقوله وما کان لکم ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا
هر آینه بحسن و حسین علیهما السلام حرام بودند بقوله تعالی ولا تنکحوا ما نکح
اباؤکم من النساء ودر آیه مباهله قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ودر خبر است که رشید خلیفه عباسی از موسی
کاظم علیه السلام پرسید که شما را چرا ابن رسول الله میگویند و شما راضی میشوید
و حال آنکه شما اولاد علی هستید باید و جد را از ابا ان فرمائید حضرت استعفاء
فرمود از راه تقیه خلیفه اصرار نمود حضرت بعد از اخذ امان از آن بر شر تلاوه

فرمود که ووهبنا له اسحق ویعقوب کلا هدینا من قبل ومن ذریته داود
وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون وکذلک نجزی المحسنین
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین عرض نمود این چه دلالت
دارد بمطلب شما حضرت فرمود آیا عیسی را خداوند عالم ذریه نوح قرار داده
و حال آنکه از مریم بود وفی العیون عن الکاظم علیه السلام انما الحق عیسی بذراری
الانبیاء من طریق مریم وکذلک الحقنا بذراری النبی صلی الله علیه و آله
من قبل امنا فاطمة علیها السلام والعیاشی عن الصادق علیه السلام لقد
نسب الله عیسی بن مریم فی القرآن الی ابراهیم علیه السلام من قبل النساء ثم تلا
هذه الایه ونیز اجماع منعقد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتوانند
از این ذریه طاهره نکاح نماید ودر حدیث سابق حضرت کاظم علیه السلام
بخلیفه فرمود که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله از شما زنی بخواهد آیا میدهید
عرض نمود چرا نمیدهیم بلکه با این فخر میکنیم بهمه اولاد آدم فرمود لکن ما نمیدهیم
و او خود نمیخواهد و نمیتواند بکند زیرا که اولاد او هستیم و ایضا اینها وارث
هستند شرعا للآباء والروایات الواردة فی ارث الاولاد وچنانچه ماها
همه از ذریه آدم هستیم همچنین سادات معصومون علیهم السلام بلکه غیر معصومین
علیهم السلام ایضا از ذریه رسول اکرم هستند و اینکه گفته اند بنونا بنو
ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد این از جمله اشعار مجعوله است

ذریتنا

در این باب از روی قصد و عمد و ممکن است که مبنی بر استنکاف اعراب از دختر
بوده باشد حتی دختران خود را از راه جاهلیت میکشتند تا اینکه نازل شد
قوله تعالی وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ و قوله تعالی وَاِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ
بِالْاُنْثٰی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا فَهُوَ كَظِیْمٌ یا اینکه مراد این است که چون غالبا
اولاد پسران در خانه پدر میشوند و با موروث پدر وارث میمانند و او را در امور
دنیویه امداد و اعانت میکنند و اولاد دختران در خانهای مردم دیگر میشوند
و کارگذاری ایشان برای پدر و پدر پدر خود شان نمیباشد از اینجهت اسقاط
گفته اند نه اینکه در حقیقت اولاد دختران اولاد نیستند و قضیه علی بن
یقطین با هرون الرشید مشهور است که در وقتی در حوالی عید هرون
بعلی بن یقطین وزیر خود که از جمله شیعیان بود امر نمود که از برای اولاد من جهت عید
لباسهای تازه بدوزانید و هرون را در خانه دختری بود که از شوهر کشته بود
و چند نفر اولاد صغار همراه داشت که در خانه هرون میشدند و هرون مکرر
با علی بن یقطین در مسئله اولاد دختر گفتگو نموده بود و اصرار داشت در اینکه
اولاد علی علیه السلام اولاد رسول صلی الله علیه و آله نیستند زیرا که نسبت
بانحضرت اولاد دختر هستند علی بن یقطین درین مقام فرصت یافته خواست مطلب
خود را مدلل نماید از برای اولاد پسری هرون لباسهای تازه دوختند و دادند
انها روز عید پوشیده داخل حضور هرون شدند و برای صغیران دختر هرون

لباس تازه ندادند که هرون امر نکرده همان صغار محزون و دل شکسته با لباسهای
مستعمله پیش هرون رفتند هرون سؤال نمود که چرا اینها لباس تازه ندارند
علی بن یقطین گفت که شما امر نموده بودید هرون گفت با شما نگفتم که همه اولاد
مرا لباس تازه بدوزید گفت صحیح است گفت که مگر اینها اولاد من نیستند
عرض نمود که خود شما میفرمائید که اولاد دختران اولاد نیستند هرون خجل
شد و عاجز گردید فَبُهِتَ الَّذِیْ كَفَرَ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ حدیث
بیست و پنجم قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشَرَةَ اَجْزَاءٍ فَاُعْطِیَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ
تِسْعَةً وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا یعنی حکمت ده جزو قرار داده شده نه جزو آن
بعلی بن ابیطالب داده شده و یک جزء بسایر مردم و مراد از حکمت علوم حقیقیه است
زیرا که در تعریف حکمت گفته اند که اَلْحِكْمَةُ هِیَ الْعِلْمُ بِاَحْوَالِ اَعْیَانِ الْمَوْجُوْدَاتِ
عَلٰی مَا هِیَ عَلَیْهِ فِیْ نَفْسِ الْاَمْرِ بِقَدْرِ الطَّاقَةِ الْبَشَرِیَّةِ عَلٰی مُقْتَضَی الْقَوَانِیْنِ
الْعَقْلِیَّةِ و حاصل مقصود از این تعریف آن است که حکمت علم و اطلاع بحقایق
اشیا است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمله ادعیه خود میفرمایند
اَللّٰهُمَّ اَرِنِی الْاَشْیَاءَ كَمَا هِیَ و مراد استقرار و استمرار این حالت است در طبق
قوله تعالی وَقُلْ رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا و گاهی حکمت را تعریف میکنند باینکه اَلْحِكْمَةُ
هِیَ وَضْعُ كُلِّ شَیْءٍ فِیْ مَوْضِعِهِ و این هم مستلزم علم بحقایق اشیاء است و هر دو
معنی در اینجا راجع بیکجا است و مراد از این تقسیم مذکور در حدیث شریف تقسیم

حقیقی نیست بطوری که در حقیقت حکمت را بد بشمرد و نموده باشد بلکه مراد بیان
این است که علم سایر ناس پیش علم علی بن ابیطالب علیه السلام جزئی است از ده جزو آن یعنی
علوم همه مردم نزد علم او نمودی ندارد و در غایت قلت مینماید نظر اینکه در اخبار
وارد شده است که رحمت صد جزو است نود و نه جزو آن بالتمام خداوند عالم را است
و یکجزو سایر مخلوقات را که بهمه مردم قسمت شده که با این یکجزو بیکدیگر ترحم مینمایند و از آن
یکجزو است محبت پدران و مادران باولاد خودشان و عکس آن و هکذا این
رحمتها که در عالم ما بین مخلوقات متحقق است و خداوند عالم روز قیامت این
جزو را هم علاوه آن نود و نه جزو نموده تمامی صد جزو رحمت به بندگان خود
ترحم میفرمایند فسبحانه من کریم ما ارحمه و نیز وارد شده که حسد را ده
جزو قسمت نموده اند نه جزو آن در علماء است و یکجزو آن را بهمه مردم
قسمت نموده اند و علماء را نیز از آن حظ اوفی حاصل است والحاصل مراد
از حدیث شریف سابق الذکر بسیار کم بودن علم مردم است در جنب علوم
مودعه در پیش علی بن ابیطالب علیه السلام چنانچه ابن عباس گفته است که ما علمی
فی علم علی علیه السلام مگر مثل قطره در پیش دریای بزرگ و لفظ ناس در حدیث مذکور
از الفاظ عموم است و شامل جمیع انبیاء و اولیاء پس علوم جمیع انبیا و اولیا
پیش علم علی علیه السلام مثل قطره ایست در جنب دریا و مذکور شد که از موسی
علیه السلام بعد از مراجعت از مصاحبت خضر علیه السلام از عجایب دریا پرسیدند

گفت با خضر در کنار دریا ایستاده بودیم مرغی از هوا آمد پیش چشم ما
یکقطره آب دریا را برداشت بطرف مشرق انداخت و یک قطره بطرف مغرب
و یکی بطرف آسمان و یکی بطرف زمین و یکی را بخود دریا انداخت و طیران نمود
و رفت ما تعجب نمودیم و سر آنرا ندانستیم متحیر بودیم در این امر که صیادی
ظاهر شد و از تحیر ما پرسید بیان حال نمودیم گفت شما دو نفر پیغمبر معظم خدا
سر این را چرا نمیدانید و حال آنکه من صیادی هستم و سر این امر را میدانم
این مرغ مسلم نام دارد که در وقت صدا نمودن مسلم مسلم میگوید و از آن جهة
او را مسلم مینامند و این با این عمل خود اشاره نمود باینکه شخصی بعد از این خواهد
آمد که وصی پیغمبر آخر الزمان است و علم جمیع اهل مشرق و مغرب و آسمانها
و زمینها پیش علم او مثل این قطره ایست در پیش این دریا پس ما علم خود را
بسیار حقیر شمردیم و در حدیث وارد است که موسی اعلم از خضر بود ولکن
خضر موکل بود بر علمی که موسی طاقت آن نداشت و موسی موکل بود بر علمی که
خضر طاقت آن نداشت و در کافی از صادق علیه السلام روایت است که فرمود
لو کنت بین موسی والخضر لاخبرتهما انی اعلم منهما و انبأتهما بما لیس فی ایدیهما
لان موسی والخضر اعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یکون و ما هو کائن حتی
تقوم الساعة و قد ورثناه من رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤید این
حدیث است حدیث دیگر در کافی عن الصادق علیه السلام انه ولدنی رسول الله صلی الله

علیه و آله

عليه و آله وانا اعلم كتاب الله و فيه بدء الخلق و ما هو كائن الى يوم القيمة و فيه
خبر السماء و الارض و خبر الجنة و النار و خبر ما كان و ما هو كائن اعلم
ذلك كما انظر الى كفى ان الله تعالى يقول فيه تبيان كل شيء و از اين
نوع اخبار و آثار بسيار وارد است و از آن چيزي كه مذكور شد معلوم ميشود
كه علوم انبياء و اولياء در پيش علم محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله وقعى
ندارد در صورتيكه حضرت موسى عليه السلام با وجود اينكه از اعاظم انبيا
و از جمله اولوا العزم بود مكلف شد بتحصيل بعض علوم از خضر عليه السلام
كه خضر ميدانست و موسى نميدانست چنانچه خضر بعض علوم را ميدانست
و بعضى ديگر را نميدانست و حضرت صادق عليه السلام فرمود كه انها از علم
ما كان ميدانستند و ما همه ما كان و ما هو كائن و ما يكون الى يوم القيمة
را ميدانيم پس چه قدر خواهد بود علم موسى عليه السلام پيش علم آل محمد صلى
الله عليه و آله علاوه بر آنكه از احاديث مذكوره در مى يابد كه علم انبيا حصولى
بود و علم ائمه ما عليهم السلام حضورى پس در اين صورت علم انبيا صورى
و علم ائمه عليهم السلام حقيقى و علم انبيا كسبى و علم ائمه ذاتى و جبلى و علم انبيا
خيالى و علم ائمه عليهم السلام شهودى خواهد بود هر دو نوع علم هستند و لكن
آن كجا و اين كجا والعجب كل العجب از احوال اشخاصى كه ميگويند امام عليه السلام
تا توجه ننمايد نميداند و حال آنكه امام عليه السلام هيچ غفلت ندارد نه در خواب

نه در بيدارى و نه در حيات و نه در ممات حضرت رسول صلى الله عليه و آله ميفرمود تنام
عينى و لا تنام قلبى و همه نور واحد بودند چنانچه ائمه عليهم السلام فرموده اند كه
حال حيات و ممات ما يكى و بيدارى و خواب ما يكى است و از عقب سر مى بينيم چنانچه
از پيش مى بينيم و سهو و غفلت نميكنيم و در اخبار عليحده كه امام عليه السلام
بايد اينطور باشد و اخبار دالة بر بعض وقايع جزئيه كه كاشف از حقيقت
علوم ائمه است بسيار است از آن جمله در كتاب بحار الانوار مروى است
كه ده برادر بودند در قبيله از عرب و يك همشيره داشتند باو گفتند كه غيرت ما
قبول نميكند كه تو بشوهر بروى و پيش چشم ما با مرد اجنبى بخوابى ما همه اختيار
مال خودمان را ما دام الحيات بدست تو ميدهيم تو شوهر نكن دختر قبول نمود
و التزام عمل بعهد خودشان نمودند بعد از مدتى ديدند كه شكم آن دختر بزرگ
شده مثل زن حامله و تهمت براو بستند دختر قسم خورد كه فجور ننموده و كارى
نكرده منازعه بلند شد و واقعه را پيش حلال مشكلات امير كائنات عليه السلام
بردند و كيفيت را عرض نمودند امير عليه السلام طشتى طلبيد مملو از گل سياه و دختر را
بالاى آن نشانيد كرمى از بطن آن در آمد فرمود اين دختر وقتى در فلان چشمه
غسل مينمود كرمى از آب از راه فرج در رحم او قرار گرفت و تا حال اينطور بزرگ شده
پس ايشان گفتند يا على تو خداى بزرگ مائيد بدرستيكه تو غيب ميدانى و ما
فى الارحام را بيان مينمائى فرمود من خدا نيستم رسول خدا صلى الله عليه و آله

را خبر داده بود از این واقعه که در این روز و در این ماه و در این ساعت حادث
میشود گفتند گویا آن برادران نسبت خدائی با حضرت دادند از اینجهت که این امر
شریف را شنیده بودند که حق جل و علا در قرآن مجید فرموده إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ القمی عن الصادق علیه السلام هذه الخمسة
الاشیاء لم یطلع علیها ملک مقرب ولا نبی مرسل وهی من صفات الله
وفی نهج البلاغة فهذا هو علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله وفی المجمع
فی الحدیث ان مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله و قد روی عن ائمة
الهدی علیهم السلام ان هذه الاشیاء الخمسة لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق
غیرهم تعالی ونیز در کتاب بحار مروی است از عمار که در خدمت امیر علیه السلام در مسجد
کوفه نشسته بودیم ناگاه دیدم آنجناب فرمود صدقه صدقه یعنی تصدیق
کن او را پس من بسوی یمین و شمال نگاه کردم احدی را ندیدم امیر علیه السلام
فرمود گویا تعجب مینمائی که با که تکلم مینمایم سر خود را راست کن پس من سر خود را
راست نمودم دو کبوتر دیدم که گویا با یکدیگر تکلم مینمودند حضرت فرمود یا عمار
این کبوتر ماده به نر خود میگفت که تو اختیار نموده بر من غیر مرا و مرا مهجور ساخته
آن نر قسم یاد نمود که من نکرده ام این کار را ماده گفت من تصدیق نمیکنم ترا پس
او گفت قسم بحق آنکسیکه در این مسجد نشسته که راست میگویم ماده خواست که باز

او را تکذیب کند من او را گفتم صدقیه صدقیه عمار میگوید عرض نمودم یا امیر
المؤمنین من نمیدانستم احدی را که بداند زبان مرغان را غیر از سلیمان بن داود
علیه السلام آنجناب فرمود ای عمار قسم بخدا بدرستیکه سلیمان بن داود از خدای تعالی
بواسطه ما اهل بیت درخواست نمود تا آنکه دانست منطق الطیر را و در حدیث
دیگر که ما او را منطق الطیر آموخته بودیم فانظر ماذا تری ببین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا **حدیث بیست و ششم** لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ
وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيِّي وَوَارِثِي یعنی برای هر پیغمبر وصیی و وارثی هست و بدرستیکه
علی وصی من و وارث من است بدانکه وصایت را تعریف کرده اند باینکه
هو التسلیط علی التصرف بعد الوفاة یعنی مسلط نمودن شخصی بر تصرف بعد
از وفات و وراثت را تعبیر کرده اند باینکه هو استحقاق انسان بموت آخر
بنسب او سبب شیئا بالاصالة یعنی مستحق شدن انسانی است بجهت
مردن انسان دیگر چیزی را از راه نسب یا سبب بالاصالة پس حاصل معنی
حدیث این میشود که برای هر پیغمبر شخصی هست که پیغمبر آن شخص را صاحب تصرف
نموده بعد از وفات در امورات خود و آن شخص وارث آن پیغمبر است که حقوقی را
که برای آن پیغمبر بود آن شخص استحقاق بهم میرساند و وصی و وارث من علی بن ابیطالب
است و این مسئله واضح است که اولی بتصرف در امورات میت وصی او است و شرعا
غیر او را جایز نیست که مباشر امورات متعلقه میت نماید و اینجمله را بعلاوه متعلق

وصیت در حدیث روز غدیر علی رؤس الاشهاد فوق المنابر و الاعواد ما بین
صد هزار نفر و زیاد و کم تصریح فرمودند بقول خودشان که الست اولی بکم
من انفسکم قالوا بلی قال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و متعلق
وصیت همین ولایت در انفس است که در حدیث مذکور است و جمیع اموال
و حقوق همه راجع بانفس میشود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله را استحقاق تصرف
بود در انفس و اموال جمیع مردم و این تصرف را واگذار نمود بعلی بن ابیطالب علیه السلام
بجهة وصایتی که برای آنحضرت قرار داد و اما مسئله وراثت پس بدانکه در روایات
معتبره وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان العلماء ورثة
الانبیاء و ذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و انما ورثوا احادیث
من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ بحظ وافر فانظروا علمکم هذا
عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه
تحریف الغالین و انتحال المبطلین و حاصل مقصود از حدیث شریف این است
که علماء ورثه پیغمبران هستند از اینجهة که انبیاء میراث درهم و دینار نگذاشته
اند بلکه احادیثی از احادیث خودشان میراث گذاشته اند هر کس چیزی از آنها
اخذ نماید پس بتحقیق حظ بسیاری و نصیب کاملی اخذ نموده است و در حدیث
دیگر که علم میراث انبیاء و مال میراث اشقیاء است و معلوم است که علی علیه السلام

نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله وارث مال نبود زیرا که اولاد رسول الله
صلی الله علیه و آله مالی نداشت که این اهتمام همه در خصوص میراث بودن
مال او بوده باشد علاوه بر آن وارث مال حضرت رسول صلی الله علیه و آله
معلوم بود که حضرت فاطمه علیها السلام بود از جهة عمومات و اطلاقات آیات
داله بر توارث آباء و اولاد مثل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر
مثل حظ الانثیین و ورث سلیمان داود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث
من آل یعقوب الی غیر ذلک از آیات و اخبار بلکه حضرت زهراء علیها السلام
در خصوص غصب ابی بکر فدک را بآنها در مسجد احتجاج فرمودند با ابی بکر
بعد از انکار او لا حضرت فاطمه علیها السلام ادعاء تصرف در فدک بعنوان هبه
و عطیه از جانب رسول صلی الله علیه و آله نمود و در حقیقت متصرف هم بود
ابو بکر از جهة عدم معرفت بحکم مرافعه از متصرف بینه خواست و حال آنکه
مسئله البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر قاعده شایعه شرعیه بود که
همه خواص و عوام میدانستند و فاطمه علیها السلام من باب المماشات
با الخصم حضرت امیر علیه السلام و ام ایمن و اسماء بنت عمیس را شاهد اقامه نمود قبول
ننمودند و هر یک از اینها را بغیر شرعیه رد نمودند حضرت بعد از آن تمسک بآیات
و اخبار ارث نمود و در آن ضمن فرمود یا بن ابی قحافة أترث اباک و لا ارث
ابیه یعنی تو از پدر خود ارث میبری و من از پدر خود ارث نبرم الی غیر ذلک بتفصیلی

که در شرح خطبه ذکر نموده ایم پس بسیار واضح بود که وارث مال رسول صلّی الله علیه وآله حضرت فاطمه علیها السّلام بود وعلی علیه السّلام پس وارث علوم وسائر صفات کمالیه واوصاف جلالیه وجمالیه میشود واز این وراثت لازم می‌آید که علی علیه السّلام حائز وجامع جمیع کمالات بوده باشد زیرا که رسول صلّی الله علیه وآله اشرف وافضل جمیع موجودات وشخص اوّل کائنات بود وجمیع کمالات امکانیه وکونیه بوساطت او بعمل آمده چه طور میشود که او خود نداشته باشد ومُعطی الشیء لیس بفاقده ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش واگر حدیث علیحده که وارد شده در تفسیر قوله صلّی الله علیه وآله عُلَماءُ اُمّتی کانبیاءِ بنی اسرائیل اَو افضل من انبیاء بنی اسرائیل که صادق علیه السّلام فرموده نحن العلماءُ وشیعتنا المتعلّمون وباقی الناس همج رعاع ملاحظه شود در این صورت معنی العلماء ورثة الانبیاء این میشود که ائمّه ما سلام الله علیهم وارث جمیع انبیاء هستند بدون استثناء شیء در طبق ما قیل آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری واز حدیث مذکور در می‌آید که انبیاء میراث مال نمیگذارند واین حدیث را صدوق ره با اسناد خود بالتفصیل علیحده روایت نموده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود قال رسول الله صلّی الله علیه وآله من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنّة وانّ الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به وانّه لیستغفر لطالب العلم

من فی السّموات ومن فی الارض حتّی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وانّ العلماء ورثة الانبیاء انّ الانبیاء لم یورّثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورّثوا العلم فمن اخذ به اخذ بحظّ وافر ولا یخفی که ابو بکر از جهت بهانه در غصب فدک حدیثی جعل نمود که نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة یعنی ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم هرچه از مال دنیا بعد از خود بگذاریم صدقه است بر مسلمانان واجماع امامیه است که این حدیث از جمله جعلیات وموضوعات است وحال آنکه حدیث سابق الذکر را خود شان قبول دارند ودر کتب معتبره ذکر نموده اند والجواب عن هذا الاشکال بعد صحّة الروایة وبعد ان لا نحملها علی التقیّة این است که مراد از خبر مذکور در کتب خاصّه این است که انبیاء بالذات قصد توریث دراهم ودنانیر باولاد خود نداشتند مثل سائر مردم نه اینکه اگر اتفاقاً که ویا چیزی که بماند باولاد ایشان نرسد زیرا که این طور از خلاف انبیاء سلف شنیده نشده وخلاف طریقه مستمرّه سلف است ومنافی جمیع شرائع گذشته وشریعت مستمرّه محمّدیه صلّی الله علیه وآله است یا اینکه مراد این است که انبیاء از حیثیّت نبوّت میراث چیزی نمیگذارند مگر علم لا من حیث البشریّة پس ایشان دو جنبه دارند نبوّت وبشریّت در مقام بشریّت مثل سائر مردم هستند در میراث مال وسائر خواص بشریّت ودر مقام نبوّت میراث ایشان علم است واز اینجهة

گفته اند که علماء اولاد روحانیین هستند برای پیغمبر صلی الله علیه و آله میراث
علم میبرند و اقارب صوریه اولاد جسمانیه هستند میراث مال میبرند و نسبت
اولی اکد و محکمتر از نسبت ثانیه است و از این جهة حق معلم روحانی بر متعلم مقدم تر است
از حق پدر جسمانی و بالجمله ثابت و محقق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای
جمیع علوم بود پس امیر علیه السلام وارث جمیع علوم او خواهد بود چنانچه تفصیل
مسئله علم ایشان سابقا مذکور شد که عیبة علم الله و خزنة وحی الله هستند
و امیر علیه السلام فرموده که انا قلب الله الواعی لعلمه و در اخبار خاصه و عامه
محقق شده است که قوله تعالی و کل شیء احصیناه فی امام مبین در شان
امیر علیه السلام است یعنی مراد از امام مبین علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد و امیر
علیه السلام تفسیر نمود حرف باء از بسم الله الرحمن الرحیم برای ابن عباس از اول شب
تا اخر بعد فرمود یا ابن عباس لو طال اللیل لطلناه و در روایات خاصه که
آنحضرت فرمود علم ما کان و ما یکون کله فی القرآن و علم القرآن کله فی سورة الفاتحة
و علم الفاتحة کله فی البسملة منها و علم البسملة کله فی بائها و انا النقطة تحت
الباء و این خبر را از مشکلات اخبار شمرده اند والامر کذلک و لکن پیش غیر
اهلش اما در پیش اهل علم بین و واضح است و هو بذا و السلام علی من اتبع الهدی

حدیث بیست و هفتم

انا و علی هذا حجة الله علی خلقه
یعنی من و علی که این شخص بوده باشد حجت خداوند هستیم بر خلق او بدانکه

حجت آن چیزی را میگویند که با او غلبه بر خصم مقابل حاصل آید و دلیل و برهان
باشد در مقابل طرف مخالف و چون خداوند کار عالم انبیاء و اولیاء را فرستاده که خلق را
از تیه ضلالت رهائی داده براه هدایت برسانند لئلا یکون علی الله
حجة بعد الرسل و لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و حق
جل و علا در روز جزا بمخلوقات خود احتجاج خواهد نمود که انبیا
و اولیاء را برای هدایت شما فرستادم شما چرا مخالفت نمودید و حجت بودن
انبیا و اولیاء معلوم میشود با اظهار معجزات و خوارق عادات خارجه
از طوق بشر تا مردم را محقق شود که این شخص مبعوث من جانب الله سبحانه است
مثل زنده نمودن مرده ها و استنطاق حیوانات و جمادات و اطاعت مخلوقات
غیر انسانیه من حیث الآثار التکوینیة و همچنین سائر اوصافیکه از صفات
ربوبیت شمرده میشود که بشر من حیث هو بشر عاجز از ایشان مثل آن میشود
پس انبیا و اولیاء لابد که حاکی باشند از صفات الوهیت و افعال ربوبیت
و این فقره در پیغمبران و اولیاء مختلف است بعضی را حکایت جزئیه و بعضی را
حکایت کلیه حاصل است و حکایت جزئیه علی اختلاف المراتب تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض هم درجات عند الله و حکایت کلیه
مختص بخاتم رسل و عقل کل که قلم اول و لوح اول و حقیقت محمدیه است باشد
که آنحضرت آینه سرتاپانمای حضرت احدیت است پس آنحضرت حجت کبرای خداوند

عالم خواهد بود و چون آنحضرت و امیر کبیر علیه السلام موافق اخبار سابقه
نور واحد هستند که خلائق عالم از نور شعشعانی ایشان زاده و قسمت نموده
و یکی را گفته کن محمدا و دیگری را کن علیا پس علی علیه السلام ایضا از جهة
جمیع صفات کمالیه و اوصاف جلالیه و جمالیه الهیه مظهر جمیع افعال ربوبیت
و دارای تمامی صفات الوهیت خواهد بود و لهذا قال علیه السلام انا
آیة الله الکبری و لیس لله آیة اکبر منی و اصل آیة بمعنی ما به الحکایة است
و چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در طبق قوله تعالی قل انما انا بشر
مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد که بظاهر مثلکم باشد که بشر باطن
یوحی الی دیده و در و قالوا لولا انزل الیه ملک و لو جعلناه ملکا لجعلناه
رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون لابد است که مقربان درگاه الهی که حجج
الله هستند و از برای ارشاد خلائق مبعوث شده اند در ظاهر بشر و در صورت
هم جنس بنی نوع انسان بوده باشند که بتوانند با لسان ایشان با ایشان القا
نمایند و در معنی و باطن ماورای حقیقت انسانیه و طور وراء طور العقل بوده
باشند بعبارة اخری ذو وجهین بوده باشند وجه من نفسه و وجه من ربه
که از آن وجه اعلائی بتوانند از مبدء المبادی اخذ فیوضات تکوینیه و تشریعیه
نموده و از وجه دیگر بساکنان عالم سفلی افاضه نمایند و مصداق لنا مع الله
حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو هو و نحن نحن بوده باشند مثل حدیده

محماة فی النار که گفته اند رنگ آهن محو رنگ آتش است ز آتشی می لافد
و آتش وش است چون بصورت گشت همچون زرکان پس انا النار است
ورد وش بی زبان شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او من آتشم من آتشم
و لهذا امیر علیه السلام فرمود که ظاهری ولایة و وصایة و باطنی غیب لا یدرک
و این از آن جهة است که باطن آنحضرت راجع بعالم الوهیت است که عقول
از ادراک کنه آن عاجز است و این در مقام نورانیت آنحضرت است که سابقا
اشاره شد و در بیان این مقام فرموده که معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة
الله معرفتی بالنورانیة و باین مقام اشاره نموده اند فی قولهم علیهم السلام
و مقاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان بها ملأت سمائک و ارضک و در
اینجا وارد است حدیث قدسی که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و نحو
فرموده اند ان قلوبنا اوعیة مشیة الله فاذا شئنا شاء الله و اذا شاء الله
شئنا با وجود این فرموده اند نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی حقنا ما شئتم
و نیز فرموده اند اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه ثم قولوا فینا ما شئتم و لن تبلغوا
و الحاصل انهم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و از آنجهة
که ایشان جامع بین المرتبتین هستند و مثل حدیده محماة در عین حدیدیت
متصف بصفات ناریت شده اند بطوری که کأنه هو او لو النهی عجز شعر وصف
حیدرم و العارفون بمعنی ذاته ما هو الا ان ادعه بشرا فالعقل یمنعنی و اتقی الله

فی قولی هو الله ولنعم ما قیل در دهر علی کار خدائی کرده اظهار جلال کبریائی
کرده در خلقت ذات بی مثال علوی شکر که خدا چه خودنمائی کرده
اسد الله بوجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد ولهذا حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وآله فرمود یا علی لا یعرفک الا الله وانا و واقف کتب علمای
فریقین را واضح است که آن عالیجناب در ملک و ملکوت تصرف داشته وهمه مخلوقات
مطیع ذات اقدس او بوده اند حکایت رد شمس مکرر مشهور و در کتب معتبره
فریقین مسطور و مذکور و تکلم زمین با او در شب زفاف فاطمه علیها السلام
و سایر موارد معروف و ماثور چنانچه فاطمه علیها السلام فرموده که من در شب
زفاف علی علیه السلام از او ترسیدم زیرا که شنیدم زمین با او و او با زمین سخن
میگویند بامداد این حکایت را به پدرم عرض نمودم آنجناب بسجده نمود و فرمود
ای فاطمه حق تعالی شوهر ترا بر همه خلائق فضیلت داده و زمین را امر نموده که
اخبار خود را آنچه در روی واقع میشود در مشرق و مغرب بآنجناب عرض نماید
و همچنین مرویست که در زمان خلافت ابی بکر زلزله شدیدی در مدینه واقع
شد مردم مضطرب شدند و بخانه ابی بکر هجوم آوردند و گفت علیکم بعلی بن
ابیطالب خود ابوبکر هم باتفاق سایر مردم پیش امیر کبیر علیه السلام آمدند عرض نمودند
که ای ابن عم رسول الله ما را دریاب که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وقتیکه از دنیا
رحلت نمود ما را باشما واگذاشت وسفارش امت را باشما نمود حضرت ردای مبارک

خود را بر دوش خود افکند و روانه صحرا شد مردم هم همراه آنحضرت آمدند
در صحرا در موضعی امر بر نشستن مردم نمود خود حضرت هم نشسته شروع بموعظه
نمودند و زمین حرکت مینمود مردم اضطراب زیادی داشتند حضرت اضطراب ایشان را
ملاحظه فرمود پای مبارک بر زمین زد و فرمود ما لک یا ارض قری فورا
زمین ساکن شد و در حدیث دیگر زلزله چنین شدید بود که دیوارها
منهدم شده بودند که در حرکت بود حضرت وحشت مردم را ملاحظه فرمود دست
مبارک را بر زمین زده فرمود ما لک اسکنی پس زمین ساکن شد و تعجب مردم
زیاد شد فرمود تعجب مینمائید از آنچه از من دیدید قالوا نعم قال علیه السلام انا الذی
قال تعالی فی حقه اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال
الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها و در حدیث دیگر که این زلزله
والا زمین اخبار خود را بمن میگفت و در حدیث گفتگوی زمین با امیر
علیه السلام اسرار خفیه دقیقه ایست که در محل خود بیان شده وخواهد شد انشاء الله
تعالی الی غیر ذلک و قول رسول صلی الله علیه وآله که من و علی حجت خدائیم
بخلق او مراد جمیع خلق است و برابر بودن امیر علیه السلام با آنحضرت در حجت بجمیع
موجودات باین طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله حجت است علی اعظم نیز
کذلک فتأمل فی ذلک **حدیث بیست و هشتم** سئل النبی
صلی الله علیه وآله من عنده ام الکتاب قال انما ذلک علی علیه السلام یعنی

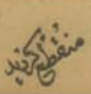
سؤال نمودند از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که کیست آنکسیکه نزد اوست
علم کتاب فرمود این است جز این نیست که این شخص علی بن ابیطالب است و این
اشاره است بتفسیر آیه شریفه در آخر سوره رعد که فرموده وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و فی غیره عن الباقر علیه السّلام ایّانا عنی و علیّ اوّلنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی
صلّی الله علیه و آله یعنی خداوند عالم از لفظ من در آیه شریفه که علم الکتاب پیش
اوست ما را قصد نموده و علی علیه السّلام اوّل ما و افضل ما و بهترین ماست بعد از
پیغمبر صلّی الله علیه و آله و در کتاب احتجاج مذکور است که شخصی سؤال نمود از بهترین
منقبت ایشان حضرت این آیه را خواند و فرمود ما را قصد نموده از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
و در کتاب مجالس مروی است از رسول صلّی الله علیه و آله که سؤال کردند از این
آیه فرمود این برادر من علی بن ابیطالب است و عیاشی روایت نموده از باقر علیه السّلام
که با آنحضرت عرض نمودند که این عبد الله بن سلام چنان گمان میکند که مَنْ عِنْدَهُ
عِلْمُ الْكِتَابِ پدر اوست حضرت فرمود دروغ گفته است این شخص علی بن ابیطالب است
و این آیه در شأن او نازل شده و اوست عالم این امت بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله
و از صادق علیه السّلام پرسیدند که الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اَعْلَمُ اَمِ الَّذِي
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی آن شخصیکه پیش اوست علمی از کتاب افضل است
یا آنکسیکه پیش او علم کتاب است فرمود علم شخص اوّل پیش شخص ثانی نیست

مگر بقدر آنچه پشه صغیر با پر خویش از آب دریا بگیرد و مراد از آیه اوّل آصف بن
برخیاست وزیر حضرت سلیمان علیه السّلام که پیش او علم جزئی بود از کتاب و مراد از ثانی
امیر علیه السّلام است که تمامی علم کتاب پیش حضرت اوست چنانچه لفظ آیه شریفه دلالت دارد
زیرا که عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ با مِن تبعیضیّه غیر علم الکتاب است و تفاوت از ثری تا ثریا
بینهما موجود است و از امیر علیه السّلام مروی است که اَلَا اِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ
بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَجَمِيعُ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ اِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عِتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ و در حدیث دیگر از کافی عن الصادق
علیه السّلام عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا
و بدانکه خداوند عالم را دو کتاب هست کتاب تکوینی و کتاب تدوینی کتاب
تکوینی تمامی موجودات را میگویند و هم گفته که مجموع ما سوی الله نسخه
مجموعه ایست که در صفحات کونیّه آن نقش جمیع موجودات ضبط و ثبت است
و کتاب تدوینی که قرآن مجید است در توی آن جمیع حالات عوالم کونیّه مضبوط
است و در خصوص آن نازل شده فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ پس جمیع موجودات تکوینا در کتاب تکوینی و تدوینا
در کتاب تدوینی ضبط شده و بعد از آنکه علم جمیع کتاب در امیر علیه السّلام بوده باشد
آنحضرت عالم بجمیع جزئیّات و کلیّات عوالم اکوان خواهد بود و این اشاره است
باحاطه علم آنحضرت جمیع کائنات را چنانچه اخبار بسیار دلالت بصحت این گفتار

زارد بلکه خود آنحضرت عیبه پروردگار عالم است و کتابی است که علوم الهیه
در آنجا مکتوب است کما اشیر الیه فی قوله تعالی قال فما بال القرون الاولی قال
علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی و لا پروردگار عالم را عیبه
غیر از ایشان نیست و کتاب خدا غیر از علم الهی و خزانه وحی الهی ایشان هستند
و در تفسیر آیه فلما آسفونا انتقمنا منهم وارد شده که خدا را قلبی نیست مثل
قلب سایر مردم که محل اسف و حزن بوده باشد بلکه قلوب را برگزیده که عبارت
از قلوب اولیاء است و آنها را برای خود اختیار نموده و اسف آنها را اسف خود
شمرده و دلیل بر بودن علم کتاب جمیعا پیش آنحضرت بسیار است از آنجمله مکالمه
زمین است با امیر علیه السلام چنانچه گذشت که زمین اخبار خود را هر چه در مشرق
و مغرب حادث شده باشد از جزئیات و کلیات بانحضرت خبر میدهد پس
در اطراف زمین از جمیع جهات هر چه واقع باشد از حرکات و سکنات از نوع انسان
و چرنده و پرنده و بعبارة اخری از حیوانات و نباتات صحاری و قفار و ذرات
خاک از صرصرهای تند و اعصار و حرکات هوا و گردش آسمانها که همه متصل
بهمدیگر هستند از همه مستحضر خواهد شد چنانچه اگر در اطراف بدن تو موئی
بجنبد یا پشه حرکت نماید یا خاری خلد یا کسی کی کرد همه را قلب تو مستحضر
خواهد بود همچنان امیر علیه السلام نسبت بذات موجودات نسبت قلب
دارد با اجزاء بدن تو کانه هو من عرف نفسه فقد عرف ربه ولهذا آنجناب

بی تامل و انجناب از خفایای امور و خبایای رموز در هر باب خبر میداده اند
مثل اینکه در راه صفین وقت مراجعت در بیابان تشنگی بی پایان بر لشکر
اهل ایمان غلبه نمود و آثار آبی در طرفی نمودار نبود آنحضرت نظر فرمود و سنگی
را اشاره نمود که در زیر آن آب موجود است و آن سنگ خود هم تصدیق نمود
صد نفر از لشکر ظفر اثر متوجه کندن و برداشتن سنگ شدند متمکن نگردیدند
آن اسد الله دست ید اللهی را بآن سنگ زد فورا بیکبار رفت و آب در زیر آن نمایان
شد از عسل شیرین تر و از برف سردتر همه انسان و حیوان از آن لشکر سیراب شدند
سنگ را باز اشاره فرمود بر جای خود قرار گرفت و همچنین عمار یاسر و جمعی
از صحابه در مسجد بودند که غوغای عظیمی برخواست ناگاه هزار نفر مرد مکمل
و مسلح داخل مسجد شدند با هودجی که توی آن زنی بود که زاری مینمود و میگفت
یا الهی یا غیاث المستغیثین الیک توجهت و بولیک توسلت آنحضرت ذو
الفقار را خواست عمار از دولتخانه آنحضرت احضار نمود و وزن آن هفت من و
دو ثلث من بود و باز حضرت منادی در کوچهای کوفه و بازارهای آن ندا نمود
مردم همه جمع شدند حضرت برئیس القوم فرمود که چه خبر است شما را عرض نمود
که این دختر من است بزرگان عرب او را خواستگاری مینمودند در این اثنا این دختر
حامله شده است و مرا در میان قوم خود رسوا نموده و خود انکار این فقره را دارد
حضرت بدختر فرمود که چه میگوئی آن زن باگریه و زاری عرض نمود و قسم خورد که

خیانتی از من سر نزده حضرت فرمود الله اکبر جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا بعد ذلک آنحضرت دایه را احضار فرمود که ملاحظه دختر نماید دایه
خبر داد که حامله است پس حضرت روی بآن پیر کرده فرمود که تو از فلان ده نیستی
از توابع دمشق که در کوههای آن برف بسیار است فرمود بلی والله فرمود کیست
از شما که پاره از آن برف بیاورد گفتند از اینجا تا آنجا دویست و پنجاه فرسخ
راه است با این مسافت بعیده چه طور از آنجا برف توان آورد فرمود فانظروا
قدرة الله فی علی پس از بالای منبر که نشسته بود دست دراز فرمود و برگردانید
دیدند قطعه از برف در دست دارد و آب از آن می چکد فریاد و غوغا از اهل مجلس
برخواست فرمود ساکت شوید پس برف را داد بدایه حاضره که ببرد در توی
خیمه منصوبه در مسجد که زن هم در توی آن بود زیر زن بگذارد در طشتی
بنشاند و فرمود که گرمی از او جدا خواهد شد و وزن او پنجاه درهم و دو دانگ
پس همینطور شد و حضرت فرمود که دختر خیانت نموده بلکه در طفولیت توی
آب رفته کرمی از اسفل اعضای او از راه فرج داخل رحم شده باید و بزرگ
شده اینطور کرد دیده پس آن پیر گفت شهادت میدهم که تو عالمی بآنچه در ارحام
است و بآنچه در خواطر خطور مینماید پس همگی مردم دعا و ثنای آنحضرت نمودند
و مدتی بود باران نیامده بود خواهش باران نمودند حضرت اشاره باسمان
نمود فی الحال باران بقدر کفاف بارید بعد از آن حضرت اشاره فرمود باران



منقطع گردید و از اینجور اخبار و آثار لا یعد ولا یحصی وارد شده بطوری
که کاشف است از کمال تسلط آنجناب در موجودات باری علما و عملا بنوعی
که غیر از خداوند احدی را یارای آن قوه ندارد هکذا المآثر لا ثوبان من یمن
خیطا قمیصا فعادا بعد اسمالا

حدیث بیست و نهم

حب علی یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی محبت امیر مومنان علیه السلام
میخورد گناهان را یعنی زائل میکند آنها را چنانچه آتش هیمه را فانی مینماید و این
حدیث شریف اشاره است بر حدیث شریف مشهور از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرموده حب علی حسنة لا یضر معها سیئة که
محبت آنحضرت باعث شفاعت و مغفرت گناهان میشود چنانچه بغض علی
سیئة لا ینفع معها حسنة و مقصود این نیست که در هر کس محبت امیر
علیه السلم بوده باشد هر چه خواهد از گناهان بعمل بیاورد ضرری بحال او ندارد
از جهة آنکه محبت آنحضرت گناهان را زائل خواهد نمود چنانچه جهال شیعه از روی
اغواء شیطان این اعتقاد را دارند و الا لازم می آید که شریعت باطل بوده باشد
نه نماز نه روزه نه سایر اعمال موظفه شرعیه هیچ یک بکار نیاید و مسئله
جزاء و امر و نهی و ثواب و عقاب و حساب و کتاب از میان در رود و اگر قرار عمل
این بود می بایست میفرمودند که محبت علی را داشته باشید بعد از آن هر چه خواهید بکنید
و لیس الامر کذلک و حال آنکه خود معصومون علیهم السلم چه قدر اهتمامات در عمل

روزه وسایر فروع وآداب شرعیه میفرمودند ومتصل مشغول نماز
وروزه وذکر وفکر قائم اللیل وصائم النهار این گریه شبها از خوف خدا
واین همه توجهات بدرگاه خالق بی همتا واین قدر نکات ودقائق در احکام
فرعیه که خودشان عمل فرموده وبدیگران امر فرموده اند حتی اینکه گفته اند
لیس شیعتنا الا من شیّع اقوالنا واتّبع اعمالنا ودر حدیث دیگر که امیر
علیه السلام شبی از مسجد بعد از نماز بخانه تشریف می آوردند جمعی در عقب سر آن
حضرت می آمدند تا رسیدند بدر خانه مبارک که حضرت انجا متوجه ایشان شده
فرمودند من انتم یعنی شما چه کسانید عرض کردند که ما از شیعیان شما هستیم
حضرت فرمود مالی لا اری فیکم سیماء الشیعة پس چرا در شما آثار شیعگی
نمی بینم عرض نمودند که شیعه چه طور میشوند فرمود عمش العیون من البکاء
خمص البطون من الطوی ذبل الشفاه من الظماء صفر الوجوه من السهر
علیهم غبرة الخاشعین یعنی شیعه شبکور وچشمشان معیوب وبی نور میشود
از گریه وشکمشان به پشت چسبیده از گرسنگی ولبهای ایشان خشکیده از
عطش وروی ایشان زرد گشته از بیداری شب در عبادت خدا ودر بالای
ایشان آثار خشوع کنندگان میشود یعنی متصف بحالات خاشعین میشوند
واین مضمون اخبار وآثار بسیار وارد است ونیز در اخبار معتبره فرموده اند
که شیعه مشتق از شعاع است وشعاع تابع منیر میشود وایا شخص را همین کافی

میشود که بگوید من شیعه علی بن ابیطالب علیه السلام هستم وحال انکه اعمالی میکند
که علی بن ابیطالب آن اعمال را دشمن میدارد ومعصیتها میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام از
ارتکاب آنها بیزار است هر کس مخالفت خدا بکند تابع شیطان است وتابع شیطان
دشمن علی است زیرا که علی دشمن میدارد شیطان واعمال شیطان وتبعه شیطان را
ودوست دار دشمن دشمن است چنانچه دشمن دشمن دوست است وقطع نظر
از اخبار وآثار عقول کاملین واخبار هم همین حکم را حاکم است وحدیث مذکور
مشهور که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة هم صحیح است واصل این خبر در تفسیر
امام علیه السلام روایت شده وحدیث مذکور ذیلی دارد که در آن ذیل ارشاد است
مذکور است باین مضمون که مگر از ضرر همانقدر که بمصائب دنیا پاک شود از
معاصی تا باخرت پاک برود از برکت محبت آنحضرت واگر مصائب دنیا در تطهیر آن
گناهان کفایت نمود پس با سکرات موت تنقیه میشود والا عذاب قبر وبرزخ والا
با اهوال قیامت کبری والا یعنی اگر با همه اینها پاک نشد پس در طبقه اعلای
جهنم او را پاک میکند بعد از آن ببهشت میبرند که بهشت جای پاکان است اهل
معصیت را بدون تنقیه وتصفیه بانجا بمرافقت انبیا واولیاء راه نمیدهند ودر بعضی
از اخبار مرویه در کتاب بحار الانوار وارد است که صادق علیه السلام فرمود باصحاب
خود که عمل وطاعت نمائید وتقوی وپرهیزکاری را توشه خود نمائید اگر چه شما
از امت مرحومه هستید وشفاعت ما شما را ادراک خواهد نمود ولکن هستند

از شیعیان و محبین ما جماعتی که شفاعت ما ایشان را ادراک نمیکند مگر بعد از
آنکه ششصد سال یا ششهزار سال در آتش جهنم بوُدند پس در این صورت
مراد از خبر مذکور و امثال آن اینطور خواهد بود که از جهة محبت علی علیه السلام
ضرر معصیت بطوری که موجب خلود در آتش جهنم بوده باشد بمحبت آنحضرت
وارد نمی‌آید همچنین عذابهای بسیار سخت بطوری که بکفار و اهل خلود وارد
خواهد بود بشیعه وارد نمیشود ولکن تنقیه و تصفیه تا آنقدر که لایق و مستحق
شفاعت بشوند البته خواهد شد علی اختلاف الدرجات و در بعض
اشخاص بمجرد خوفی یا مرضی یا لغزش پائی یا خلیدن شوکه در بدن او و نحو ذلک
از این جزئیات و در بعضی بطور اشد از اینها مثل مردن اولاد یا دچار فقر و قید
سخت یا مرض شدید تا بتدریج مراتب برسد باذیت آتش جهنم برزخ و مار و عقرب
و سائر موذیات جهنم برزخ تا اهوال قیامت و عذابهای جهنم آخرت و همچنین
نسبت بحالت طبیعت خود علم ندارد و نمیدانند که اصل و بخت خلقت آنچه
طور است یا آن اعمال سیئه که از او صادر شده یا با جزئیات عقاب و اذیت تنقیه
بردار است یا با کلیات پس باید مؤمن بین الخوف والرجاء کالمعلق بالشعر
فی الهواء بین الارض والسماء در غایت اضطراب همیشه روی توجه بدرگاه
رب الارباب بوده بقدر لایق و میسور بارتکاب طاعات و اجتناب از سیئات
اشتغال داشته باشد در مقام اذا رأیت یا مولای ذنوبی فزعت واذا رأیت

کرمک طمعت چنانچه لقمان به پسر خود وصیت نمود که یا بنی ارج الله رجاء
لو وافیته بذنوب الثقلین لغفر لک وخف الله خوفا لو جئته بطاعة الثقلین
لعذبک یعنی رجاء محض یا خیال نیست که انشاء الله خدا کریم است و رحم
خواهد بخشید یا در مقام امن از مکر الله بگوید گویند بحشر گفتگو خواهد بود
و آن یار عزیز تند خو خواهد بود از خیر محض جز نکوئی ناید خوش باش که کارها
نکو خواهد بود سبقت رحمته غضبه وهو ارحم الراحمین اینها همه صحیح است
بلا کلام لکن بنده باید موافق قاعده ادب راه رود و آداب خود را بقدر طاقت
با مولای خود نگاه دارد و اطاعت اوامر و نواهی او را پیشنهاد خاطر خود نماید
و بقدر مقدور همت بر تسلیم و انقیاد احکام او بگمارد اگرچه خود طاعات
انبیاء و اولیاء لایق درگاه خدا نیست تا بمشت خاک چه رسد ولکن
کل یعمل علی شاکلته وما جعل الله علیکم فی الدین من حرج یرید الله بکم
الیسر ولا یرید بکم العسر اما فرموده اند ما لا یدرک کله لا یترک کله
والمیسور لا یسقط بالمعسور بعد از عمل آوردن میسور و عدم تقصیر در امتثال
اوامر و نواهی من بیده ازمة الامور آنوقت باید توکل بخدا داشته باشد
در عفو تقصیرات و قصورات واقعه در کردار و گفتار در همه حالات علاوه بر آن
خود انسان در همه حال غافل از ذکر ملک متعال و از جهة اعمال و افعال
بلکه از جهة خود وجود در حال اشتغال بجمیع اشغال مقصر تام و تمام است

وجود لذنب لا یقاس به ذنب حتی اشرف موجودات واکمل کائنات در این
مقام فرموده اند ما عبدناک حق عبادتک وما عرفناک حق معرفتک
پس ما مشتی عدم زاد کان بی سر و پا را چه یارا و چه سزا که در مقام عبادت
و عبودیت خودمان و اعمال خودمان را چیزی دانسته لافی بزنیم یا اعتماد و امید
واری داشته باشیم پس با وجود اعمال با کمال دقت و احتیاط باز باید در عالم
محض رجا بوده باشیم و این اعمال را مایه توکل نمائیم نه اینکه با اعمال خود اطمینان
بهم رسانده خاطر جمع باشیم مثلا در طبق الدنیا مزرعة الاخرة زارع باید
زمین را شخم نماید و خار و خاشاک را از او پاک نموده تخم بپاشد و آبیاری نماید بعد
ذلک توکل بخداوند نموده امیدوار بوده باشد که خداوند عالم انشاء الله
میرویاند نه اینکه در خانه خود بخوابد و زراعتی اصلا ننماید نه شخمی نماید نه تخمی
بپاشد با وجود این امیدوار داشته باشد که وقت خرمن خوشه خواهد چید
و خرمن خواهد کوبید انکه میگوید غفور است و رحیم نیست این جز حیله
نفس لئیم ای ز غم مرده که دست از نان تهی است گر غفور است و رحیم این
ترس چیست اعرابی پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد شتر خود را
در خارج ول نموده داخل مسجد شد حضرت فرمود شتر خود را چه کردی گفت رها
نموده توکل بخدا نمودم حضرت فرمود اعقل بعیرک و توکل علی الله گفت پیغمبر
باواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند و در این مقام بسط و تفصیل علی حده در کار است

ولکن این مختصر گنجایش آن ندارد و همین قدر بحواله اهلش کافی است که العاقل
یکفیه الاشارة والغافل لا ینفعه الف عبارة

حدیث سی ام

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق
یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس سوار آن کشتی شد در طوفان
نوح نجات یافت و هر کس تخلف نمود از آن کشتی غرق شد و چون حذف متعلق
دلیل عموم است چنانچه در علم معانی بیان شده مثلا فی قوله تعالی ایاک نعبد
و ایاک نستعین متعلق را در نستعین حذف نموده یعنی نگفته ایاک نستعین
فی امر کذا او کذا فی امور الدنیا او امور الاخرة بلکه مطلق فرموده که از تو
استعانت میجوئیم این دلیل میشود که مراد استعانت در جمیع امور است
که استعانت بر او راست پس در فقره مثل اهل بیتی که نفرموده فی امتی و غیر
ذلک مراد این میشود که مثل اهل بیت من در نزد جمیع مخلوقات مثل سفینه
نوح است و در متعلق سفینه هم عمومیت دارد از جهة اینکه طوفان همه عالم را
گرفت دیگر جائی نماند محل نجات مگر سفینه نوح پس در دنیا جمیع مخلوقات
هر کس بسفینه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله پناه نبرد از اولین و آخرین و از موالیان
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نبوده باشد در طوفان ضلالت و گمراهی
غرق و تباهی خواهد بود چنانچه در تفسیر انما انت منذر و لکل قوم هاد ذکر
شد و مراد علی لکل قوم هاد است یعنی علی علیه السلام از برای هر قوم و هر دوری هادی

است و این حکم شامل جمیع اولین و آخرین است ولهذا رسول صلی الله
علیه و آله فرموده آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة پس جمیع اهل
آسمانها و زمینها و دنیا و آخرت و عوالم غیب و شهود و آنچه در توی آنها است
از انسان و جن و ملک و غیر ذلک همه مأمور بموالاة علی بن ابیطالب علیه السلام
و اولاد طاهرین او هستند و هر کس از دائره ولایت ایشان بیرون برود
هالک گشت و از جمله مؤیدات این مطلب است آنچه ابن شهرآشوب در کتاب
مناقب در حدیث طولانی از علی بن محمد الصیرفی نقل نموده که او میگفت که
وقتی در راهی بشیطان برخوردم از من پرسید تو کیستی گفتم یکی از فرزندان
آدم گفت لا اله الا الله تو از آنهائی که گمان دارند که از دوستان خداوند
با او عصیان می ورزند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت او را مینمایند
فقلت من انت قال انا صاحب الاسم العظیم و مالک الطبل العظیم
و قاتل هابیل و مصاحب نوح فی السفینة من آنم که ناقه صالح را پی کردم
و آتش نمرود را برای ابرهیم افروختم و تدبیر قتل یحیی کردم و قوم فرعون را باب
رساندم و گاو سامری را بجهة اغوای بنی اسرائیل ساختم و اره بر سر حضرت زکریا
نهادم و ابرهه را با فیل بخرابی کعبه بردم و در بدر و حنین لشکرها من جمع شدند
که با محمد و اصحابش قتال نمایند و اصحاب پیغمبر را من در سقیفه بنی ساعده
جمع آوردم و هودج عایشه را در روز جمل من برداشتم و ناکثین و قاسطین و مارقین

بغوای من بر مرتضی علی علیه السلام خروج نمودند گفتم من ابو مرة و نام من ابلیس
مغضوب رب العالمین و موجب خجالت یوم الدین گفتم ترا قسم میدهم بحق
علی بن ابیطالب علیه السلام که مرا رهنمائی کنی بعملی که موجب قرب الهی بوده باشد و مرا
در حوادث زمان مدد نمائی گفت باید که از دنیا قناعت نمائی بعفاف
و کفاف و از برای آخرت بیاز دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام و دشمنی دشمنان او
زادی و توشه بدانی که من در هفت آسمان عبادت خدا کردم و در هفت زمین
معصیت او ورزیدم بخدا هیچ ملک مقربی و هیچ نبی مرسلی ندیدم که بدوستی
او توسل نجویند و بمحبت او امیدوار نباشد آن شخص میگوید این بگفت و از نظر
من غائب شد و من این ماجرا را بخدمت امام محمد باقر علیه السلام نقل نمودم فرمود
آمن الملعون بلسانه و کفر بقلبه و نیز در کتاب مذکور یکی از صلحای جن بخدمت
اهل بیت علیهم السلام آمد و شد میکرد و خود را از هواداران و دوستان
ایشان میدانست نقل کرده که ابلیس را در فلان جزیره در فلان دریا بر روی
سنگی دیدم که مینالید و میگفت **شعر** شفیعی الی الله اهل العباء
فان لم یکونوا شفیعی فمن شفیعی النبی شفیعی الوصی شفیعی الحسین
شفیعی الحسن شفیعی التی احصنت فرجها فصلی علیها اله المنن
و عجب اینکه جمیع خلق از ابلیس و لشکر او میترسند و از او بخدا تعالی پناه میبرند
و او و لشکرش از امیر علیه السلام میترسند و متوسل باو میشوند و نیز در همان

کتاب از علل الشرائع که از صدوق علیه الرحمة است بسند صحیح نقل شده
که ابلیس را گذر افتاد بر جمعی از اشقیا که امیر المؤمنین علیه السلام را نعوذ بالله
بد میگفتند بانگ بر ایشان زد که تبا لکم أتسبون مولاکم یعنی خسران دنیا
و آخرت نصیب شما باد آیا مولای خود علی بن ابیطالب را دشنام میدهید و در روایت
بجا سوءة لکم بدل تبا لکم ان اشقیا گفتند من این علمت انه مولانا
یعنی از کجا دانستی که او مولای ماست ابلیس گفت از قول پیغمبر شما که فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله پس آن اشقیا گفتند که آیا تو از موالیان و شیعیان اوئی
قال لا ولکن احبه و هر کس که او را دشمن دارد من با او در مال و اولاد او شریک میشوم
و من در قوم جان بن الجان دوازده هزار سال بندگی خداوند نمودم و بعد از
فنای جان از تنهائی شکوه نمودم مرا باسمان دنیا بردند و مثل آن مدت در آنجا
بعبادت حق تعالی مشغول بودم و در میان ملائکه بسر میبردم در آن اثناء دیدیم
که نور شعشعانی بر ملائکه ظاهر شد و همه او را سجده نمودند و در حیرت بودند که آیا
این نور کدام ملک مقرب یا نبی مرسل است که ناگاه از غیب ندائی در رسید که ما هذا
نور ملک مقرب ولا نبی مرسل بل هذا نور طینة علی بن ابیطالب علیه السلام پس وای
بر شما که او را به بدی یاد مینمائید و مقدس اردبیلی روایت نموده از کتاب خرائج
بسند صحیح از محمد بن سنان که او گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام در خدمتش

نشستم خبر آوردند که مردی از اهل چین بر در است اذن دخول میخواهد امام علیه السلام اذن
داد آن مرد داخل شد و سلام نمود امام علیه السلام از او پرسید که مگر تو و مردم شهر تو
ما را می شناسید گفت بلی یا سیدی و مولای حضرت پرسید که از کجا علم بحال ما
پیدا نموده اید آن مرد گفت یا ابن رسول الله در شهر ما درختی است که در تمام سال
از آن درخت در دو روز دو بار گل هم میرسد و شکوفه میکند بر گلی که اول روز
بروز میکند نوشته میباشد لا اله الا الله و بر گلی که در آخر روز ظاهر میشود
مکتوب است که علی خلیفة رسول الله و ما را از آن گل و آن درخت علم بحال
رسول الله و وصی او و فرزندان او هم رسیده و در آنجا دوستان و شیعیان شما
بسیارند والحاصل هیچ محلی و مکانی نیست و نبوده که سکان آنجا از سفید
و سیاه و مسلمان و کافر علم بحال آنحضرت نداشته باشند و اسماء مطهره ایشان
ثبت در درهای بهشت و جهنم و طبقات و صفحات ارضین و سموات و نجوم و
کواکب و کرسی و عرش و سرادقات و حجب و غیر ذلک بلکه در هر ذره از ذرات موجودات
که اسماء مبارکه ایشان ثبت نبوده باشد ثبوت ندارد اما ظاهرا مشهورا
و اما باطنا مستورا اگر اسماء شریفه ایشان در آنها ثبت نشود بجای نمیشوند و اگر
در نباتات نوشته نشود نمی رویند و هکذا جمیع ذرات الموجودات من الذرة
الی الذرة و همگی موجودات قبول نموده اند ولایت ایشان را تکوینا و تشریعا
الا فرقه معدوده که تشریعا قبول ننموده اند فقال تعالی فی حقهم و حملها الانسان

إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ
الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وانتمام
تفصيل تمام را لازم دارد ولكن ليس هنا محلّ ابرازه ذلك المرام والسلام على
اهل الاسلام **حديث سي و يكم** مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ بَابِ حِطَّةٍ
مَنْ دَخَلَ غُفِرَ لَهُ يعنى مثل اهل بيت من مثل باب حطه است هر كس بآنجا
داخل شود آمرزيده ميشود يعنى جميع گناهان او ريخته ميشد همچنين هر كس از باب
ولايت و تولاى اهلبيت داخل شود گناهانش ريخته گردد و اين راجع است يعنى
حديث شريف سابق الذكر باين تفصيل كه مذكور كرديد و تفصيل باب حطه كه
در بنى اسرائيل براى قوم قرار شده بود اين است كه در تفسير قمى مذكور است كه
وقتيكه حضرت موسى قوم خود را از دريا عبور داد و از فرعون نجات يافتند
و خود فرعون و تبعه او در دريا غرق شدند آنها در بيابانى تزول نمودند پس
گفتند يا موسى ما را هلاك نمودى ما را از آبادى و ولايت خود ما بيرون آوردى
بر بيابانى كه در آنجا نه سايه ايست نه درختى نه آبى كه بتوانيم زيست بكنيم پس بحكم
خداوند ابرى در روزها مى آمد و بالاى سر آنها سايه مى انداخت و نازل ميشد
در شب من كه ترنجبين است كه نازل ميشد بالاى نباتات بادیه كه از او ميخوردند
و در وقت شام مرغ سلوى مى آمد بايشان كه او را صيد ميكردند و ميخوردند

حاصل آنكه چنانكه در بنى اسرائيل هر كس از باب حطه داخل ميشد گناهان او ريخته ميشد

و در روز وابتى كه بريان كرده و حاضر بر مائده هاى ايشان نازل مى آمد پس وقتيكه
ميخوردند و سير ميشدند باز از آنها طيران مينمود و هذا قوله تعالى وَظَلَّلْنَا
عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و بود با حضرت موسى عليه السلام سنگى
كه او را در ميان قوم ميگذاشت و عصاى خود را باو ميزد دوازده چشمه از آن
جارى ميشد هر چشمه بسمت سبطى از اسباط بنى اسرائيل كه دوازده سبط بودند
و ذلك قوله تعالى وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و وقتيكه اين حالت براى آنها طول كشيد ملال
بهم رسانيدند فَقَالُوا يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا
الآية و قوله تعالى وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ يعنى آنها كه تغيير
دادند آن چيزى را كه باو مامور بودند و وفا ننمودند بآن چيزى كه معاهد شده بودند
خود شان را ظلم نمودند نه ما را لان كُفْرَ الْكَافِرِ لَا يَقْدَحُ فِي سُلْطَانِنَا وَمُلْكِنَا
كَمَا أَنَّ إِيمَانَ الْمُؤْمِنِ لَا يَزِيدُ فِي سُلْطَانِنَا و فى خبر عن الباقر عليه السلام فى قوله تعالى
وَمَا ظَلَمُونَا كه آنحضرت فرمود إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ وَلٰكِنَّهُ
خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ وَوِلَايَتَنَا وِلَايَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ

قوم

وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا یعنی الائمة منّا یعنی خداوند اجل است از اینکه
کسی او را ظلم نماید بلکه ما را مخلوط نموده بنفس خود پس ظلم ما را ظلم خود شمرده
وولایت ما را ولایت خود شمرده واینجا نکته ایست دقیق وباریک که
عقول اکثر ناس از تصوّر آن عجز دارند سر بسته بهتر است ودر دل آشفته راز
نهفته خوشتر نکتها چون تیغ فولادست تیز چون نداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا لیس کل ما یعلم
یقال ولا کل ما یقال حان وقته یا مولی الموالی ویا سرّ الله المتعالی مدح
تو حیف است با زندانیان گویم اندر مجمع روحانیان مادح خورشید
مدّاح خود است که دو چشمم روشن ونامرمد است ذم خورشید جهان
ذم خود است که دو چشم کور وتاریک وبد است تو ببخشا بر کسی کاندر جهان
شد حسود آفتاب کامران بعد ذلک خداوند عالم میفرماید واذ قلنا ادخلوا
هذه القریة که مراد از قریه آنجاست از بلاد شام واین خطاب در زمانی بود
که از تیه بیرون رفته بودند فکلوا منها حیث شئتم رغدا یعنی پس بخورید
از آنجا هر جا بخواهید واز هر چیز بخواهید با وسعت وبدون تعب وادخلوا
الباب سجدا یعنی داخل شوید باب این قریه را در حالتیکه سر فرود آرید برای
سجده ووارد است که خداوند عالم بالای آن در صورت محمد وعلی را مصوّر
نموده بود وبنی اسرائیل را امر فرموده بود که سجده بکنند از جهة تعظیم ایشان

وتجدید بکنند بر خود شان بیعت ایشان را وذکر موالاة ایشان را وبیاد
آورند عهد ومیثاقی که اخذ شده بود از آنها برای آن دو نفر بزرگوار وقولوا
حطّة یعنی بگوئید که سجده از برای خدا از جهة تعظیم است با آن صورتها واعتقاد
ما بولایت ایشان حطّ است بذنوب ما یعنی سبب حط وزوال گناهان ماست
نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین تا ما گناهان شما را ببخشیم وثواب را
می افزائیم برای کسانیکه ارتکاب ذنب ننموده اند ودر عهد ولایت ثابت بوده اند
فبدّل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم یعنی سجده ننمودند بدان طوری
که مأمور بودند ونگفتند آن چیزی را که با وما مأمور بودند بلکه داخل شدند
با پشت خود شان وگفتند حنطة حمراء نتقوّتها احبّ الینا من هذا الفعل
وهذا القول یعنی گندم سرخ که او را قوت خود بکنیم بهتر است از برای ما
از این فعل واز این قول ودر جای دیگر از تفسیر امام علیه السلام وارد است که خلاف
آنها این بود که وقتیکه باین باب رسیدند دیدند دری است بلند گفتند چه
حاجت که ما وقت دخول کمر خم کنیم مثل حالت رکوع وما گمان داشتیم که این در
در کوتاه بوده باشد که لابد بوده باشیم خم شدن وقت داخل شدن آن واین
در بلندی است که حاجت رکوع ندارد پس چرا با این بلندی در ما را امر بخم شدن
نموده اند تا کی این موسی ویوشع بن نون ما را استهزاء وسخریه کنند وما را سجده
بدهند در باطل پس پشتهای خود را بطرف باب نمودند وگفتند در کجا قول

حطة ما معناه حنطة حمراء پس اینست تبدیل ایشان قول خدا را فانزلنا
على الذين ظلموا یعنی نازل نمودیم باشخاصی که ظلم نمودند و تبدیل کردند
که بایشان گفته شده بود و انقیاد نکردند بولایت محمد و علی و اولاد ایشان رجزا
من السماء بما كانوا يفسقون یعنی عذابی مقدر را از آسمان از جهة خروج ایشان
از امر خدا و طاعت او و در رجز مذکور که بایشان رسید این بود که از ایشان در شبانه
یکروز یکصد و بیست هزار نفر از طاعون مردند و ایشان اشخاصی بودند
که در علم خدا این بود که ایشان ایمان نمی آوردند و توبه نمیکنند و از پشت ایشان
ذریه طیبه بیرون نمی آید و عیاشی روایت نموده از باقر علیه السلم که جبرئیل این
آیه را این طور نازل نموده فبدل الذين ظلموا آل محمد حقهم غير الذي قيل
لهم فانزلنا على الذين ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما كانوا
يفسقون ولا يخفى که بنابر این روایت مراد از رجز نازل بایشان علاوه بر عذابهای
دنیویه هلاکتهای باطنیه دائمه خواهد بود که ابدا از برای ایشان نجاتی متصور
نخواهد شد فتامل **حدیث سی و دوم** انا اهل البيت اختار
الله لنا الآخرة على الدنيا یعنی ما اهل بیت خداوند عالم اختیار نمود
برای ما آخرت را بر دنیا یعنی خلاق عالم در خصوص ما بمقتضای حکمت خود
اینطور قرار داده که آخرت را برای ما بهتر از دنیا نموده و این از آنجهة است
که دنیا معرض زوال و فنا و اضمحلال است و مایه دوری از خداوند و موجب

وبال و از اینجهة ها و امثال آن مبغوض خداوند متعال ولهذا از آن روز که
دنیا را خلق نموده نظر لطفی بسوی او نفرموده و در اخبار و آثار وارد است
که الدنيا جيفة وطالبها كلاب یعنی دنیا گوشت مردار و جیفه است و طالبین
آن بمنزله سگها هستند كما قال المولوي این جهان جیفه است و مردار رخیص
بر چنین مردار چون باشم حریص و در اخبار دیگر که اگر دنیا در پیش خدا بقدر
پر مگسی قدر و قیمت و رتبت و منزلت داشت از آن کافر را که دشمن اوست شربت
آبی نمیداد و در خطبه شقشقیه امیر علیه السلم وارد است چنانچه در نهج البلاغه
مسطور است که فرموده لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر
وما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم وسغب مظلوم لالقيت
حبلها على غاربها ولسقيت آخرها بكاس اولها ولالفيتم دنياكم هذه
ازهد عندي من عفطة عنز و مرویست که وقتی جبرئیل علیه السلم
کلیدهای خزائن دنیا را پیش حضرت رسول صلى الله عليه وآله آورد در زمانیکه آن
حضرت از گرسنگی سنگ قناعت بر شکم خود می بست و با گرسنگی بسر میبرد
و عرض نمود که خداوند عالم سلامت میرساند و میفرماید این کلیدهای خزائن
دنیاست اگر دلت میخواهد اینها را بردار و از خزائن دنیا هر چه خواهی تصرف
کن و سلطنت و نبوت را هم با تسلط تمام علاوه بر اموال دنیا مالک شو بدون
آنکه از درجات اخرویه تو چیزی کم بشود حضرت فرمود یا جبرئیل بعد از همه اینها آخر

امرچه خواهد شد دین دنیا جبرئیل عرض نمود که آخر هم مرا وفا است فرمود
امّا اذن فلا یعنی حالا که آخر مرا وفاست نمیخواهم انهارا بلکه میخواهم
روزی سیر نشوم و روزی گرسنه روز دیگر سیر میشوم خدا را شکر مینمایم و روز دیگر
گرسنه میشوم از خداوند خود مسئلت روزی میکنم جبرئیل عرض نمود که
وفقت لکل خیر یا محمد انتهی حضرت سلیمان علیه السلام سلطنت ظاهری نیز را
داشت وقتیکه عرض نمود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت
الوهاب خداوند عالم فرمود فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب
الی آخره سلطنتی برای او عطا شد که هیچیک از سلاطین دنیا نداشتند
و با وجود این غذای او گاهی از خورده نان جو خام بود که با قدری آب میل میفرمود
و این زحمت را برای نفس خود میداد و این غذا را هم با اجرت زنبیل بافی تحصیل
مینمود و چون جهة تعلق دنیائی داشت پنجاه هزار سال بعد از همه انبیا
به بهشت میرود که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة و مرارة الدنیا حلاوة الآخرة
و در اخبار وارد است که اغنیا را بعد از فقرا به بهشت میبرند و انقدر اغنیا را
در موقف حساب نگاه میدارند که از عرق جاری ایشان در معرض حساب
چهل شتر میتوانند سیراب شوند لهذا اهلبیت اطهار علیهم السلام فقر را بر غنا
اختیار نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الفقر فخری و به افتخر
و انا فقیر جالس الفقراء و مسکین جالس المساکین و امیر علیه السلام فرمود یا دنیا

یا دنیا الیّ تعرّضتِ ام الیّ تشوّقتِ لا حان حینکِ هیهات هیهات غرّی
غیری لا حاجة لی فیکِ قد طلّقتکِ ثلثا لا رجعة فیها فانّ عمرکِ قصیر
وخطرکِ یسیر وأملکِ حقیر آه آه من قلّة الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق
وعظم المورد و چون تعلق دنیوی از جهتی نداشتند لهذا اشرف و اعلی
والطف و اسنی از جمیع موجودات و جمله کائنات شده اند در دنیا و آخرت
و اقرب مخلوقات هستند بحضرت احدیت و لهذا در هر مقام مقدم بر همه هستند
از بابت خلقت و معرفت و سخاوت و شجاعت و کرامت و عبودیت و سلطنت
و همت و دخول جنت و علو درجت و غیر ذلک مما یتصور و ما لا یتصور و در حدیث
وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابن ابیطالب علیه السلام
مقدم تر از همه انبیا و اولیاء داخل بهشت میشود عرض نمودند یا رسول الله شما
فرموده اید که حرام است بر جمیع مردم دخول بهشت مگر آنکه پیغمبران داخل بهشت
شوند و حرام است بر انبیا دخول بهشت مگر اینکه اول من داخل شوم پس چرا میفرمائید
اول از همه علی ابن ابیطالب علیه السلام داخل میشود فرمود که صحیح است من مقدم تر
از همه داخل خواهم شد و علی علیه السلام حامل لواء من است که پیش من راه میرود
وقتیکه من خواستم داخل شوم بر بهشت علی پیش روی من مقدم تر از من داخل بهشت
خواهد شد باری تعلقات دنیویه چنانچه مذکور شد مایه بعد و دوری
از مبدء المبادی است حتی روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام را وقتیکه با سوزن

میبردند که در آسمان چهارم نگاه داشتند وجه حکمت اینرا ملائکه سؤال نمودند
جواب آمد که عیسی را تفتیش کنید که از علائمات دنیویه چه چیز در بر دارد بعد از
تفتیش معلوم شد که سوزنی همراه دارد در جامه خود که او را جهة دوختن خرقه
خود و وصله نمودن پارهای آن همراه خود داشته فرمودند که اگر این سوزن
نمیشد او را بعرش بالا میبردند و خاقانی در قصیده حبسیه خود میگوید
فلک کجروتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا نه روح الله
درین دیر است چون شد چنین دجال چشم این چرخ مینا تا اینکه میگوید
من اینجا پای بند رشته ماندم چو عیسی پای بند سوزن آنجا و مرادش از رشته
زنجیر است که در پایش بسته بودند و اما مسئله لباس و غذا بقدر لازم که
انبیا و اولیاء داشتند دخلی بتعلق دنیوی ندارد کما لا یخفی و اینجور تعلقات
اصلاً در محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نبود حتی وجوهاتی که از جبایات
و خراج و مقاسمه و سایر وجوهات شرعیه در ایام خلافت امیر علیه السلام از اطراف
و جوانب پیش آنحضرت حاضر میشد همانساعت آنها را متفرق بارباب حاجات
و استحقاق نموده دست مبارک خود را از گرد آن تکان داده میخواست و میفرمود
هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه و سوید بن غفلة که از اصحاب
آنحضرت بود روایت نموده که بدر دولتخانه آنجناب رفتم در ایامیکه مردم بیعت
آنحضرت کرده بودند بخلافت و حضرت علاوه بر سلطنت باطنیه کلیه الهیه سلطنت

ظاهریه تمامی ممالک محروسه اسلامیه را داشت و وجوهات شرعیه از هر طرف
بتصرف آنحضرت می آمد و جمع میشد ملاحظه نمودم در دولتخانه آنحضرت که
حصیر کهنه بود در یکطرف خانه انداخته بقدر آنکه خود نشسته ملاحظه سایر
اطراف خانه نمودم دیدم خالی از همه چیز حتی حصیر فرش و ظرف و سایر اثاث
البیت اصلاً ندارد عرض کردم که جعلت فداک شما حاکم السلطان جمیع بلاد
اسلام هستید و جمیع وجوهات پیش شما جمع میشود حال امر در خانه چیزی
از مخلفات و اثاث البیت نمی بینم فرمود یا بن غفلة ان اللبیب لا یتأثث فی
دار النقلة و ان لنا داراً اخیراً من هذه الدار و ما جمیع اوضاع و ما یحتاج
خود ما را بآنجا منتقل ساختیم و انا عن قلیل الیها صائرون یعنی ما هم بآنجا زود
خواهیم رفت و بالجمله اوضاع و لذائذ دنیویه را از همه جهة از لذت خوردن
و خواب و استراحت و رفاهیت و غیر ذلک بالمره ترک نموده بودند و اینهمه مصائب
و آلام و زحمات و مرارت و اسقام را که قبول نمودند همه داخل این کلیه است و تفصیل
درین مقام هست که هوش عاقل از سر میربایند و غشی از اعشار آن بتقریر نمی آید
تا قیامت گر بگویم زین مقام صد قیامت بگذرد وین ناتمام **حدیث**
سی و پنجم سألت ربی ان لا یدخل احداً من اهل بیتی النار فاعطانیها
یعنی سؤال نمودم از پروردگار خودم که داخل نکند احدی را از اهل بیت من در آتش
پس خداوند عطا نمود و کرم فرمود بمن این مسئلت مرا یعنی این حاجت مرا روا فرمود

وحال آنکه خداوند عالم فیاض مطلق است لیس بما سئل باجود منه بما لم یسئل
کما فی نهج البلاغة وسر این مسئله این است که سؤال دو قسم است یکی
با لسان قال و دیگری با لسان حال و اصل در سؤال لسان حال است که گفته اند
لسان الحال اصدق من لسان المقال بنا میشود که با لسان قال چیزی گفته میشود
که مطابق واقع نیست و لسان حال هرجا بوده باشد لابد مطابق واقع است
زیرا که بدون وقوع حالت واقعه دلیل واقع نمیشود و سؤال حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با هر دو لسان شده است اما لسان حال پس استعداد فطرت ایشان
از روز الست منطور شده است که محض خیر و خیر محض بوده اند ان ذکر الخیر
کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه نور محض صافی
هستند که شائبه کدورتی در ایشان اگر چه بقدر اینکه ترک اولائی از ایشان
سر بزند ندارند ولهذا از سائر انبیاء و اولیاء ترک اولی سر میزد بخلاف ایشان
و این فقره در محل خود محقق شده که ایشان مظهر اول نور الانوار حقیقی هستند
مثل ذرات شعاعیه متصله بشعله نار بحیث لا تمایز بینها و بینها کانها
هی زیرا که اگر کدورت و ظلمت ولو فی الجملة ملحوظ شود بحیث لا یدرک الا
بعد الدقة حاصل نمیشود مگر از بعد و دوری ولو فی الجملة و ایشان بهیچ وجه
من الوجوه بعدی از حق ندارند بلکه در مقامی باعتباری عین حق هستند
و این مقام نورانیت ایشان است اگر چه نورانیت اصلا منفک از ایشان ملحوظ نمیشود

جسمانیت ایشان همیشه حامل نورانیت ایشان است ولا تمایز بینهما
ایضا کالحدیدة المحماة بالنار الحامیة بحیث یصدق علیهما متحققا انها
هی و در این صورت سؤال الحال ایشان تقاضا خواهد نمود که احدی از ایشان
داخل آتش جهنم که ماوای بد و افتادگان درگاه احدیت است نشود فان الذی
لا یختلف ولا یتخلف و چون ممکن در هر حال از گرد امکان خالی نمیشود
کما قال الشبستری سیه روئی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم
و لازم است که بنده در عالم عبودیت خود همیشه در مقام توجه و سؤال طالب
فیض و نوال معبود متعال بوده باشد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باوجود اینکه جمیع علوم اولین و آخرین پیش او حاضر بود همیشه رب زدنی
علما عرض مینمود و مراد استبقاء و استمرار در علوم بود که با تجدد ازمنه
و دهور تغییری بآن راه نیابد و چنانچه سابقا بود بعد از این هم بوده باشد
پس با لسان قال هم لازم است که استمرار و بقاء آن حال را طالب باشد تا خداوند
عالم آن فیض خود را در حق او مستمر بدارد و منقطع ننماید لهذا حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با لسان قال هم سؤال مینمود و حضرت فیاض مطلق عطا میفرمود
و نظیر این سؤال سؤال شیعیان حضرت مولی الموالی علیه السلام است هدایت را
در نماز در توی سوره حمد بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که شما در هدایت هستید یعنی اعتقاد ولایت ما

پس چه چیز را طلب فیتما شد عرض کردند که چه چیز بخواهیم فرموده مقصود
شما این بوده باشد که ادمنا علی ذلک یعنی خداوندا ما را مستمر و دائمی نگاه
دار در این هدایت اگر چه وجوه علیحده هم در معنی آیه مذکور میشود که اکثر
آنها یا همه آنها راجع باین معنی میشود و مراد از اهل بیت آنحضرت بحسب ظاهر
اصطلاح سیزده نفر انوار مطهره بودند که با خود حضرت رسول صلی الله علیه
و آله چهارده نفر معصومین علیهم السلام هستند و اینقدر محقق است که
هیچ اشکالی ندارد ولکن بیت آنحضرت گاهی تعمیم داده میشود باولاد آنحضرت
مطلقا از ذریه فاطمه علیها السلام از نسل امیر علیه السلام در مرتبه اولی بعد
ذلک در سائر مراتب و بعبارت اخری سادات عالیه درجات در هر مرتبه بوده باشند
که ان الله حرم ذریة فاطمة علیها السلام علی النار یعنی خلود در نار بر ذریه
فاطمه علیها السلام حرام است کسی از اولاد فاطمه علیها السلام از دنیا نمیرود
مگر اینکه موافق اخبار حق را با دمی شناسند اگر چه در حالت احتضار بوده
باشد و با اعتقاد حق از دنیا میرود از جهت اینکه ذریه فاطمه علیها السلام را
خلود در آتش نخواهد بود بخلاف سائر مؤمنین که میشود شیطان در حالت
احتضار یا قبل از آن مؤمنی را که اعتقاد حق دارد از راه بر گرداند با القاء بعض
شبهات در حال حیات یا وقت حضور ممات و با اعتقاد کفر و خلاف حق از دنیا
برود واکثر عوام که از جهت جهل و عدم معرفت اعتقاد خودشان را محکم ننموده

اند از اهل انتقام هستند احتمال تمام میرود که شبهه انگیزد آن شیطان
دون در رفتند آن جمله کوران سرنگون این یک فرقی است ما بین سادات
و غیر سادات و فرق علیحده هم دارد و آن این است که عمل سادات و همچنین
علماء خیرا و شرا مضاعف الجزاء میشود و بسا میشود که از عامی جاهل
هفتاد گناه گذشت شود تا از سید و عالم یکی را گذشت نمایند و در بحار
الانوار از حسن بن راشد روایت نموده که انه قال ذکرت زید بن علی
عند الصادق علیه السلام فتنقصته فقال علیه السلام لا تفعل کذا رحم الله
عمی زید اتی ابی علیه السلام فقال انی ارید الخروج علی هذه الطاغیة
فقال لا تفعل انی اخاف ان تقتل و تصلب علی ظهر الکوفة اما علمت
یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمة علی احد من السلاطین قبل خروج
السفیانی الا قتل ثم قال علیه السلام الا یا حسن ان فاطمة احصنت فرجها
فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام علیه السلام و المقتصد
العارف بحق الامام علیه السلام و السابق بالخیرات باذن الله هو الامام
علیه السلام ثم قال یا حسن انا اهل بیت لا یخرج احدنا من الدنیا حتی
یقر لکل ذی فضل بفضله و در حدیث دیگر مروی از داود بن کثیر که بخدمت

حضرت صادق علیه السلم رسید حضرت فرمود ما خلفت و رأئك بالکوفة
گفت والله از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم زید بن علی بن الحسین را که
با شمشیر خروج نموده بود و بالای صوت خود ندا میکند ایها الناس سلونی
قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی لعلما جما وقد عرفت القرآن ناسخه
ومنسوخه ومحکمه ومتشابهه وعامه وخاصه وعبره وامثاله الی آخر
گویا حضرت از راوی یکنوع وقوعی در اشتباه بنظر آورده فرمود یا داود لا
یذهبن بك المذاهب یعنی بخیال دیگر مکن که فرضا ادعاء امامت زید خواهد بوده
باشد و در آنحال قدری رطب برای حضرت هدیه آورده بودند میخوردند
حضرت از دانهای آن بزمین دفن نمودند همان حال روئید و درختی خرما
بزرك شد و رطب آورد از رطب آن نفر موده بجناب چیدند و آوردند
آنحضرت رطبها را پاره نمود از نوی آن در جائیکه در هر رطب رقعه بیرون آمد
و آکرکردند رقعه را خواندند که اسماء دوازده معصومین علیهم السلام بترتیب
نوشته شده بود فرمود سلسله ولایت اینطور است دیگری داخل این سلسله
نیست منو زید نه عمو و اگر عمم زید تسلط رساند برخوی هر آینه بر اهلش خواهد
گذاشت یعنی بما خواهد داد راوی عرض نمود که این رقعهائی نوشته شده است
فرمود دو هزار سال قبل از خلقت این عالم و بالجمله همه این گفتارها نسبت
بعالم اعتقادات است واما بالنسبة الی الاعمال فهم مثل سائر الناس بلکه

گفتیم که جزاء اعمال ایشان مضاعف جزاء دیگران است فان من یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره وحدیث اصمعی
با سجاد علیه السلم معروف است چنانچه در کتاب مناقب نقل نموده از
اصمعی که دیده بود آنحضرت را در شبی از شبها در مسجد الحرام متعلق باستار
کعبه که مناجات میفرمود و در مناجات خود عرض مینمود الهی غارت نجوم
سمائك ونامت عیون انامك وهدأت اصوات عبادك وانعامك
الهی وقد اغلقت الملوك علیها حراسها واحتجبوا عمن یسئلهم حاجة
او ینتجع منهم فائدة وانت یا الهی حی قیوم لا تاخذك سنة ولا نوم ابواب
سمائك لمن دعاك مفتحات وخزائنك غیر مغلقات وفوائدك مبذولات
غیر محظورات بابك مفتوح للداخلین ورفدك مبذول للسائلین یا من
یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر والبلوی مع الالم قد نام
وفدك حول البیت قاطبة وانت یا حی یا قیوم لم تنم ادعوك ربی حزنا
دائما قلقا فارحم بکائی بحق البیت والحرم هب لی بجودك فضل العفو عن جرمی
یا من الیه اشار الخلق فی الحرم ان کان عفوك لا یرجوه ذو سرف فمن یجود
علی العاصین بالنعم بعد از آن عرض نمود الا یا رجائی انت کاشف کربتی
فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی فزادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی
ام لبعد مسافتی اتیت باعمال قباح ردیة وما فی الوری عبد جنی کجنایتی

انحر قلبی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی ثم این مخافتی و تکرار فرمود این
مصرع را و گریه نمود تا اینکه غش نمود پس بالینش رفتم و سرش را برداشته بدامن
گرفتم و گریه نمودم آب چشمم بروی او ریخت چشم خود را واکرد بمن فرمود
من هذا الذی اشغلنی عن ذکر مولای فقلت عبدک الاصمعی پس
گفتم یا مولای چرا اینقدر تضرع و گریه مینمائید و حال آنکه شما از اهل بیت
عصمت و طهارت هستید و آیه تطهیر در شان شما نازل شده فرمود
یا اصمعی هیهات هیهات خلقت النار لمن عصی الله و لو کان سیدا
قرشیا و خلقت الجنة لمن اطاع الله و لو کان عبدا حبشیا اما سمعت قوله
تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون به
یحیی بن معاذ گفتند کما فی فضائل اخطب خوارزم که چه میگوئی در خصوص
اهل البیت قال ما اقول فی طینة عجنت بماء النبوة و غرست بارض الرسالة
فهل ینفح منها الا اریج الهدی و عنبر التقی **حدیث سی و چهارم**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم هؤلاء اهل بیتی و لحمتی یؤلمنی ما
یؤلمهم و یحرجنی ما یحرجهم یعنی خداوندا اینها اهل بیت من هستند و اینها
لحمه من یعنی پود تار من هستند یعنی بمن مخلوط شده اند مثل مخلوط شدن
پود با تار بدرد میآورد مرا آن چیزیکه اینها را بدرد میآورد و بمن حرج میرسانند
آن چیزیکه باینها حرج میرساند بتقدیم حاء بر جیم یا بعکس از حرج یا جرح والحاصل

یعنی اذیت ایشان اذیت من است من آذاهم فقد آذانی و فقد آذی الله و مراد
از اهل بیت در این حدیث شریف معصومون علیهم السلام هستند که سیزده
نفر هستند و مشار الیه از ایشان در وقت صدور حدیث شریف بحسب ظاهر
حضرت امیر علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنان علیهما السلام بودند زیرا
که همانها با وجود ظاهری موجود بودند و سایر ائمه هدی علیهم السلام هنوز
بعالم ظهور نیامده بودند ولکن در صلب حضرت حسین علیه السلام بودند
و اشاره بایشان هم واقع بود و حاصل مراد همان اهل بیت بالمعنی الاخص بودند
از جهة اینکه غالب و حقیقت در استعمال اهل بیت این معنی است و این معنی
نیز مراد است در حدیث دیگر مروی از صادق علیه السلام که فرمود آل محمد من
حرم الله نکاحه علی محمد صلی الله علیه و آله لا کما یقال ان کل مؤمن
آله فان المؤمنین امته و فی الصافی فی تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا عن الباقر علیه السلام نزلت هذه
الآیة فی رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین
علیهم السلام ثم البسهم کساء له خیبریا و دخل هو معهم فیه ایضا بعد از آن
عرض نمود اللهم هؤلاء اهل بیتی الذین وعدتنی فیهم ما وعدتنی اللهم
اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس ام سلمه گفت منهم با ایشان
هستم یا رسول الله فرمود که ولکن مژده باد ترا ای ام سلمه بدرستیکه مآل کار تو

ببوی خیر است و این حدیث کسا بطور دیگر مشهور وارد شده است و حاصل
مطلب آن هم همین بود که گذشت ودر حدیث دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمود در حدیثی که اوصیکم بکتاب الله واهل بیتی فانی سئلت الله عز و جل
ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما الحوض واعطانی ذلک ودر حدیث دیگر
وارد است اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت میشد و بیان نمیکرد که کیست اهل
بیت او هر آینه ادعا مینمود او را آل فلان و فلان ولکن خدا نازل نمود در کتاب
خود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله انما یرید الله الآیة وحضرت علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلم حاضر بودند پس آنها را داخل نمود رسول الله صلی الله
علیه و آله تحت الکسا در خانه ام سلمة فقالت ام سلمة انا من اهل بیتک
نبیت فرمود تو هم مآلت بخیر است ولکن اینها اهل من و ثقل من هستند و در
کتاب کمال عن امیر المؤمنین علیه السلم که حضرت فرمود در روی جمعی از مهاجرین و انصار
در مسجد در ایام خلافت عثمان ایها الناس آیا میدانید که خداوند نازل نموده
در کتاب خود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا پس جمع نمود مرا و فاطمه و دو پسر من حسن و حسین را و کسائی بالای ما
انداخت و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و لحمتی یولمنی ما یولمهم و یجرحنی ما
یجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس ام سلمه گفت منهم
یا رسول الله فرمود تو هم بخیری لکن این آیه نازل شده است در خصوص من و برادر

من یعنی علی و در خصوص دختر من و دو پسر من و نه نفر پسر از اولاد پسرم حسین
علیهم السلم تنها لیس معنا احد غیرنا ودر کتاب علل عن الصادق علیه السلم
که این آیه نازل شده در خصوص پیغمبر و امیر و حسنین و فاطمه علیهما السلام و
خداوند عالم پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبض روح فرمود امیر المؤمنین شد بعد از
آن حسین بعد از آن واقع شد تاویل آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله و این علی بن الحسین بود بعد از آن جاری شد در ائمه علیهم السلم
از اولاد او که اوصیاء بودند فطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم معصیة الله
و این اصطلاح در روی اهل بیت اصطلاح خاصی است و احادیث و اخبار
غالبا باین اصطلاح جاری شده و گاهی چنانچه سابقا اشاره شد تعمیم داده
میشود اهل بیت بمطلق سادات عالیه درجات و گاهی تعمیم داده میشود بجمیع
مؤمنین زیرا که رسول الله در خصوص سلمان علیه السلم فرمود که السلمان منا
اهل البیت ودر حدیث دیگر کل مؤمن تقی نقی فهو الی یوم القیمة
ودر کافی از صادق علیه السلم روایت شده در تفسیر آیه تطهیر که حضرت فرمود
یعنی الائمة علیهم السلم وولایتهم من دخل فیها دخل فی بیت النبی صلی الله علیه
و آله یعنی مراد خداوند از اهل بیت علیهم السلم ائمه و ولایت ایشان است
هر کس داخل شود بآنجا داخل شده در بیت نبی صلی الله علیه و آله چنانچه ولایت را
بیت الله هم اطلاق شده در آیه شریفه ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة

مبارکا وهدی للعالمین که ذکر نموده اند که مراد از اول بیت موصوف بما ذکر
بیت الولایة است که من دخله کان آمنا و حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد
ومن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و در آیه یا نوح انه
لیس من اهلک انه عمل غیر صالح وارد شده در صافی عن الرضا علیه السلام
که از آنحضرت سؤال نمودند از این آیه که مردم این را چه طور میخوانند عرض کردند
که بعضی از ناس عمل غیر صالح و بعضی عمل غیر صالح و هر کس بقراءت اول
میخواند نفی نموده این پسر را که کنعان با نام داشت از نوح علیه السلام
که پسر او نبوده حضرت فرمود کلا لقد کان ابنه ولکن لما عصی الله نفاه
عن ابیه کذا من کان منا لم یطع الله فلیس منا و ابو فراس در قصیده مشهوره
خود گفته کانت مودة سلمان له رحما ولم یکن بین نوح وابنه رحم
واین استعمال شائع است و این مبنی است بر آنچه در احادیث و اخبار معصومین
علیهم السلام شیاع تمام دارد که شیعیان از شعاع ایشان و از فاضل طینت
ایشان خلق شده اند و متصل بآن سلسله نوریه هستند نوریان مر نوریان را
طالبند ناریان مر ناریان را جاذبند ذره ذره کاندرین ارض و سماست
جنس خود را مثل کاه و کهربا است کل شیء یرجع الی اصله با وجود این آیات
بینات و دلائل واضحات تعجب تمام از حالت بد بختی اقوامی که بالمره همه این روایات
و حکایات مأثوره را بر طاق نسیان گذاشته تابع گاو و سامری و فرعون الامه

وسایر الفرقه شده باهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که آل الله
هستند چه اهانتها نمودند و چه نوع اذیت و آزار در حق آن مقربان درگاه
احدیت بعمل آوردند قال تعالی وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون
وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

حدیث سی و پنجم

حب آل محمد یوما خیر من عبادة سنة یعنی دوست گرفتن
آل محمد یک روز بهتر است از عبادت یک سال و در حدیث دیگر وارد است
که حب آل محمد صلی الله علیه و آله یاکل الذنوب کما یاکل النار الحطب و وجه
این مطلب بر سبیل اختصار این است که محبت در معنی راجع میشود بمعنی سنخیت
و انس و مؤانست و مرابطت و نحو ذلک زیرا که در جائی که ما بین دو شخص منافرت
بوده باشد محبت در میانه واقع نمیشود و سنخیت در اینجا سنخیت اثر است با مؤثر
و نور است با منیر مثل ذرات شعاعیه آفتاب با جرم او و نور لابد ابداً همراه
منیر و ظاهراً و باطناً گرد او میگردد و چون وجود و قوام و دوام او بسته باو است
در همه حال در اطراف او دور میزند تشنه را خود شغل چه بود در جهان گرد با
حوض گشتن جاودان و اخبار داله بر اینکه شیعیان از شعاع ایشان خلق شده اند
مثل قوله علیه السلام اللهم ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء
ولایتنا وغیر ذلک همه دلالت بر این مسئله دارند و این مؤانست و مرابطت تامه
لازم گرفته که محبت از دو طرف بوده باشد زیرا که الفت تمام ما بین نور و منیر در دو

شعاعیست و افتاب موجود است ذره ذره کاندرین ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست چنانچه در اخر شرح حدیث سابق گذشت
ولهذا خداوند عالم در قران مجید فرموده است در خصوص مؤمنین که
یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ وحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در روز خیبر بعد از شکست
ابوبکر و عمر از جنگ مرحب لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ واز اینجهه کلمهٔ فرموده
اند یحبهم تمام است ویحبونه کدام است یعنی بعد از انکه یحبهم شد
یحبونه خواهد شد ملازمت دارند و این اشاره است بر اینکه فقرهٔ دوم
از رواة تاکید و مبالغه و نظر عرف عوام است یا اشاره بر ملازمت است که محبت
وقتیکه از یکطرف حاصل شد لابد از طرف دیگر هم خواهد شد هیچ عاشق
خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جویای او تشنه می نالد که
کو اب گوار ابهم نالد که کو آن اب خوار اب کم جو تشنگی اور بدست
تا بجوشد اب از بالا و پست حاصل انکه هر که او طالب بود جان مطلوبش
بدو راغب بود گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
پس در اینصورت کسی که ال محمد را دوست دارد ال محمد هم او را دوست
خواهند داشت و بعد از انکه شخص محبوب ال محمد شد محبوب خداوند
عالم خواهد شد و بجائی که محبت خداوند علاقه بگیرد اتش جهنم انجا نرسد

نمیشود و کمال بعد و دوری از انجا حاصل میشاید پس لابد کفاهان
ان شخص دیگر خواهد شد و اینکه مدا و بیان محبت یکروز گذاشته شد
از جهه بیان اقل درجات است زیرا که سال سیصد و شصت روز است
یکروز محبت ایشان که بهتر از عبادت سیصد و شصت روز شد یکساعت
بهتر از عبادت سیصد و شصت ساعت خواهد بود و حاصل مقصود
انکه محبت ال الله بهتر از اضعاف مضاعفهٔ عبادة الله است خواه
یکروز باشد خواه یکساعت خواه زیاد و کم و محبت حقیقیه وقتیکه
یکساعت یا یکروز شد همه عمر خواهد شد زیرا که الذاتی لا یختلف
ولا یتخلف یعنی شئ ذاتی مختلف نمیشود و تخلف نمی یابد و کسی که فرض شود
زمانی محب بوده باشد بعد از ان مبغض محبت او حقیقی نبوده یعنی حب
واقعی نداشته صورت ظاهریه بوده که اصل نداشته زیرا که ان بغض در اخر
کاشف میشود که حب او عارضی بوده نه ذاتی و از جهة خیالی یا شبهه یا جهه
دیگر طاری شده بعبارة اخری ایمان او ایمان مستودع بوده نه ایمان مستقر
چنانچه در اخبار وارد شده است که ایمان دو قسم است ایمان مستقر و ایمان
مستودع کما قال تعالی فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و یدل
علیه ایضا قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا
كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ و این مسئله ایست مطرح کلام و معرکه ارا

علماء اعلام که آیا میشود که کفر و ایمان متبدل شود یا نه رای محققین بر این است
که نمیشود و در خصوص اشخاصیکه اول کافر بوده اند بعد از آن مؤمن شده اند
گفته اند که ایمان لاحقی او کاشف است از اینکه آن شخص اولا بالذات مؤمن
بوده بعد ذلک بالعرض صورت کفر ظاهری از جهة بعض شبهات برای او
طاری شده بعد ذلک مرتفع شده است و هکذا فی العکس و در حقیقت این
مناززعه راجع بنزاع لفظی است ایمان واقعی تغییر و تبدیل نمیشود در صورت
ظاهر گاهی از بابت جهل مرکب خیال کفر طاری میشود و لفظ کفر از زبان
او جاری میشود بعد ذلک مرتفع میگردد و همچنین است کلام در کفر و
ایمان و کفر همان مادهٔ واقعیه است که در مؤمن نور است و ذات نور منقلب
بظلمت نمیشود و در کافر ظلمت است و ظلمت متبدل بنور نمیشود سنگ را
صد سال گوئی لعل شو گفته را صد سال گوئی باش نو خالد را گوئی
صفات بکر آب را گوئی عسل شو یا که شیر هیچ از آن اوصاف بکر گون
شوند آب کی گردد عسل ای دجمند و این مسئله راجع بامر خلقت و اختلاف
استعداد و قابلیت است و منتهی میشود بمسئله قضا و قدر تا اینکه فرق
جبر و اختیار در میان می آید و این دریائی است عمیق و صراطی است دقیق
کالقدر سر من سر الله مختوم بخاتم الله من اراد ان یطلع علیه فقد نازع الله
فی سلطانه کما فی الخبر و در ضمن اخبار قدر فرموده اند بحر عمیق فلا تلجه طریق

مظلم فلا تسلکه کثیر الحیات و العقارب الخ و در حدیث اصبغ بن نباته از
امیر علیه السلام الا ان القدر سر من سر الله و ستر من ستر الله و حرز
من حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مختوم بخاتم الله
سابق فی علم الله الی قوله لانه بحر زاخر خالص لله عز و جل عمقه ما بین
السماء و الارض و عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل الدامس
کثیر الحیات و الحیتان یعلو مرة و یسفل اخری شمس تضیئ لا ینبغی ان یطلع
الیها الا الله الواحد الفرد فمن تطلع الیها فقد ضاد الله فی حکمه و نازع
فی سلطانه و کشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماواه جهنم
و بئس المصیر انتهی و قد نهینا عن التکلم فیه چنانچه وارد شده که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد پیش اصحاب دید که ایشان تکلم
مینمایند در مسئله قدر فغضب حتی احمرت وجنتاه و قال انما هلک
من کان قبلکم بخوضهم فی هذا عزمت علیکم ان لا تخوضوا فیه ابدا
و در حدیث دیگر اذا ذکر القدر فامسکوا و کسی بحقیقت آن نمیتواند
ببرد مگر انبیاء و اولیاء و اشخاصی که از ایشان اخذ نموده اند قال تعالی
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه
یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا و بالجمله محبت حضرات مبطل و مکفر
جمیع سیئات است حب علی حسنة لا یضر معها سیئة بلکه سیئات را

ذکر نمودیم که حبه الاکسیر لو ذر علی سیئات الخلق صارت حسنات
اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات وذلک ان محبتهم محبة الله
ومن ابغضهم فقد ابغض الله وخداوند عالم بعزت وجلال خود قسم خورده
که احدی را از محبین خود معذب باتش جهنم ننماید پس خود محبت مایه مغفرت
است وماده شفاعت واین مطلب در اخبار وادعیه بسیار وارد است
ودر دعای ابی حمزه ثمالی از سجاد علیه السلام منقولست معرفتی یا مولای
دلتنی علیک وحبی لک شفیعی الیک وانا واثق من دلیلی بدلالتک وساکن
من شفیعی الی شفاعتک ودر دعای عقیب نماز شب از سجاد علیه السلام وارد است
که عرض مینمودند الهی کیف ادعوک وقد عصیتک وکیف لا ادعوک
وقد عرفت حبک فی قلبی الی غیر ذلک المرء مع من احبه ولو احب شخص
حجرا لحشر معه **حدیث سی و ششم** حب علی براءة من النار
یعنی محبت علی علیه السلام ودوست گرفتن آنحضرت برائت است از آتش جهنم
یعنی سبب برائت وآزادی است از آتش جهنم ودر اخبار بسیار وارد شده که
هیچکس از آتش جهنم خلاصی نمی یابد تا محب علی بن ابیطالب نبوده باشد واز
آنحضرت را در اخبار وآثار قسیم الجنة والنار خوانده اند ودر حدیثی مروی
در کتاب علل الشرایع که صدوق علیه الرحمه با اسناد خود روایت نموده از مفضل بن
عمر از صادق علیه السلام در وجه اینکه چرا علی بن ابیطالب علیه السلام قسیم الجنة والنار

خوانده شد فرمود لان حبه ایمان وبغضه کفر وجنت از برای اهل ایمان است
ونار از برای اهل کفر ولا یدخل الجنة الا اهل محبته ولا یدخل النار الا
اهل بغضه حتی انبیاء واولیاء سلف آنحضرت را دوست میداشتند واعدا
انها آنحضرت را دشمن میداشتند تا فرمود آیا ندانسته ای مفضل اینرا که
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود در روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه وهمچنین
وقتی که طائر مشوی پیش آنحضرت آوردند فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یاکل معی هذا الطیر ومقصودش علی علیه السلام بود وآمد باهم خوردند
ولا بد که پیغمبران گذشته دوست میداشتند محبوب خداوند خود را وهمچنین
امت ایشان دوست میداشتند محبوب انبیای خود وخداوند خود را
ودشمنان ایشان بالعکس فلا یدخل الجنة الا من احبه من الاولین
والاخرین فهو اذن قسیم الجنة والنار وحدیث مذکور با تفصیل
گذشته است ودر تفسیر امام علیه السلام در تفسیر آیه واذ آتینا موسی الکتاب
والفرقان لعلکم تهتدون وارد است که مراد از کتاب توراة است ومراد
از فرقان هر چیز فارق بین الحق والباطل وایتان کتاب توراة بموسی علیه السلام
واضح است واما ایتان فرقان پس آن از جهة این است که وقتی که خداوند عالم
اکرام نمود امت موسی علیه السلام را با کتاب توراة وایمان بآن کتاب وحی نمود بموسی

علیه السلام که اینها ایمان آورده‌اند و اقرار نموده‌اند باو و بتحقیق که باقی مانده است
فرقان که فارق بین الحق و الباطل و المحق و المبطل است و الحاصل فارق بین
المؤمن و الکافر پس تجدید عهد کن بر اینها با آن فرقان پس گفت بدرستیکه من قسم خورده
ام بذات خود قسما حقا که قبول نکنم از احدی ایمانی و عملی الا با آن فرقان موسی علیه السلام
عرض نمود آن چه چیز است یا رب فرمود یا موسی اخذ بکن با اینها این عهد را که محمد
صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبران و سید رسولان و برادر و وصی او علی بهترین اوصیا
و بهترین اولیاء او که ایشان را قائم مقام میباید در میان امت که اینها سادات مخلوقات
هستند و شیعه که انقیاد نموده‌اند بر او و بر خلفاء او ستاره‌های درخشنده
فردوس اعلی هستند و سلطانهای جنات عدن میباشند پس موسی این عهد را
از امت خود گرفت پس بعضی این را اعتقاد حق نمودند و بعضی بزبان گفتند
نه بقلب فرمود پس فرقان همان نور مبین است که ظاهر میشد در پیشانی
آنکس که ایمان آورده بود بمحمد و علی و عترت ایشان و شیعه ایشان با عدم
ظهور آن در پیشانی منافقین و نیز در تفسیر امام علیه السلام روایت شده که
وقتیکه موسی علیه السلام خواست عهد فرقان را از امت خود بگیرد برای محمد صلی الله
علیه و آله بر نبوت او و برای علی و ائمه بامامت ایشان قالوا لن نؤمن لک ان
هذا امر ربک حتی نری الله عیانا یخبرنا بذلک پس صاعقه گرفت
ایشان را پس موسی علیه السلام فرمود بآن دیگران که صاعقه نگرفته بود آیا قبول

مینمائید و اقرار میکنید و اگر قبول ننمائید شما هم باین اشخاص که صاعقه
گرفته‌اند ملحق خواهید شد گفتند ما نمیدانیم که این گرفتاری اینها از جهت
کردار محمد و علی نمودند پس سؤال بکن از پروردگار خود بحق محمد و آل محمد
اینها را که ایشان را زنده نماید تا سؤال نمائیم که از چه جهت صاعقه اینها را گرفت
پس موسی علیه السلام دعا نمود خداوند عالم اینها را احیاء نمود پس سؤال
نمودند از ایشان گفتند از جهت امتناع ما از اعتقاد بنبوت محمد و امامت
علی علیه السلام این صاعقه ما را گرفت و بتحقیق دیدیم بعد از این مردن
خودمان ممالک پروردگار خود را از آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و جنان
و نیران پس ندیدیم شخصی انفذ امرا فی جمیع الممالک و اعظم سلطانا
من محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و انا لما متنا بهذه الصاعقة
ذهب بنا الی النیران فناداهم محمد و علی کفوا عن هؤلاء عذابکم
فانهم یحیون بمسئلة سائل یسئل ربنا عز و جل بنا و بآلنا الطیبین
و در مناقب خوارزمی روایت شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان
الله جعل علیا قائد المسلمین الی الجنة به یدخلون الجنة و یعذبون
یوم القیمة پرسیدیم که چگونه است این فرمود با محبت او داخل جنت
میشوند و با بغض او داخل نار میشوند و نیز در کتاب مذکور نقل نموده از
عمر بن الخطاب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسی که دوست دارد

برای علی میباشد با پیغمبران در درجات ایشان روز قیامت و کسی که بمیرد
بر دشمنی تو پس باک ندارد از اینکه یهودی مرده است یا نصرانی و نیز در ان
کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است انه لا یجوز احد
علی الصراط الا و معه براة بولایته و ولایة ذریته اهل بیته و هو یشرف
علی الجنة فیدخل محبیه الجنة و مبغضیه النار و نیز وارد است که خلق الله
عز و جل من نور وجه علی بن ابیطالب سبعین الف ملک یستغفرون له
و لمحبیه الی یوم القیمة و در حدیث دیگر من اراد ان یتمسک بالحبل المتین
فلیحب علیا و ذریته و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمود معرفة آل محمد صلی الله علیه و آله براءة من النار و حب آل
محمد صلی الله علیه و آله جواز علی الصراط و ولایة آل محمد صلی الله علیه و آله
امان من العذاب و فی لکل شیء اساس و اساس الدین حب اهل بیتی و عن النبی
صلی الله علیه و آله علی باب علمی و مبین لامتی بعدی ما ارسلت الیهم حبه
ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافة و مودته عبادة و در حدیث دیگر
لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز و عن النبی صلی الله علیه
و آله ایضا جائنی جبرئیل من عند الله تعالی بورقة آس خضراء مکتوب
فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابیطالب علیه السلام علی خلقی فبلغهم
ذلک عنی و در حدیث دیگر از عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

قالت سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعلی علیه السلام حسبک ان لیس
لمحبک حسرة عند موته و لا وحشة فی قبره و لا فزع یوم القیمة و در حدیث
دیگر که در هیچ موقفی از مواقف محشر کسی گذر نمیتواند بکند مگر با برات جواز
که تذکره مرور است از علی بن ابیطالب علیه السلام الی غیر ذلک و همه این اخبار را
اهل سنت و جماعت بر سبیل تسلیم و اذعان نقل نموده اند و از این اخبار
ظاهر میشود که برات علی بن ابیطالب علیه السلام تذکره مرور و ولایات جمیع عوالم
است تا محشر چه رسد و در نصوص است میر علیه السلام حاکم جمیع ممالک الهیه
خواهد بود و هیچکس بی اذن و اجازه آنحضرت جائی نمیتواند برود و کاری
نمیتواند بکند و لهذا در خصوص آنحضرت از جمله القاب حاکم یوم الدین
در زیارات ماثوره از ائمه معصومین وارد شده و حاکم یوم الدین کما
جمیع ایام خواهد شد **حدیث سی و هفتم** من مات فی حب
آل محمد فقد مات شهیدا و من مات فی بغض آل محمد فقد مات میتة
جاهلیة یعنی هر کس بمیرد در محبت آل محمد پس بتحقیق که شهید مرده است
و هر کس بمیرد در دشمنی آل محمد پس بتحقیق مرده است مردن جاهلیت و مردن
در محبت آل محمد بچند وجه میشود یکی این است که انسان با دشمنان آل محمد
جنگ نماید تا اینکه مقتول شود کشته گردد و واضح است که این شخص شهید
شده است و یکی این است که انسان در حالتیکه محبت آل محمد در دل داشته باشد

از دنیا برود بتحقیق شهید مرده است زیرا که شهیدان شخص را میگویند
که در معرکه قتال که معصوم علیه السلام یا نایب خاص آن بأن امر کرده کشته
شود بسبب قتال و این شخص را شهید میگویند جهة آنکه ملائکه شهادت
میدهند باو بمغفرت و جنت یا اینکه ملائکه رحمت وقت احتضار در سر او
حاضر میشوند یا اینکه معصومون علیهم السلام از راه لطف و رحمت
مخصوص بسر او حاضر و جمع میشوند یا غیر ذلک و همه این صفات برای محب
مذکور جمع خواهد شد و یکی این است که از غایت افراط در محبت ایشان که
در دل دارد از کثرت شوق بمیرد شهید مرده است چنانچه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وارد شده که من عشق و کتم ثم مات فقد مات شهیدا
و براین قیاس نظیر این سه قسم مذکور در فقره اولی جاری میشود در فقره ثانیه
ایضا و مراد از میته جاهلیت مردن ایام جاهلیت است قبل از بعثت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که ایام فترت است و اشخاص آن زمان در اغلب کفار
بودند که حجت عصر خود را نمی دانستند بلکه مشرک بودند و بت پرست و غیر ذلک
از اقسام کفار و حاصل کلام آنکه مردمها آن زمان در اغلب کفار بودند و هر کس
بغض آل محمد داشته باشد پس اعتقاد حجیت ایشان نداشته پس حجت
عصر خود را نفهمیده و او را اعتقاد ننموده پس جاهل بامام زمان خود شده
مثل ایام جاهلیت پس کافر خواهد مرد علاوه بر فقره بغض اگر شخصی نسبت بآل

محمد جاهل صرف بوده باشد که ایشان را اصلا نشناسد و لو اینکه بغض هم نداشته
باشد باز میته او حکم میته جاهلیت دارد زیرا که باز ایشان را نشناخته و اعتقاد
ننموده پس داخل حدیث مشهور میشود که من مات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة الجاهلیة اگر چه در میته های ایام جاهلیت مستضعفین هم
دارد که از راه قصور نه تقصیر اینطور بی معرفت مانده اند و در خصوص
قاصرین روز قیامت تکلیف علیحده خواهد شد مثل اینکه آتش خواهند
افروخت و تکلیف خواهند کرد که داخل آتش شوید اگر اطاعت نمودند آتش
ایشان را نمی سوزاند و نجات یافته به بهشت میروند و الا کافر خواهند شد
و در آتش جهنم معذب خواهند شد و هکذا مجانین و اطفال کفار یا غیر ذلک
از تکالیف روز محشر بحسب ما یراه الحکیم المطلق مصلحة و این نحو مستضعف
بودن که مستلزم تکلیف علیحده اخرویه است اگر چه فرضا در محشر قبول تکلیف
نموده ناجی خواهد شد منافات ندارد که آن شخص وقت مردن کافر مرده باشد
زیرا که اسلام و کفر ظاهری که مستلزم حکم طهارت و نجاست و جواز حل
ذبیحه و حفظ اموال و انفس و اعراض و سائر احکام است دخل بنجات اخرویه ندارد
بسا میشود که شخصی در ظاهر محکوم باسلام است و بر او احکام مسلم جاری
میشود از باب طهارت و جواز مباشرت و غیر ذلک لکن در آخرت محکوم بکفر
است و بجهنم میرود و بسا میشود که در ظاهر محکوم بکفر و نجاست و غیر ذلک

از احکام کفر میشود ولکن در اخرت محکوم باسلام است و ببهشت میرود و این
مسئله بسط و تفصیل علیحده دارد که در محل خود مذکور است و از حدیث
مذکور که مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً که متفق
علیه موافق و مخالف است و حمیدی که از اعاظم علماء عامه است در کتاب
جمع بین الصحیحین نقل نموده استدلال میشود بر اینکه امام عصر باید حجت
خدا و معصوم از جمیع صفات کمالیه و حاکی از اوصاف جلالیه و جمالیه
حضرت باری تعالی بوده باشد و آن عبارت از همان اولوا الامر میباشد که در آیه
شریفه وَاَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ وارد شده است که
وجوب طاعت و فرمانبرداری ایشان ردیف وجوب طاعت خدا و رسول است
و مخالفت ایشان بعینها مخالفت خدا و رسول است و این جور اشخاص باید
جمعی باشند که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از جمیع بندگان ممتاز و بشرف
این عطیه و مرتبه سرفرازند و قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهی است
و عجب است که جمعی از امت بگویند اولوا الامری که خداوند کافه عباد را باطاعت
و انقیاد ایشان امر فرموده دو نفر هستند یکی سلطان روم و دیگری خان
اوزبک سبحان الله فلان خان هیچ نفهم و اکثر از فهم دو بیت عربی یا فارسی
قاصر است علاوه بر این فسق و فجور شایع و ظاهر با محکمات و متشابهات
قرآنی و مدلولات بینات قرآنی و مقولات سماویه چه آشنائی که زمام امر و نهی بندگان

خداوندی بدست ایشان سپرده شود خلافت ملت دیگر است و خلافت دولت دیگر و اولی
الامر باطنی واقعی غیر اولوا الامر ظاهری و صوری است حقیقت اولوا الامر
آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و خلفاء جور همه تسلیم ایشان را داشتند
و ایشان را افضل از خود میدانستند و این همه از اقوال و افعال ایشان
گذشتگان واضح و هویدا میشود چنانچه واضح و آشکار و کالشمس فی
رابعة النهار که امیر ابرار و ائمه اطهار علیهم السلام علی رؤس الاشهاد
فوق المنابر والاعواد میفرمودند سلونی عما دون العرش و سلونی قبل
ان تفقدونی الی آخره و در حدیث مشهور لَوْ ثُنِیَتْ لِیَ الْوِسَادَةُ وَجَلَسْتُ
عَلَیْهَا لَحَکَمْتُ بَیْنَ اَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَبَیْنَ اَهْلِ الْاِنْجِیلِ بِاِنْجِیلِهِمْ
وَبَیْنَ اَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَبَیْنَ اَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ و در حدیث
دیگر فرموده اند لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً الی غیر ذلک مما
لا یعد و لا یحصی و از ابوبکر پرسیدند از معنی فاکهة و ابّ فی قوله تعالی وفاکهة
وَاَبّاً گفت اَمَّا الْفَاکِهَةُ فَاَعْرِفُهَا وَاَمَّا الْاَبُّ فَلَا اَعْرِفُ و عمر در هفتاد و
دو جا گفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ و هنگامیکه در حکم غلط کرده یا در حل مسئله
یا مشکلی عاجز مانده امیر علیه السلم رفع آن عقده نموده حتی در میان عامه مشهور
شده قَضِیَّةٌ وَلَا اَبَا حَسَنٍ لَهَا بمرتبه که علماء نحو در کتب نحویه ذکر نموده اند
و از جمله امثال مشهوره معدود کرده اند و تمامی خلفاء بنی امیه و بنی عباس هر کس را

که انصاف آنست این مقام را از حق ائمه علیهم السلام تسلیم داشتند و انصاف
مینمودند و عوام کالانعام غالب ایشان همه بوده‌اند و بهر طرفی میدویدند و اتباع
کل ناعق میشدند و بعضی امام زمان را از حدیث مذکور مشهور بقرآن
تأویل نموده و بعضی بفاتحة الکتاب توجیه کرده و حال آنکه دانستن تمام قرآن
واجب عینی نیست و تنها فاتحه از برای نماز پیش شیعه لازم است از جهة قوله
صلی الله علیه و آله که فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و اگر کسی این را هم
نداند و عمداً ترک کند تعلم او را نمازش نادرست و فاسق خواهد بود نه کافر علاوه
بر این جمیع معتبری از عامه مثل حنفیه فاتحه خواندن را هم لازم نمیدانند بلکه
یک آیه مختصره مثل مدهامتان و در جای او ترجمه او را مثل دو برگ سبز یا دو
سبز کافی میدانند پس امام زمان همان امام بحق است که تالی رسول صلی الله علیه
و آله بوده باشد در همه اوصاف که از متجمیع امور اصلاحیه دنیویه و اخرویه
امت را که ائمه انبیاء و اولیاء جهة اصلاح دنیوی و اخروی ایشان آمده‌اند
در قبضه تصرف داشته باشد و این امر منحصر است با ئمه اثنی عشر از آل محمد صلی الله
علیه و آله که کلهم من قریش فی الاخبار الکثیرة المتواترة و فرق ما بین امام
و نبی این است که پیغام الهی به پیغمبر بوحی با واسطه جبرئیل میرسد و بامام علیه السلام
بواسطه رسول صلی الله علیه و آله یا بالهام و چه طور منصوص میشود که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از ایشان زحمات شرعیه متفرقه و منتشره نمایند و ما

انرا بسپارد بمردم فاسق و جمع منافق که شراب الخمور و رکاب الفجور بوده
یا امت خود را واگذارد بعهده گرگان درنده که هرچه خواهند بکنند و کار
بجائی برسد که شارح عقائد نسفی بگوید که انه لا ینعزل الامام بالفسق
والفجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء
والسلف کانوا ینقادون لهم ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یا شارح
وقایه که از علماء حنفیه است بگوید که لا یحد الامام حد الشرب لانه
نائب من الله تعالی و امثال این کلمات و لوازم این حکایات افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
و بعضی از متأخرین شیعه امام زمان را بعلماء شرع تفسیر نموده و بسط کلمات
ایشان در وجوه و قواعد اظهار بطلان این مذهب محل علیحده دارد

حدیث سی و هشتم

اللهم لا تمتنی حتی تریني وجه علی علیه السلام
یعنی پروردگارا مرا نمیران تا اینکه مرا بنمائی روی علی ابن ابیطالب علیه السلام را و این را
فرمود در وقتی که امیر علیه السلام در سفری بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تشریف آوردن آنجناب را استبطاء میفرمود و این کلام شریف اشاره است
باظهار غایت اشتیاق بدیدن روی مبارک امیر علیه السلام و این اشتیاق و محبت
جسمانی نبود مبتنی بر هوی بملاحظه قرابت نسبیه و سببیه و تنها نبود دنیویه
بلکه روحانی بود من جانب الله تعالی و بامره کما قال تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو

الا وحی یوحی و این درخواست لغو و عبث و بی فائده نبود که نعوذ بالله مشکل بوده باشد
بلکه از جهت تبرک و تیمن طلب خیر و مبارکی و اخذ از فیض باقی بود که از
ملاقات آن وجود با برکات حاصل میبود پس در این صورت حضرت ختمی مرتبت
طالب استفاضه و برکت از بدن و روی مبارک آن وجه الهی و معدن رحمت
و برکات نامتناهی الهی میبود و چون رسول کائنات که اشرف و افضل مخلوقات
و جمله موجودات است از جائی طالب فیوضات و برکات بوده باشد پس
بما دون آن چه میرسد پس لازم می آید که جمیع موجودات طالب فیض و برکات
از آن ذات کامل الصفات بوده باشند و مذکور خواهد شد که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خداوند عالم را قسم میداد بحرمت علی بن ابیطالب
که بخاطر او امت آنحضرت را بیامرزد و ابن عباس سلمان را در خواب دید
در درجات عالیه گفت یا ابا عبد الله بم نلت ما نلت قال یا ابن عباس
والله ما نلت بذلک الا بمحبة علی بن ابیطالب و روزی در مسجد رسول
صلی الله علیه و آله پیش مهاجر و انصار جبرئیل من جانب الله سبحانه طبقی
از رطب بهشت آورد هدیه رسول صلی الله علیه و آله که علی را پیش خود
نشانده دو نفری میل فرمایند بعد از اتمام جبرئیل علیه السلام آفتابه
لگن از بهشت آورد که دست بشویند و من جانب الله امر رسید که ابتدا پیغمبر
بدست علی بریزد رسول صلی الله علیه و آله خواست که آب بریزد امیر علیه السلام

از راه ادب و حیاء ابا نمود چون ختم انبیاء فرمود که امر خداست انقیاد
فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آب میریخت امیر علیه السلام دست خود را
میشست ملاحظه نمود که آب در لگن اصلا پیدا نبود تعجب نمود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ملائکه سبقت میگیرند بیکدیگر
در اخذ نمودن آب دست تو تیمنا و تبرکا الی غیر ذلک و اینها نیست مگر
از جهت اینکه امیر علیه السلام مظهر صفات ربوبیت و دارای اوصاف الوهیت
هستند در عالم نورانیت که فرموده اند یا سلمان و یا جندب معرفتی
بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیة الی آخره و اوست
فیاض مطلق و مظهر فیض حق و وجود حق که مصداق الحق مع علی و علی
مع الحق میباشد یدور معه حیثما دار و از اینجهة اراده آنحضرت
و اولاد طاهرین او که حکم آنجناب را دارند اراده الله و مشیت ایشان مشیة الله
و فعل ایشان فعل الله و قول ایشان قول الله و علم ایشان علم الله
لکن ما یشاؤن الا ان یشاء الله بل هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول
و هم بامره یعملون عقول و اوهام از ادراک مقام آن امام همام عاجز
و حیران کما قال علیه السلام ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر یعنی سیول
فیوضات الهیه از من جاری میشود و طیور عقول و اوهام بکنه مقام من
نمی نماید اولوا النهی عجزت عن وصف حیدر و العارفون بمعنی ذاته ما هو

إن أدعو بشرًا فالعقل يمنعني واتقي الله في قولي هو الله چنانچه سابقا ذکر
نمودیم حدیث بساط کبیر دلیل ثانی از شئونات ربوبیت آنحضرت است
که مقداد و دیلمی و غیره ذکر نموده اند و قاضی سعید قمی ره و دیگران آن حدیث
شریف را شرح نموده اند و آن حدیث مشتمل است بر نشستن آنحضرت
بالای قطعه ابری و نشاندن سایر اصحاب مثل سلمان و غیره بر ابر دیگر
و امر کردن باد بر برداشتن این دو بساط و نشان دادن انگشتر سلیمان علیه السلام را
در انگشت خود و اینکه نامهای ماست که بر او نوشته اند و رفتن بسوی کوه
بلندی و روییدن درخت خشک شده که امیر علیه السلام هر شب وقت سحر
نزد او آمده نماز میخوانده و آنحال چهل روز بوده که تشریف نیاورده و از
مفارقت آنحضرت خشک شده بعد ذلك بهوا رفتن تا بجائی که دنیا بمنزله
سپری نمایان شده و دیدن فرشته در هوا که سر او زیر قرص آفتاب و پای
او در قعر دریای محیط و یکدست او در مشرق و دست دیگر در مغرب و فرمودن
آنحضرت که این ملک را من اینجا موکل کرده ام باذن الله برای گردانیدن روز و شب
الی یوم القیمة پس بردن باد ایشان را نزد قوم یاجوج و ماجوج که جمع بسیار
بودند منقسم بر سه صنف یکی در طول قامت بقدر بیست گز و یکی صد
گز در عرض هفتاد گز و یکی با گوشهای بزرگ که یک گوش را لحاف نموده و دیگری را
فرش نموده میخوابیدند و فرمودن آنحضرت که حاکم این جمع ما معصومینیم و همه

در حکم من هستند و در آنجا کوهی بود ظلمانی سلمان میگوید که نازل شدیم
در آن کوه و تماشا نمودیم پس بامر آنحضرت باد ما را بکوه قاف رسانید که کوهی
بود از یاقوت سرخ محیط بهمه دنیا و در آنجا فرشته بشکل آدمی دیدیم سلام
نمود بر امیر علیه السلام و استیذان نمود از آنحضرت در زیارت برادر خود خضر
اذن داد فقال بسم الله الرحمن الرحیم و طار و در آنجا درخت خشکی دیدیم
بطریق سابق سؤال و جواب واقع شد باز بدست مالیدن آنحضرت سبز و خرم
گردید و گفت أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله صلی الله علیه
وآله و أنك أمیر المؤمنین في الأمة المبارکة الطیبة ووصي رسول رب
العالمین من تمسك بك نجی و من تخلف عنك هوی پرسیدیم یا امیر المؤمنین
آن فرشته بکجا رفت فرمود در بیرون جبل ظلمت عبور نمودم ملک موکل آن
رخصت زیارت این فرشته را طلبید امر فرمودم این فرشته رفت که تدارک نماید عرض
کردم جعلت فداك مگر ملائکه با اذن شما حرکت میکنند فرمود بخدائی که
آسمانها را بی ستون افراشته که هیچیک از ملائکه بی رخصت من از جای خود
حرکت نمیکنند و بدون اذن من نفسی جنبش نمی نماید مگر اینکه خداوند عالم
او را ببرق غضب خود میسوزاند و بعد از من حسن بعد از آن حسین بعد از او
اولاد نه گانه او چنین هستند و خضر نام ملک موکل بر قاف را که اصحاب رسانیدند
فرمود بر حائل است و عرض نمودیم که شما در روز با ما بودید که بکوه قاف تشریف

آورده بود بفرمود چشم خود را بپوشید چون چشم گشودیم خود را در مملکت
دیگر یافتیم گفتیم إنّ هذا لشیء عجاب فرمود که امر ملکوت در قبضهٔ اقتدار
من است بطوری که شما را طاقت اطلاع بر آن نیست و مع هذا انا عبد
مخلوق آکل و اشرب و انام و انکح مثل سایر الانام و اگر اندکی از آنچه من
میدانم بدانید دلهای شما طاقت و تاب آن نمی آرد و بدانید که اسم اعظم
حق تعالی هفتاد و سه حرف است و نزد آصف بن برخیا یک حرف بود از آن حروف
که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر نمود و نزد من
هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیب است که مخصوص ذات حق است
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس باد باذن آنحضرت ما را بباغی
رسانید سبز و خوش و خرم چون بهشت و در آنجا جوانی ما بین دو قبر بنماز
مشغول بود که آن جوان صالح پیغمبر بود و آن دو قبر از پدر و مادر او بود حضرت
صالح چون حضرت را دید بی تابانه بپیش حضرت دوید و سینهٔ حضرت را بوسید
با گریه و ناله و حضرت او را تسلی میداد. حسن علیه السلام سبب گریه او را پرسید
عرض نمود که پدر من هر روز وقت طلوع صبح نزد من می آمد و باهم نماز میکردیم
و باعث نشاط و رغبت من میبود در عبادت امروز ده روز بود که تشریف
نیاورده بود چون او را دیدم طاقتم بی تاب و قلبم اضطراب کردید گفتیم یا امیر
المؤمنین این عجب تر است ما هر روز صبح خدمت شما بسر میبریم چگونه بی خبر

از ما باینجاها تشریف می آورید پس فرمود میخواهید حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام
را زیارت کنید عرض کردیم بلی پس روان شد و ما در خدمتش بودیم تا رسیدیم
بر بستانی بی نظیر کأنّه جنّات تجری من تحتها الانهار نهرهای جاری
روان و مرغان خوش الحان و فواکه فراوان چون نظر آن مرغان بر جمال امیر
مؤمنان علیه السلام افتاد سوی آنحضرت پریدند و دور او را گرفته بپر میزدند
و باطراف و طواف مینمودند و نغمها میسرودند و جوانی خوش رو بر آن تخت خوابیده
و در میان آن بوستان تختی بود از فیروزه مکلل
و دستهای خود را بر سینه گذاشته و دو مار بر بالای سر و پایین پا او قرار گرفته
چون آن مارها آنجناب را دیدند در قدم مبارک او غلطیدند حضرت بمارها
خطاب نمود فرمود که این جوان سلیمان بن داود است و انگشتری را از انگشت
خود بیرون نموده در انگشت او کرده فرمود قم باذن الله الذی یحیی العظام
وهی رمیم فی الحال سلیمان برخواسته شهادت داد بتوحید خدا و نبوت
ختم انبیا و وصایت امیر و سرور و آنکه خداوند عالم این سلطنت را برای او از جهت
سؤال او از حق تعالی بمحبت علی و محبت اهل بیت طاهرین او داده و گفت که اگر
محبت ترا شفیع خود نمیساختم خلافت و دولت سلطنت و بزرگی را بمن
عطا نمیفرمود پس زمانی آن سرور نزد سلیمان علیه السلام نشست پس وداع نموده
برخواست و سلیمان علیه السلام بحال خود برگشت و آن دو مار که دو ملک
موکل بحفظ او بودند بحال خود برگشتند پس رسیدیم یا امیر المؤمنین شما را

علی با نچه در پس کوه قاف است بینا شد فرمود که خداوند عالم چهل عالم در عقب
کوه قاف آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیای شماست و علم من بما ورای کوه قاف
همچو علم من است بحال این دنیا و ما فیها و بعد از رسول صلی الله علیه وآله
منم حافظ و نگاه دارنده این علمها و همچنین بعد از من اولاد معصومین
من الی یوم القیمة وانا اعلم بطرق السموات من طرق الارض ونحن الاسم
المخزون المکنون ونحن اسماء الله الحسنی التی اذا سئل الله بها اجاب
ونحن الاسماء المکتوبة علی العرش ولاجلنا خلق الله السموات والارض
والجنة والنار ومنا تعلمت الملائکة التسبیح والتقدیس ونحن الکلمات
التی تلقاها ادم من ربه تا فرمود اتریدون ان اریکم عجبا فقلنا نعم
فرمود چشم بپوشید پس پوشیدیم چشم خود را و واکردیم پس شهری دیدیم
بسیار بزرگ بازارها و دکاکین و مردم که خلقت آنها بزرگ بود بدرازی
درخت خرما فرمود هم بقیة من عاد کفار لا یؤمنون بالله پس حضرت
تشریف برد پیش ایشان و ایشان را دعوت باسلام نمود قبول ننمودند خواستند
آنحضرت را بکشند آنجناب صیحه زد همگی یکنفر مردند بعد از آن عرض نمودیم
که دیگر زیاد از این باب مشاهده عجائب ندادیم ما را برگردانید بمدینه پس
آنجناب ابر را امر فرمود ما را بر داشتند در هوا بقدری که زمین را
مثل درهمی دیدیم پس نازل نمودند بمدینه فی اقل من طرفة عین در خانه

موذن اذان ظهر میگفت و ما وقت بلند شدن آفتاب رفته بودیم گفتیم
یا الله العجب ما در جبل قاف که پنجاه ساله راه است بودیم و این مسافتها را
نمودیم و در پنج ساعت برگشتیم فرمود اگر بخواهم شما را بسیر بدهم در دنیا تمامها
و در هفت آسمانها و برگردانم فی اقل من طرفة عین لفعلت بما عندی من
اسم الله الاعظم عرض نمودیم که تو والله یا امیر المؤمنین آیه عظمی و معجزه
باهره هستی بعد از ابن عم خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله انتهی
ملخص حدیث بساط کبیر است و حدیث بساط صغیر علیحده هم دارد که از باب
مثل مشهور مشتی نمونه خروار است ان صغیر نمونه این کبیر است و آن صغیر را
اهل سنت و جماعت از انس بن مالک روایت نموده اند که برای رسول الله صلی
الله علیه وآله بساطی از قبیله خندف آوردند فرمود یا انس ابسطه فبسطته
ثم قال لی ادع العشرة مراد عشره مبشره است پس امر نمود آنها را بجلوس
بالای بساط و امیر علیه السلام را بحضور خود طلبید و با او قدری نجوی نمود
وامر بسیر فرمود امیر علیه السلام هم آمده بالای بساط نشست از یکطرف بعد ذلک
فرمود ایتها الریح احملینا پس باد ما را برداشت و در جائی نازل نمود که
اصحاب الکهف والرقیم آنجا بودند در غاری همه رفتیم و با امر آنحضرت ما
هر یک بانفراد سلام نمودیم جواب نیامد بعد ذلک خود امیر علیه السلام ایشان را
سلام داد جواب رد نمودند که وعلیک السلام یا امیر المؤمنین و سید الوصیین

الی آخره حسن علیه السلام پرسید که چرا غیر از امیر المؤمنین علیه السلام سائرین را جواب
سلام ندادید گفتند ما غیر از وصی رسول صلی الله علیه و آله مأمور نیستیم که
کسی را جواب دهیم تا آخر انچه با تفصیل در آنجا و بعد از آن گذشته و از این دو حدیث
بساط صغیر و کبیر کمال دارا بودن امیر علیه السلام در عوالم کونیه الهیه ملحوظ
میشود عند اهل الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار **حدیث**
سی و نهم من ذکر فضیلة من فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر یعنی هر کس حدیثی ذکر
نماید از فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام در حالتیکه اقرار بان داشته باشد
خداوند عالم می بخشد از برای او گناهان گذشته و اینده او را و این حدیث
شریف را اخطب خوارزم که از اعاظم علماء عامه است روایت نموده از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله والفضل ما شهدت به الاعداء و تمامی حدیث
این است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی جعل لاخی علی بن
ابیطالب علیه السلام فضائل لا تحصی فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها
غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل
الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالسماع و من نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال علیه السلام النظر الی فضائل علی

عبادة و در حدیث دیگر النظر الی وجه علی عبادة و لا یقبل الله
تعالی ایمان عبد الا بولایته و البرائة من اعدائه و در روایت دیگر
که ذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام باعث عفو از گناهانی است که بزبان
بعمل آورده باشد بدانکه سائر فقرات حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه
عفو موعود در وقت ذکر فضیلت مخصوص گناهان صادره از زبان است
زیرا که چون فضیلت آنحضرت مطهر آن محل میشود که با آنجا جاری گردد پس وقتی
که از زبان ظهور نمود زبان را پاک میکند و وقتیکه از دست ظهور نمود
دست را پاک میکند و هکذا در نظر و سمع و غیر ذلک از جوارح و اعضا
و لکن الاشهر هو الروایة الاولی و معنی آن هم صحیح است بلا عیب و مراء
زیرا که در آن قیدی ذکر شده بلفظ مقرا بها و حاصل مقصود این است که
کسی که فضیلتی از فضائل آن امیر ابرار ذکر نماید بطور اقرار برای او ثمره مذکوره
حاصل خواهد شد و لا یخفی که ذکر فضیلت بطور اقرار کاشف میشود از
محبت باطنیه آنکس نسبت بآنحضرت و مذکور شد که حب علی حسنة لا یضر معها
سیئة و بغض علی کفر لا ینفع معه حسنة بعد از آنکه در قلب رئیس قوی
و جوارح است محبت امیر علیه السلام جاگیر شد از اعضاء و جوارح هر چه متعلق
بفضیلت آنحضرت طلوع و بروز نماید از آثار آن اصل اصیل و سنخ طیبت جلیل است
پس حقیقت آن محبت عقل و روح و نفس را پاک مینماید و آثار و ظهور آنش مظاهر

جوارح و اعضا را پاک میکند و توسل بان وجود پاک و جوهر تابناک مایهٔ
استجابت هر مقصود و موجب انجاح حصول هر مامول است دست در عروة
الوثقای محبت او زدن و بهر نحو توسل بانجناب نمودن سبب ظفر بمراد و موجب
نجات معاش و معاد است از عایشه روایت است که شبی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را در رخت خواب خود ندیدم برخواستم و جستجو نمودم
دیدم در گوشهٔ بام مناجات می نماید باین عبارت الهی اسئلک بحق خلیفتک
علی بن ابیطالب ان تغفر لامتی الهی انشدک باحب الناس الیک علی بن ابیطالب
ان ترحم عصاة امتی پس رفتم بعد از مناجات پیش آنحضرت و عرض نمودم یا
رسول الله الیس لله الملائکة المقربون الست انت سید المرسلین و خاتم
النبیین پس چرا علی را واسطهٔ شفاعت میکنید فرمود ای عایشه وقتیکه
بربام آمدم که عاصیان امت خود را دعا نمایم نظر بملک و ملکوت کردم و در جمیع
مقربان درگاه احدیت اطلاع یافتم و قدر و مرتبهٔ هر یک را نزد خداوند ملاحظه
نمودم منزلهٔ هیچیک را بالاتر و نزد احدی را بالاتر از مرتبهٔ علی نیافتم و الا خدا را
بعلی قسم نمیدادم و از عبدالله بن مسعود روایت است که داخل شدم پیش
رسول صلی الله علیه و آله و عرض نمودم که حق را بمن بنما تا برسم باو فرمود یا عبدالله
لج المخدع یعنی داخل شو باین خانه اندرونی پس داخل شدم دیدم علی بن ابیطالب
علیه السلام نماز میخواند و در رکوع و سجود خود میگوید اللهم بحق محمد عبدک

و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی پس بیرون آمدم که رسول الله صلی الله
علیه و آله را خبر بدهم پس شنیدم که در نماز در مناجات خود میگفت اللهم
بحق علی بن ابیطالب عبدک الا ما غفرت الخاطئین من امتی پس مرا اینبار حزن
بزرگ در گرفت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز خود را مختصر
نمود و بعد از اتمام فرمود یا ابن مسعود اکفراً بعد الایمان عرض نمودم
حاشا و کلا یا رسول الله ولکن دیدم علی را که بوساطت تو سؤال مینمود
از خدا و تو بوساطت علی و من متحیر هستم و نمیدانم که کدام یک از شما افضل
است پیش خدا فرمود بنشین یا ابن مسعود پس نشستم پیش او پس فرمود بدرستیکه
خداوند تعالی خلق نمود مرا و علی را از نور عظمت خود پیش از آنکه خلق را خلق نماید
بدو هزار سال وقتیکه هیچ تسبیح و تقدیس و تهلیلی نبود پس شق نمود نور
مرا و از آن خلق نمود آسمانها و زمینها را و من والله اجل هستم از آسمان و زمین
و فتق نمود نور علی را و خلق نمود از آن عرش و کرسی را و علی والله اجل است
از عرش و کرسی و فتق نمود نور حسن را و خلق نمود از آن لوح و قلم را و حسن
والله اجل است از لوح و قلم و فتق نمود نور حسین را و خلق نمود از او جنان
و حور عین را و حسین والله اجل است از جنان و الحور العین بعد از آن ظلمانی
شد مشارق و مغارب پس ملائکه شکایت نمودند بسوی خدا تعالی و در
خواست نمودند که این ظلمت را کشف نماید پس خداوند عالم تکلم نمود بکلمه

وخلق کرد از ان روحی بعد از ان تکلم نمود بکلمه وخلق نمود از ان نوری پس
پس ان نور را مرکب نمود با ان روح و او را قائم نمود پیش عرش پس مشارق
ومغارب نورانی شدند و ان فاطمه زهراء علیها السلام بود و از این جهه او را
زهراء نامیدند یا ابن مسعود وقتیکه قیامت میشود خداوند عالم میفرماید
بمن و علی که داخل کنید ببهشت هر که را بخواهید و داخل کنید بجهنم هر که را
بخواهید وذلک قوله تعالی اَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنیدٍ پس کافر کسیست
که انکار نموده نبوت مرا و عنید انکسی است که انکار نموده ولایت علی را و این
وجه تسمیه برای زهراء علیها السلام یک وجهی است از وجوه تسمیه انحضرت باین
اسم شریف و وجوه علیحده هم دارد که در کتاب لمعه بیضاء فی شرح خطبة الزهراء
علیها السلام که ان خطبه شریفه را در مقام تظلم و شکایت از غصب فدک
در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از راه احتجاج و اتمام حجت پیش جماعت
مهاجرین و انصار فرموده اند تفصیل داده و نوشته ام هر کس بخواهد انجا
رجوع نماید و در کتاب مجالس نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام که شخصی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود که فلان شخص از راه دریا
با مایه قلیلی تجارت چین رفته در اندک زمانی معاودت نموده و منافع بسیاری
اورده حضرت فرمود مال دنیا هر قدر زیادتر باشد بلای صاحبش بیشتر است
پس باید در نظر شما اهل دنیا را وقعی و عظمی نباشد و غبطه شما بر ایشان نباشد

مگر کسی که مال خود را در راه خدا بذل کند پس فرمود میخواهید شما را خبر
دهم از کسیکه مال کمتر و غنیمت او از همه بزرگتر است و انچه برای او مهیا شده
از مثوبات و خیرات در خزانه عرش رحمن محفوظ است صحابه عرض نمودند
بلی خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود نظر کنید باین شخص که می اید چون نظر
کردند دیدند مردی از انصار که لباس کهنه پوشیده می اید حضرت فرمود در این
روز انقدر خیرات و طاعات از این مرد بالا رفته که اگر بر همه اهل اسمانها و زمینها
قسمت شود کمتر حصه از ان مغفرت جمیع گناهان و واجب شدن دخول بهشت
خواهد شد عرض نمودند که چه عمل نموده فرمود از خودش بپرسید انصاری
گفت امروز عملی نکرده ام مگر اینکه از خانه بیرون امدم جهت حاجتی که داشتم چون
دیر شده بود گفتم احتمال دارد امروز ان حاجت براورده نشود از پی ان نروم
و او را بدل میکنم بنظر کردن بروی علی ابن ابیطالب علیه السلام زیرا که از پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیده ام که فرموده که نظر کردن بروی علی ابن ابیطالب علیه السلام عبادت
است چه عبادتی حضرت فرمود ای مرد وَاللهِ النَّظَرُ اِلی وَجْهِهِ عَلیٍّ عِبادَةٌ
وَاَیُّ عِبادَةٍ ای مرد انصاری وقتیکه ان حاجت دنیوی تو میسر نشد و او را بدل
کردی بنظر کردن بروی علی علیه السلام در حالتیکه دوستی او در دل تو جا کرده و از غایت
و اعتقاد بفضل او نموده این نظر کردن تو بروی علی علیه السلام بهتر است از برای تو
از اینکه جمیع دنیا از زر سرخ باشد و همه از تو باشد و همه را در راه خدا انفاق کنی

بدانکه در هر نفسی که در زمان راه رفتن بسوی علی کشیده شفاعت هزار نفر
در قیامت خواهی کرد پس بشفاعت تو حق تعالی چندین هزار نفر را از آتش
جهنم آزاد خواهد کرد انتهی پس عظمت و کبریای آنحضرت را که سلطنت کبری
داشتند در درگاه حضرت احدیت ملاحظه نمائید که از این حدیث شریف
چه مراتب عالیه برای آنحضرت والا منزلت خواهید فهمید ودر حدیث دیگر
شخصی از شیعیان در خدمت صادق علیه السلام از فقر خود شکایت نمود
آنحضرت غضبناک شده فرموده آیا کسی غنی تر از شیعه ما هست اگرچه هیچ مال
دنیا نداشته باشد وآیا کسی فقیرتر از دشمن ما هست اگرچه همه دنیا را داشته
باشد ودر احادیث معراج وارد است که وقتیکه آنحضرت بمقام قاب قوسین
او ادنی رسید ندائی شنید که یا احمد کرا دوست داری در زمین عرض
نمود خدایا هر کرا تو دوست داری وامر کنی بر دوست گرفتن او فرمود یا محمد
ترا امر مینمایم بر دوستی علی زیرا که من دوست میدارم علی را و هر که را که او را
دوست دارد وچون باسمان چهارم عود نمودم با جبرئیل ملاقات نمودم
واین سؤال وجواب را نقل نمودم جبرئیل گریست وگفت والذی بعثک بالحق
نبیا لو ان اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السموات والارض لما
خلق الله النار ودر حدیث دیگر که البته داخل بهشت میشود علی ودوستان
او ودوستان دوستان او ودشمنان دشمنان ایشان ودر حدیث دیگر دشمنان

علی البته بجهنم خواهند رفت اگرچه فرضاً همه انبیاء واولیا بوده باشند که
در اینصورت نعوذ بالله از مرتبه نبوت وولایت ساقط ومعزول خواهند بود
فانظر ماذا تری والسلام علی من اتبع الهدی

حدیث چهلم

لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب لما احصوا
فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی اگر جمیع اشجار باغات دنیا ومراد جمیع
درختهای دنیاست همگی قلمها بشوند ودریا یعنی دریای محیط که سایر
دریاها هم متصل باو هستند یا ظاهرا یا از جوف ارض باطنا ومراد جمیع
دریاهاست مرکب باشند وجمیع جن حساب کننده وجمیع طائفه بنی نوع
انسان نویسنده آن حسابها باشند نه نویسنده فضائل وفرق مابین دو
نویسنده بسیار است یعنی مثلا اگر جن بمقام حساب درآیند وبا آن سرعت
هوش وفطنت وجولان خیال وکیاست که دارند بخواهند بشمارند وبمقام
حساب بیند وعدد فضائل را بگویند وطائفه انسان هم آن عددها را بنویسند
هر آینه فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را نمیتوانند بشمارند ولفظ لما احصوا
فضائل علی علیه السلام دلیل است بر اینکه مراد از کتاب کاتبان حساب هستند
نه کاتبان اصل فضائل و علی الظاهر این مطلب در باطن تاویل است برای قول
خدا تعالی که فرموده قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا وآیه شریفه علیحده ولو ان ما فی

الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
ان الله عزیز حکیم و در اخبار بسیار وارد است که حضرت رسول مختار
صلی الله علیه و آله فرموده که در شب معراج در آسمان چهارم قطار
شتری دیدم پر بار متصل بهم مهر شده ایستادم و نگریستم که قطار تمام شود
جبرئیل گفت یا محمد چرا ایستادی من از اول عمر خود این قطار را دیده ام که
اول و آخر ندارد متصل میگذرد گفتم بار اینها چه چیز است گفت کتب و صحایف
مملوة از فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام گفتم عمر تو چه قدر است گفت در ساق
عرش ستاره ایست که در هر سی هزار سال یکمرتبه طلوع مینماید و من طلوع
آن ستاره را سی هزار مرتبه دیده ام و ظاهر است که از آن بارها هفتها و ماهها
و سالها بوده باشد و مراد از آن کتب فضائل صحائف لیل و نهار بوده باشد
که جمیع ازمنه پر است از فضائل آنحضرت و جمیع موجودات حادثه در صحائف لیالی
و ایام فضائل آن امام عالی مقام است که همه از فیض وجود او خلق شده اند
و میشوند و حاکم این همه موجودات همان وجود ذیجود است اسد الله که
وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد والله اعلم و هر چه از فضائل امیر علیه السلام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده یا در خارج از اول ظهور آنحضرت
در عالم شهود از حال انحمل و ما قبل آن و ما بعد آن الی الوفاة و ما بعد
الوفاة نمودار گردیده در جنب فضائل نامحصورش کمتر از ذره در جنب ذرات

قطرات دریای محیط والبحر یمده من بعده سبعة ابحر خواهد بود و در نظر
امثال ما ها بقدر کاهی نه در عالم ظاهر همین قدر که دوستان آنحضرت فضائل او را
پنهان نمودند و نتوانستند بگویند از جهة آنکه دشمنان او که مدتهای مدید در روی زمین
فرو گرفتند بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله از اول عهد خلافت خلفا
ثلاثه الی آخر خلفاء بنی امیه و بنی عباس و شیعه و شیعه آل عثمان و غیر عثمان
و دشمنان او از راه بخل و عداوت فضائل او را کتمان نمودند فظهر بین الکتمانین
ما ملاء الخافقین و واقدی که از علماء عامه است نقل میکند چنانچه مقدس
اردبیلی روایت نموده که رفتم پیش هرون الرشید و همه علماء بغداد حاضر
بودند هرون خطاب بشافعی نمود که یا بن عم چند حدیث در فضائل علی
بن ابیطالب علیه السلام از روات ثقات بتو رسیده گفت یا امیر المؤمنین از پانصد
زیاده است پس بجانب محمد بن اسحق ملتفت شده گفت تو چند حدیث در فضیلت
آنحضرت روایت میکنی گفت از هزار متجاوز است بعد از آن رو بطرف محمد بن
یوسف کرده گفت تو بگو گفت از تو و اصحاب تو خائف هستم گفت ایمن باش
گفت پانزده هزار حدیث مرسل و همین قدر مسند در نظر دارم پس متوجه من شده
پرسید که از تو هم بشنویم گفتم من نیز اگر زیاده از آنچه محمد بن یوسف گفت روایت
نکنم از آن کمتر نخواهد شد هرون گفت من خودم فضیلتی مشاهده نموده ام
و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی علیه السلام میخواهم بیان

کنم حضار را التماس اعلام نمودند هرون گفت یوسف بن حجاج که نایب من است در
دمشق مرا اعلام نمود که در دمشق خطیبی است که زبان بلغو و سب علی گشوده
و از منع من ممنوع نمیشود در باب او حکم شما چه چیز است من نوشتم او را مقید کرده
پیش من بفرست چون حاضر شد گفتم چرا علی را بد میگوئی گفت اجداد من
در دست او کشته شده اند من ترک سب او نخواهم کرد گفتم نمیدانی که علی هر کرا
کشته بامر خدا و رسول صلی الله علیه و آله کشته توبه بکن و الا ترا بعقوبت میکشم
گفت هر چه خواهی بکن پس فرمودم او را در حضور من صد تازیانه زدند و در حجره گرد
کردند بقصد آنکه فردا او را عقوبتی دیگر نمایم و در فکر بودم که او را چه سیاست
نمایم شب در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا صلی الله
علیه و آله و امیر المومنین علیه السلم و جبرئیل نازل شدند و با جبرئیل جامی بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را گفت جام را بعلی علیه السلم بده
و شیعیان او را اذن کن پس جبرئیل جام را بعلی داد و باواز بلند ندا نمود که ای
شیعیان علی و آل علی بیائید پس خلقی بسیار آمدند و از غلامان و مقربان من
چهل کس که همه را می شناسم حاضر شدند و علی علیه السلم از آن جام همه را آب داد
پس بجاد می امر نمود که دمشقی را بیار چون آوردند او را گفت یا رسول الله این
مرد نمیپرسید که چرا مرا دشنام میدهد رسول صلی الله علیه و آله از او پرسید
که علی را سب میگوئی گفت بلی گفت الهی او را مسخ گردان و انتقام علی را از او بکش

و بعذاب الیمش گرفتار کن و متوجه آسمان شدند و من ترسان و لرزان از خواب
بیدار شدم غلام را گفتم دمشقی را بیاور نجار و در که غیر از سگی در آن حجره
کسی نیست گفتم سگ را بیاور چون آوردند آن دمشقی بصورت سگی شده بود
که گوش و بحال خود بود و آب از چشمش میریخت و بسر اشاره میکرد که گویا عذر
میخواست نفرمودم تا باز بهمانخانه بردند و اکنون در آنجاست پس بالتماس بعضی
آن سگ را حاضر نمودند گوشش چون گوش آدمی بود و باقی اعضا او چون اعضا
سگ بود و زبان میخواهید و چون عذرخواه لب میجنبانید شافعی گفت این
مسخ است و ما ایمن نیستیم که عقوبتی باو برسد بفرما تا او را ببرند بهمانخانه اش
برند لحدیث نگذشت که صدای هولناک عظیمی شنیدیم چون تفحص کردیم صاعقه
بام را سوراخ کرده سگ را سوخته بودند هرون گفت گواه باشید که من
از زجر و قتل و تعدی بر علویان توبه کرده ام و از کرده و گذشته پشیمانم و دیگران
نیز زبان بتوبه و انابه برگشودند و در کتاب مناقب ابن شهر اشوب از طرق عامه
روایت نموده از راوی متنی که در مسجد بنی امیه با جمعی نشسته بودیم که محمد بن
سفیان خطیب دمشقی همراه جماعتی بمسجد داخل شد بعد از ساعتی دو چشمش
کور دستش را گرفته بودند بیرون آمد گفتند این را ناگاه بالای منبر در وقت
بالا رفتن میگفت هر کس علی را سب نماید من او را سب مینمایم اگر چه در چشم
من باشد همان ساعت دو چشمش درد گرفته از منبر پائین آمد و فی الحال کور شد

ومردم براو لعنت مینمودند حالا او وانجانه اش میبرند ونیز در مناقب ابن
شهرآشوب از سعید بن جبیر روایت نموده که پیش ابن عباس رفتم گفتم میخواهم
که سؤال کنم از شما از حال علی بن ابیطالب علیه السلام واختلاف مردمان در باب
او وافراط وتفریطی که در شان او واقع گشت ابن عباس گفت آمده سؤال کنی
از حال بهترین خلق الله در امت محمد صلی الله علیه وآله آمده که سؤال کنی از حال
شخصی که او را هزار منقبت در یک شب حاصل شد که آن شب قربه است
آمده که سؤال کنی از وصی رسول الله صلی الله علیه وآله ووزیر وخلیفه او
وصاحب حوض او وصاحب لوای او وصاحب شفاعت در روز قیامت
والذی نفس ابن عباس بیده اگر دریاهای دنیا مداد ودرختهای کل
دنیا قلم گردد وجمیع جن وانس نویسنده باشند از روزی که خدا دنیا
آفریده الی آخر دنیا مناقب وفضائل آن سرور را نمیتوانند بنویسند وچون
پرسیدی یکی را از آنچه دیده ام از برای تو نقل نمایم چون حق تعالی مکه معظمه
را بجهت رسول خود فتح نمود بیرون آمدیم هزار مرد بودیم وچون شام شد
عدد مردان بده هزار رسید وچون صبح شد رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که مهیای جدال طائفه بنی هوازن شوید وچون وقت برآمدن آفتاب
شد خطاب بعلی علیه السلام نمود که یا علی قم وانظر کرامتک علی الله عز وجل
کلم الشمس اذا طلعت والله ای سعید که من حسد نبردم بر احدی در هیچ وقت

مگر درآنروز بعلی بن ابیطالب علیه السلام وبفضل برادر خود گفتم برخیز تا ببینیم که
چگونه علی با آفتاب بحرف خواهد زد وچون رفتیم وآفتاب برآمد دیدیم که علی
علیه السلام برخواست وروبافتاب کرده گفت السلام علیک ایها العبد
الدائب فی طاعة ربه آفتاب بزبان فصیح جواب گفت که السلام علیک
یا اخا رسول الله ووصیه وحجة الله علی خلقه پس علی علیه السلام بسجده شکر
افتاد وسجده طولانی نموده میگریست تا رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد
سراو را از زمین برداشت ودست بروی مبارک او میمالید ومیگفت قم
یا حبیبی فقد ابکیت اهل السماء من بکائک باهی الله عز وجل بک حملة عرشه
ودر حدیث دیگر از کتاب بحار مروی است که در مدینه شبی حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بامیر علیه السلام گفت وقتیکه صبح شود برو وبسمت بقیع رود
جای بلندی بایست ووقت طلوع آفتاب سلام کن براو که خدا امر نموده که
جواب ترا بدهد پس وقت صبح امیر علیه السلام بیرون آمد وابوبکر وعمر وجمعی دیگر
از مهاجرین وانصار با او بودند بقدر دمی بود انحضرت بافتاب سلام نمود پس آفتاب
جواب سلام داد که وعلیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو
بکل شیء علیم پس وقتیکه در نظر بود وجماعت مهاجر وانصار این را شنیدند
ساعتی مدهوش شدند بعد از آن بحال آمدند ومراجعت نمودند پیش رسول
صلی الله علیه وآله وگفتند تو میفرمودی که علی علیه السلام بشر است وحالا آفتاب

با صفات خداوندی او را جواب داد وچنین چنان گفت حضرت جهت دفع
وحشت ایشان بقدر عقول وافهام ایشان جواب مسکتی فرمود که علی
اول من امن بی واخر الناس عهدا بی یغسلنی ویکفننی ویدخلنی قبری
وظهر علی کله له وبطن سری کله وهو العالم بالحلال والحرام والفرائض
والسنن والاحکام واین است مراد افتاب از ان اسماء پس برخواستند
وگفتند لقد اوقعنا محمد فی طخیاء بدانکه اگر روزهم رفته اطراف وجوانب
فضائل وعجائب متعلقه بانحضرت را کسی ملاحظه نماید خواهد دانست که
انحضرت والاجناب چه نوع نسخه عجب عجاب بوده است وهست وخواهد گفت
فیک یا اعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا انت حیرت ذوی اللب
وبلبلت العقولا کلما اقدم فیک العقل شبرا فر میلا خابطا فی طرق العمیا
لا یهدی سبیلا حکایت رد شمس دو دفعه برای انحضرت تازه در مدینه
واقع شد وقتی که سر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در دامن امیر علیه السلام خوابیده
بود افتاب غروب کرد امیر علیه السلام جهت احترام سر انحضرت را بزمین نگذاشت
وبیدار نکرد تا خود حضرت بیدار شد فرمود یا علی افتاب را امر کن برگردد
ونماز خود را بوقت بخوان پس امر کرد افتاب با صدای عجیبی برگشت بوقت زوال
وبعد از نماز امیر علیه السلام دفعه غروب نمود وتازه در کوفه وقت مراجعت از نهروان
چون بر میگویند وقتیکه بزمین بابل رسیدیم وقت نماز شد فرمود ایها الناس

هذه ارض ملعونة قد خسف بها مرتین وهی احدی المؤتفکات واین
اول زمینی است که در انجا عبادت اوثان شده است ولا ینبغی لنبی او وصی
نبی ان یصلی فیها پس انجناب استر خود را راند ما هم راندیم تا افتاب غروب
نمود بعد از انکه از زمین بابل بیرون رفتیم وافتاب غروب نموده بود پس
لب مبارک خود را حرکت داد افتاب برگشت وحضرت نماز خود را خواندند
بعد از ان دفعه غروب نمود ودر اینباب گفته اند یحب علی علا معشر
وقالوا مقالا لا یبر ولا یبلی فخم فی مدحه انزلت وردت له الشمس فی بابل
ودر فقره زیارت امیر علیه السلام یا من ردت له الشمس مرتین فسامی شمعون
الصفا که از برای شمعون یکدفعه رد شمس شده بود ودر فقره رد شمس ما انحضرت
اشاره نموده ابن ابی الحدید در قصائد علویات که گفته یا من له ردت ذکاء
ولم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع وهمچنین اطاعت حیوانات ونباتات وجمادات
بانحضرت وتکلمات وعرائض انها ودادرسی امیر علیه السلام باموراتها ودادخواهی
ایشان وغیر ذلک چنانچه از منقذ اسدی مرویست که شب نیمه شعبان
با امیر علیه السلام در اثنای راهی بودیم انحضرت در جائی از استر پایین امد جهة
وضوء ومن عنان استر را داشتم ناگاه استر رم کرد ومضطرب شد ملاحظه
نمودیم شیری را بسمت ما می امد حضرت ذو الفقار را برداشته گامی چند
پیش رفت ونعره زد شیر چون صدای انحضرت را شنید مانند گناهکاران پیش امد

سر افکنده آنحضرت موی گردنش را گرفت و فرمود الا تعلم انی اسد الله و ابو
الاشبال آیا قصد اسیر من کرده ای شیر بزبان فصیح عرض نمود یا امیر المؤمنین
یا خیر الوصیین یا وارث علم النبیین هفت روز است که گرسنه بودم سیاهی
شما را از دور در نزدیکی ملاحظه نمودم آمدم برای طعمه و لکن برای ما وحوش و سباع
گوشت دوستان و عترت ترا خداوند عالم حرام نموده لکن دیشبا گرسنه هستم
حضرت فرمود اللهم اشبعه برزق بمحمد و آله در حال چیزی حاصل و موجود
شد آن شیر خورد و مسکن آن شیر که خود ذکر نمود در کنار رود نیل بود و گفت
که از آنجا این بیابان دور و دراز را بجهة زیارت تو پیموده ام و اینجا آمده ام و الآن
یا امیر المؤمنین بقادسیه میروم و سنان بن وائل را که از دشمنان تو در جنگ
صفین فرار نموده او را برایم و قوت خود نمایم حضرت اذن داد و مرخص شد
من تعجب نمودم حضرت فرمود چه تعجب مینمائی اگر فضائل مرا بیشتر ببینید چنانچه
هست هر آینه بضلالت خواهید افتاد بعد ذلک روانه شدیم و در خدمت
آنحضرت بقادسیه رسیدیم ناگاه غوغا بود که شیری سنان بن وائل را دریده
و نزدیک آن رفتند بعد از ساعتی کله سر و ساقهای پا و بعض استخوانهای او را
من آنچه از شیر شنیده بودم بمردم نقل کردم تعجب نمودند و دویدند بسوی آنحضرت
و خاک قدم مبارک آنحضرت را میبوسیدند و بر چهره میمالیدند پس حضرت
در آنجا خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند درود حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود ما را دوست ندارد مردی که داخل در دوزخ شود و دشمن ما داخل
نمیشود به بهشت و من قسیم جنت و نارم جماعتی را بطرف راست میفرستم
که جنت است و آنها دوستان من هستند و طایفه را بطرف چپ که جهنم
است و آنها دشمنان من هستند و اقول لجهنم هذا لی و هذا لک و شیعیان
من مثل برق خاطف و رعد عاصف و مرغ پرنده و اسب دونده از پل صراط
خواهند گذشت پس همه مردم گفتند الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر من خلقه و حضرت فرمود الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا
لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا
بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله
ذو فضل عظیم و این آیه شریفه در خصوص آنحضرت و بیان شان او نازل
شده است و در کتاب عوالم نقل نموده که جویریه عازم سفری بود مشرف
بخدمت امیر علیه السلام شد حضرت فرمود که ای جویریه زود است که در بین راه
شیری رو بتو می آید که ترا بدرد چون چنین شود سلام مرا باو برسان و بگو
که امیر المؤمنین علیه السلام ترا امان داده است و چون جویریه بیرون رفت و وقت
رسیدن شیر بود فرمایش آنحضرت را باو تقریر نمود شیر سر بزیر انداخته برگشت
و پنج نوبت همهمه نمود و در نیزار یعنی نیستان غائب شد بعد از مراجعت
که کیفیت حالت را تقریر نمود حضرت فرمود که در همهمه خود میگفت که وصی

محمد را از من سلام برسان وحارث نقل مینماید که در خدمت امیر علیه السلام بودیم
در کناسه کوفه ناگاه شیری از بیابان آمد پس ما از اطراف آنحضرت متفرق شدیم
شیر آمده پیش روی آنحضرت ایستاد و دستهای خود را بر گوش خود گذاشت
وایستاد پس حضرت فرمود برگرد باذن الله و بعد از امروز داخل مدینه نشوی
ابلاغ کن سباع را از من ونیز وقتی شیری داخل کوفه شد و گفت مرا رهنمائی
نمائید بامیر المؤمنین علیه السلام راه نمودند وقتیکه بخدمت آنحضرت رسید
عاجزانه پیش آنجناب تذلل مینمود وحضرت دست مبارک بر پشت او میمالیدند
پس فرمود بیرون رو شیر سر بزیر انداخته بیرون رفت ونیز از جویریه مروی است
که در خدمت امیر علیه السلام بودیم که در ما بر نشسته افتاد ناگاه شیری با بچه‌ها پیش
ظاهر شد من خواستم فرار نمایم فرمود الی این یا جویریه اقدم انما هو
کلب الله بعد فرمود وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها شیر پیش آنحضرت
علیه السلام آمد و تذلل مینمود ومیگفت السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة
الله وبرکاته آنجناب فرمود وعلیک السلام یا ابا الحارث ما تسبیحک
عرض کرد که میگویم سبحان من البسنی المهابة وقذف فی قلوب عباده منی
المخافة ووقتی دیگر شیری بخدمت حضرت آمد و تذلل مینمود و تکلم میکرد
بچیزی بعد از آن شخصی سؤال نمود که چه میگفت حضرت فرمود انه کان یشکو
الحبل یعنی از درد دندان شکایت مینمود بعد از آن فرمود ودعی لی وقال اللهم سلط

اللهم احدا منها علی اولیائک وشیری در راه طائف نظر بر ابوطالب علیه السلام
نموده پیش او آمده اظهار تذلل ومسکنت مینمود ابوطالب او را قسم داد
بحق خدا که بیان نماید سر این تذلل را شیر بسخن درآمده گفت تو پدر
شیر خدا و یاری کننده پیغمبر خدا وما را لابد است که تذلل نمائیم بشما وهمگنان
سائر درندگان از ابوطالب میگریختند ونیز مروی است که یهودی در مدینه
سر راه اصحاب خانه داشت ودر آنخانه سگی بود یکنفر از اصحاب رسول صلی الله
علیه وآله را گرفته جامه او را درید و زخم زده او را مشغول ساخت تا نماز صبح
او از جماعت رسول الله صلی الله علیه وآله فوت شد و کسی دیگر را از اصحاب
هم قبل از این مقدمه همینطور نموده بود حضرت از آن شخص سبب تاخیر را
سؤال فرمود کیفیت را عرض نمود آنحضرت با اصحاب بدر خانه یهودی آمده
دق الباب فرمود یهودی بیرون آمد چون حضرت را دید از راه اعتذار
عرض نمود که اگر خدمتی بمن متعلق بود میبایست احضار میفرمود پس حضرت
فرمود که تو چرا این کلب عقور را در خانه نگاه داشته که اصحاب مرا اذیت نمود
مانع از حضور نماز جماعت میشود این سگ عقور را باید کشت در اینحال خشیم
آن سگ بحضرت افتاد فرمایش آنحضرت را شنود پیش آمده بزبان فصیح عرض نمود
السلام علیک یا رسول الله من فلان وفلان را از اینجهة زخمدار نمودم که
اینها منافق هستند ودر خانه خود شان ابن عم ترا ناسزا میگویند واگر

چنان نبود ندای ذریت من با ایشان نمیرسید که حضرت آن سگ را عفو فرموده
سفارش او را بصاحبش نمود که از او توجه نماید خواست که برگردد یهودی
عرض نمود که در صورتیکه سگ من شهادت برسالت تو بدهد من کمتر از سگ
هستم اگر گواهی برسالت تو ندهم اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک
رسول الله الی آخره و از عمار یاسر مرویست که در بعضی از راهها مدینه
گرگی بخدمت آنحضرت رسید که سر او شکسته و بدنش مجروح و با سرعت تمام بخدمت
امیر و حسنین علیهم السلام رسیده و روی بر زمین می سود امیر علیه السلام عرض نمود
اللهم اطلق لسان هذا الذئب فیکلمنی پس گرگ بزبان فصیح عرض نمود السلام علیک
یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و علیک السلام یا ذئب من این اقبلت و این
ترید گفت از بلده فجار کفره بر بلده انبیاء بررة برای اینکه دوباره بر بیعت تو
داخل شوم امیر علیه السلام فرمود که با شما با من بیعت کرده اید عرض کرد بلی وقتی
صدائی از آسمان بما رسید که جمع شوید ایها الذؤبان پس ما جمع شدیم
در زمین مرتفعی از بلاد بنی اسرائیل و علمهای سفید و سبز در آنجا نصب بود
و منبری از زر سرخ موجود جبرئیل بالای آن منبر خطبه بلیغه انشاء نمود و بطوری
که دلها از او ترسان و چشمها از او گریان شد بعد گفت یا معشر الوحوش
خداوند عالم محمد را خلیفه نمود بر بندگان خود و بعد از آن علی را پس با او بیعت
کنید گفتیم سمعنا و اطعنا حضرت فرمود ویلک کانک من الجن قال لا و لا من

الانس بلکه من گرگ شیرنهم از شیعه تو و جدم گرگ یوسف علیه السلام بود که او را
یعقوب او را متهم بخوردن یوسف نموده بود مقدس اردبیلی ره از بعض خصائص
الائمه علم الهدی ره نقل نموده که در عهد خلیفه ثانی مردی از دربایجانی چند
شتری داشت یاغی شدند و سر بصحرا نهادند شکایت پیش عمر خلیفه برد او
هم بر کاغذی نوشت که من عمر امیر المؤمنین الی مردة الجن والشیاطین ان
تذللوا هذه المواشی لصاحبها که بر دارند و شترها ایشان دهد تا رام
و ذلول شوند چون آن مرد چنین کرد آن شتران بجز دیدن آن کاغذ بیشتر بخشم
آن مرد و نزدیک بود که از برکت حکم خلیفه او را بکشند بهزار مشقت از معرکه رهائی یافته
پیش خلیفه آمد و واقعه تقریر نمود خلیفه فرمود این مرد دروغگوست او را از
مجلس و مسجد بیرون کنید آن مرد بدلالت بعض اصحاب پیش امیر علیه السلام
رسید و حالت خود را عرض نمود آنحضرت فرمود برو این دعا را بآنها بخوان
اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم
علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی الغالب
القاهر چون چنین کرد و اسم آنحضرت را برد شتران یک یک آمده مثل بنده
مطیع و رام و آرام میشدند و آنحضرت فرمود که هر که را از جانب اهل یا مال یا
اولاد صعوبتی رو نماید یا کار مشکلی پیش آید باین دعا توسل جوید خداوند
عالم آن مشکل او را کفایت میفرماید و نیز در تفسیر امام علیه السلام مرویست

که وقتی یهود مناظره نمودند با امیر المؤمنین علیه السلام در نبوت رسول صلی
الله علیه و آله آنحضرت بشتران آن یهود خطاب فرمود که ایتها الجمال اشهدی
لمحمد صلی الله علیه و آله و وصیه پس همگی ناطق شدند بشهادت توحید
الهی و نبوت و رسالت پناهی و وصایت امیر علیه السلام و همچنین جامهای ایشان
هم همین شهادت را دادند پس بعضی از آن یهودان ایمان آوردند و برخی
با نکار خود باقی ماندند و این آیه شریفه نازل شد که الم ذلک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین و روزی امیر علیه السلام شنید مرد و زنی
در سر شتری نزاع داشتند مرد میگفت از من است و زن میگفت از من آن امیر
ابو ذر و الغفاری را احضار فرموده بعمار گفت برو و مرد را بگو که شتر را بزن
واگذارد و او را ظلم روا ندارد آن مرد بعد از تبلیغ عمار حکم آنجناب را گفت که
علی برود دست خود را از خون مسلمانان که در بصره کشته است بشوید شتر
مال من است و نخواهم داد همانحال آن جناب خود غضبناک بیرون آمد و با مرد
گفت که شتر را بضعیفه واگذار گفت نمیدهم مگر مرد صادقی شهادت بدهد
بحقیت آن زن حضرت بآن شتر فرمود که ای شتر تو مال کیستی گفت من ده سال است
مال این زن هستم حضرت شتر را گرفته بزن لطف فرمود و آن مرد را با ذو الفقار دو
سر دو نیمه نمود و از سلمان فارسی روایت است که روزی اعرابی ناقه سواره
وارد حضور حضرت گردید گفت کیست از شما محمد صلی الله علیه و آله اشاره بسمت

آنحضرت نمودند گفت یا محمد خبر ده مرا از آنچه در شکم ناقه من است تا حقیقت پیغمبری
تو بمن ثابت شود ایمان بیاورم آنحضرت متوجه سمت امیر علیه السلام شده
فرمود یا علی کفایت امر اعرابی را بکن امیر علیه السلام زمام ناقه را گرفته گفت اللهم
انی اسئلک بحق محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و باسمائک
الحسنی و بکلماتک التامات لما انطقت الناقة حتی تخبر بما فی بطنها
ناگاه ناقه عرض نمود یا امیر المؤمنین این مرد مرا سوار شد و بدیدن پسر عم خود
میرفت در راه با من جمع شد و من از او حامله ام اعرابی همانحال ایمان آورد و شهادت
بتوحید و رسالت داد و اسلام او نیکو گردید راوندی گفته که عادت جاری
نیست که ناقه از انسان حمل بردارد لکن در اینجا قلب عادت شده از جهة دلالت
بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله یا مراد از حمل بقاء نطفه آن مرد است در رحم
ناقه بر هیئت خود که علقه نبوده باشد از جهة دلالت مذکوره و از حادث اعجوبه
مرویست که روزی امیر علیه السلام در مسجد کوفه بالای منبر خطبه ادا میفرمود
که ناگاه نظر بزاویه مسجد نموده فرمود ای قنبر برو و بنزد من آن چیزی را که در آن زاویه
است قنبر او را حاضر نمود و او ماری بود خوش خط و خال پس آن مار در خدمت
آنحضرت باهستگی عرض مطلب نمود و بعد از آن مرخص گردیده مراجعت نمود
مردم تعجب نمودند حضرت فرمود آن ماری است که در خدمت رسول صلی الله
علیه و آله بیعت نموده بفرمان و اطاعت ما لکن بعضی از شما اطاعت ما را ندید

و بعضی ندارند و نیز روزی آنحضرت در جامع کوفه بود مردی از پیش روی آنحضرت
بجهة وضوء متوجه رحبه گردید ناگاه افعی پیدا شد آنمرد فرار نمود آمد بخدمت
آنجناب عرض نمود آنحضرت بدر سوراخ افعی آمده با عصا اشاره نمود که بیرون
بیا افعی بیرون آمد و با آنحضرت تکلم نمود حضرت بان اعرابی فرمود که تو مرا از
خلفاء دانسته بودی عرض کرد بلی فرمود توبه بکن آنمرد توبه نمود و شیعه شد
و امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت حسین علیه السلام روایت فرموده که
در صفا دراجی پیش امیر علیه السلام آمده سلام نمود حضرت جواب سلام فرمود
دراج عرض کرد یا ولی الله چهارصد سال است که درین مکان بر تسبیح و تهلیل
حق تعالی مشغولم فرمود که درین مکان طعام و شراب تو چه چیز است که اینقدر
زندگانی نموده گفت ای مولای من بحق خالقم که هر وقت گرسنه میشوم شیعیان شما را
دعا میکنم و هر وقت تشنه میشوم دشمنان شما را نفرین میکنم دفع جوع و عطش
من میشود و این دو بیت را خواند ایها السائل عمادی و بنجم العلی انما
استنجرت عنه واضح الامر جلی خیر خلق الله من بعد النبیین علی و بفاز المولی
و بر ضل الغوی و نیز عمار یاسر و جابر انصاری با آنحضرت براهی میرفتند آنحضرت
نظر باسمان کرده تبسم فرمود و گفت احسنت ایها الطیر فی صفرت بفضیلة عرض
کردند کدام مرغ است این فرمود مرغی است در هوا آیا میخواهید کلام او را
بشنوید و او را ببینید عرض نمودند بلی پس نظر بسمت آسمان فرموده آهسته

دعائی

دعائی فرمود ناگاه مرغی از هوا نزول نمود و بر روی دست آنحضرت قرار گرفت
آنحضرت دست بر پشت آن مرغ مالیده فرمود که ناطق شو باذن الله که منم علی
ابن ابیطالب علیه السلام پس با زبان فصیح عرض نمود السلام علیک یا امیر
المؤمنین و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام داده فرمود طعام و شراب
تو از کجاست در این بیابان خالی گفت وقتیکه گرسنه میشوم ذکر ولایت
شما اهلبیت مینمایم و سیر میشوم و وقتیکه تشنه میشوم تبری از دشمنان
شما مینمایم حضرت فرمود بورک فیک بورک فیک پس مرغ پرواز
نمود و رفت و این مثل قول خداوند عالم است حکایة عن سلیمان ع
یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و نیز وقتی جماعتی از مرغابیان که در هوا
بالای سر منبر امیرالمؤمنان علیه السلام پرواز نموده باواز بلند بانگ میکردند فرمود
اینها سلام مینمایند بر من و شما چون منافقان این را شنیدند با یکدیگر گفتگوی
انکار این فرمایش را میکردند آنحضرت بقنبر فرمود که ندا کن باواز بلند ایتها
الاوز اجیبوا امیر المؤمنین و اخا رسول رب العالمین چون قنبر این طور
ندا نمود ناگاه مرغابیان همه جمع شده بالهای خود را بالای سر حضرت پهن نمودند
حضرت بقنبر فرمود که بگو پائین بیائید پائین آمدند و همه در صحن مسجد پیش روی
حضرت ایستادند و حضرت با ایشان تکلم نمود باز با اینکه ما نمیفهمیدیم و ایشان
گردنها خود را بسوی آنحضرت میکشیدند و صدا مینمودند فرمود با ایشان

که ناطق نمودند

که ناطق شوید همه بزبان فصیح گفتند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ خَلیفَةَ
رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ و این مثل قوله تعالی است یا جِبالُ اَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ
و حکایت فرمودن آنحضرت در مسجد کوفه بجام مرصد فیه صدقیه بتفصیلی که
گذشت و غیر ذلک از اینمقولها بسیار وارد است و در راه نهروان ماهی
دجله را ندا فرمود یا میمونه این الشر بعشر آن ماهی سر از آب بیرون آورده گفت
کسیکه اسم مرا در میان آب میداند شرعیرا مخفی نماند و وقتی جماعتی
یهودان بحضرت امیر مؤمنان عرض نمودند که تو گمان میکنی که جری از ما یهودان
بوده بعد از آن مسخ گردیده فرمود آری چنین است بعد از آن دست مبارک
دراز کرده عودی از زمین برداشت و او را شق نموده چیزی بر او خواند و بفرات
انداخت ناگاه جریان آن معبر روی همه بکریخته و جمعیت نموده باواز بلند
خطاب بانحضرت نموده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین ما طائفه از بنی
اسرائیل بودیم ولایت شما را بما عرض نمودند و تکلیف کردند امتناع نمودیم
از آنجهة بعقوبت مسخ گرفتار شدیم الی غیر ذلک از اخبار و آثار بسیار که دلالت
میکنند بر اخبار آنحضرت از زبان مرغان و ماهیان و سائر انواع حیوانات و مکالمه
با ایشان و امر و نهی در امور ایشان و همچنین در خصوص طوائف جن و ملائکه
و غیرها و احیاء موتی از انبیاء سلف و غیرهم و تصرف در جمیع عوالم اجسام
و ارواح و نفوس و عقول و غیب و شهود بمجرد اشاره بلکه بمجرد مشیت و اراده

که مظهر قدرت کلیه الهیه بوده هر چه را میخواست بمجرد مشیت بدون تأنی
و مهلت احداث میفرمود و هیچ چیز از عوالم کون و مکان از دائره اراده آنحضرت
بیرون نمیتوانست نمود و کانَ اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ
و اینهمه معجزات و خوارق عادات که از آن مفخر کائنات طلوع مینمود نقلی بود
اگر مشیت آن وجود مسعود علاقه میگرفت هر دم هزار هزار از این غرائب آثار
ابراز و اظهار میفرمود و از جمله معجزات صادره از آن جناب مستطاب متعلق
ببعض مقامات مسطور آن است که مقدس اردبیلی ره و غیره از ابن عباس
روایت نموده اند که در خدمت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله روزی در مسجد مدینه
نشسته بودیم ناگاه غوغائی بلند شد و چهل مرد مکمل و مسلح با کمال شوکت
و عظمت و کلاههای دراز مکلل بزر و جواهر داخل شدند و مقدم ایشان جوانی
خوشرو و خوش بیان و فصیح اللسان فریاد میکرد اَلْبِدارَ اَلْبِدارَ اِلی مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ
فِی الْاَقْطارِ حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آله حذیفه را برای حاضر نمودن امیر ابرار
فرستاد که کاشِفُ الْکُرُوبِ وَ عَلّامُ الْغُیُوبِ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِب را حاضر کن چون
حذیفه بخدمت امیر علیه السلم رسید آنجناب سبقت بخطاب نموده فرمود بمهمی آمده
که مرا خبر دهی از قومی که علم باحوال ایشان دارم از روزی که خلق شده اند
که پی آن آمده اند پس در خدمت امیر علیه السلم بمسجد آمدیم مردم چون آنحضرت را
دیدند برخواستند و تعظیم نمودند آنجوان گفت کدام است از شما شکننده بتان

ومعدن صبر وایمان وتحمل کننده بر طعن وضرب در میدان وکشنده ابطال
وشجعان وبسیاری از اوصاف آنحضرت را شمرده وتعداد نمود حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا علی حاجت این پسر را که از روی صدق
ویقین وصف تو امیکند بر آور وامیر علیه السلم فرمود که ای پسر نزد من آی
تا حاجت ترا بر آورم تا مسلمانان بدانند که منم سفینه نجات وبر آورنده
حاجات ووصی نبی عظیم وصراط مستقیم پس گفت مرا برادری بود
حریص بر صید وشکار وبی صبر وبی قرار روزی در صحرای کاو وحشی
دویده ویکی را تیر زده مقارن آنحال نصف بدنش مفلوج وزبانش لال
وساکت از قیل وقال وعشیره من هفتاد هزار کس هستند با اسبان
رهوار وبکرم وجود معروف در اقطار واز بقایای قوم عاد هستند
اگر این برادرم را علاج نمائی همه ایمان می آوریم ومطیع ومنقاد شما میشویم
امیر علیه السلم فرمود ای عجاج بن جلاجل ابن فلان بن فلان تا هفت پشت
آنجوان کجاست برادرت چون آنجوان نسب خود را شنید تعجب نمود گفت
در هودجی است میاورند وحالا میرسند چون رسیدند امیر علیه السلم
نگاه کرد بمحمل وچون آنجوان مفلوج آنحضرت را دید گریست وعرض نمود
که الیکم المشتکی والملتجی یا اهل مدینة المصطفی حضرت اورا دلداری
فرمود بعد از آن امر کرد منادی در کوچهای مدینه ندا نمود که مردم بعد از عصر

در بقیع جمع شوند آنحضرت هم با ذو الفقار حاضر شد تا قریب غروب کردند دیدیم
دو قطعه آتش از دور پیدا شد یکی بزرگتر از دیگری چون نزدیک شدند امیر
علیه السلم داخل توی آن آتش کبیر شد واین دو آتش مثل دو لشکر جنگی بیکدیگر
بر خوردند وهای وهوی ودود وصاعقه از آنها پیدا میشد مردم از حیات
امیر علیه السلم مایوس شدند ومنافقان هلاک امیر علیه السلم را یقین نمودند
ناگاه آتشها فرونشست ودود ورعد وبرق بر طرف شد ناگاه شاه ولایت
نمودار وسری در دست آنحضرت آشکار که طول آن یازده انگشت وچشمی
در میان پیشانی وامیر علیه السلم موی آن سر را گرفته وآن مو مثل موی سباع
بود پس نزد آن جوان آمد آن جوان صحیح وسالم برخواست ودست وپای
آنحضرت را بوسید پس همگی مسلمان شدند وامیر علیه السلم فرمود که این سر
عمرو بن حنبل بن لاقیس لعین است رئیس دوازده هزار نفر جن واین پسر را او
طور کرده بود با ایشان مقاتله نمودم وباسلام دعوت نمودم قبول نکردند
همه را کشتم وابو سعید خدری میگوید که روزی در ابطح با جمعی در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته مشغول صحبت بودیم ناگاه غباری
ساطع شد وآمد پیش آنحضرت قرار گرفت واز توی آن غبار صدائی آمد که
السلام علیک یا رسول رب العالمین وخاتم النبیین حضرت جواب سلام
داد پرسید که کیستی گفت من عرفطه بن شمراخ جنیم قوم من بر من ظلم کردند

عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي
ذات يوم جالسا بالابطح وعنده جماعة
من اصحابه وهو مقبل علينا بالحديث
اذ نظرنا الى زوبعة قد ارتفعت
وما زالت تدنو والغبار يعلو الى ان
وقفت بحذاء النبي ثم برز منها
شخص ... ثم قال يا رسول الله اني
وافد قومي وقد استجرنا بك فاجرنا
وابعث معي من قبلك من يشرف
على قومنا الى آخره
البحار
ج المجلد التاسع
٤٤٦

انجوار و علف‌زار و مرا از دست من گرفتند از شما انصاف و داد می‌خواهم که
کسی بفرستید دفع این ظلم از من نماید و من ضامن می‌شوم که آن کس را سالم به شما
برسانم و جمعی از ما به شما ایمان آورده‌ایم و فتنه‌انگیزان و کافران شما ما را از استراق
سمع آسمان منع نمودند و جمعی دیگر کافرند حضرت فرمود بی‌پرده شو که ترا
ببینیم گفت سمعاً و طاعةً از میان غبار شخصی ظاهر شد با سر دراز و چشمی
در میان سر با حدقهٔ کوچک و دندان چون دندان سباع و بدنش پر از موی
چون اندام خرس حضرت با ابوبکر فرمود که برخیز با این برو و خلالت قوم او را
ببین و دفع ظلم او بکن عرض کرد اینها کجا هستند فرمود زیر زمین عرض کرد
من کجا این طاقت دارم که بزیر زمین بروم و کجا زبان ایشان را میدانم که با ایشان
گفتگو نمایم پس بعمر فرمود تو برو او هم استعفا نمود پس فرمود کجاست قرة
العین من و دارندهٔ همّ من و زوج بنت من و پدر دو فرزند من و مروّج دین و قاضی
دین من امیر علیه السلام جواب لبیک لبیک یا رسول الله فرمود تو برو با عرفطه و حاجت
او را روا فرما گفت سمعاً و طاعةً امیر علیه السلام شمشیر خود را حمائل نموده همراه او
شد ابوسعید میگوید با سلمان و جمعی از اصحاب همراه ایشان رفتیم که تماشا کنیم که کجا میروند
و چه طور میروند چون آنحضرت بمیان صفا و مروه رسیدند جماعت دیدند
زمین منشق شد و عرفطه فرو رفت و امیر علیه السلام از عقب او داخل گردید و نما
فرمود که شما برگردید اجرکم علی الله و اصحاب پریشان حال برگشتند که آخر امر

بکجا انجام بگیرد روز دیگر وقت صبح رسول صلی الله علیه و آله نماز خواندند
در مسجد و اصحاب در اطراف او مشغول صحبت شدند تا آفتاب بلند شد
و بزوال هم رسید نماز ظهر خواندند و منتظر رجوع آنحضرت بودند دوستان
محزون و دشمنان مسرور که جن حیله نمودند و علی را بردند و تلف کردند ما
فارغ شدیم و از این اراجیف بزبان مردم انداختند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با اصحاب آمده در صفا و اصحاب در دور او منتظر نشسته و نظر
میکردند که ناگاه همان زمین شکافته شد و عرفطه از پیش و علی علیه السلام
از عقب با شمشیر خون‌چکان مثل ماه تابان و آفتاب درخشان نمایان شدند صدای
تکبیر اصحاب بلند گردید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست پیشانی
علی علیه السلام را بوسید و پرسید یا علی تا این وقت چرا تأخیر کردید عرض کرد
یا رسول الله چون بقوم عرفطه رسیدم اول ایشان را بشهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله دعوت نمودم ابا نمودند بعد از آن تکلیف کردم که بجزیه دادن
راضی شوند بعد از آن که با عرفطه مصالحه نمایند و چراگاه و اهالی او را به عرفطه
واگذارند و نگیرند از ایشان از اینها هم ابا نموده مخالفت کردند شمشیر در ایشان نهادم
و جمع کثیر را کشتم و باقی فریاد الامانُ الامانُ بالایمانِ بالضرورة ایمان آوردند
و عرفطه را با ایشان صلح دادم نزاع برخواست و گرد فتنه فرو نشست لهذا
این تأخیر شد عرفطه دعای خیر به ایشان گفت و مرخص گردید و روزی در مسجد

رسول صلی الله علیه و آله مرد بلند قامتی چون نخل خرمائی داخل شد حضرت
فرمود این باید از فرزندان ادم نباشد عرض نمودند یا رسول الله بغیر از اولاد
ادم کسی میباشد فرمود بلی و این یکی از انها است پس نزدیک امده سلام
کرد و جواب شنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تو کیستی گفت
من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم گفت میان تو و ابلیس دو واسطه است
گفت بلی در زمان قتل قابیل هابیل را من طفل بودم و در حزب کفار داخل
تا در دست نوح علیه السلم مسلمان شدم و با هود علیه السلم نماز خواندم و از وی
تعلم بعض صحف نازل بر او در پیش نمودم و از پدرت ابرهیم علیه السلم تعلم بعض
صحف او نموده در اتش انیس او بودم و بخدمت اسمعیل و یعقوب و اسحق رسیدم
و در چاه و زندان مصاحب یوسف بودم و از موسی علیه السلم تورات اموختم
و یوشع بن نون را خدمت نمودم و در جنگ جالوت اعانت طالوت نمودم
و بصحبت سلیمان علیه السلم و اصف بن برخیا مشرف شدم و برادرت عیسی علیه
السلام را خدمت نمودم و همه پیغمبران خصوصا عیسی علیه السلم ترا سلام رسانیدند
حضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل علیهم سلام و رحمت و برکات الهی باد ما دامت
السموات و الارضون و بر تو که ابلاغ امانت نمودی بعد از ان فرمود یا هام
حاجتی داری بخواه گفت یا رسول الله حاجتم اینست که امت خود را امر کنی
بر اطاعت وصی خود و نهی فرمائی ایشان را از مخالفت او وصی که هلاک امم ماضیه را

در مخالفت اوصیا دیدم حضرت فرمود ای هام تو وصی مرا میشناسی عرض
کرد چنانچه از اوصاف او که در کتب سماویه خوانده ام میشناسم فرمود اصحاب را
ملاحظه کن بعد از نظر و تامل گفت وی در اینها نیست بفرموده انحضرت عثمان
رفت امیر علیه السلم را حاضر نماید و مشغول صحبت علیحده شدند حضرت
از اوصیای پیغمبران میپرسید و جواب میگفت پس فرمود نام من و نام وصی من
در کتب سالفه چه چیز است گفت در تورات نام تو مید مید و نام وصی تو
ایلیا و در انجیل نام تو حمیاط و نام وصی تو فارقلیطا و در زبور نام تو ماح
ماح و نام وصی تو هیدار و معنی مید مید طیب طیب و ایلیا صدیق اکبر
و حمیاط مصطفی و فارقلیطا حبیب پروردگار و ماح ماح محو کننده کفر
و هیدار فاروق اعظم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اوصاف امیر
علیه السلم میپرسید که بچه صفت او را میشناسی و هام بیان نمود از اوصاف حضرت
میشمرد و در ینحال امیر علیه السلم داخل شد بمجرد دخول انحضرت هام عرض نمود
بابی انت و امی یا رسول الله هذا و الله وصیک رسول صلی الله علیه و آله
هام را بامیر علیه السلم سپرد و هام بعض ایات قرانیه و بعض سور قرانیه و مسائل
ضروریه شرعیه از امیر علیه السلم یاد گرفت و رفت و در لیلة الهریر که از جمله
لیالی مشهوره واقعست از ایام جنگ صفین بخدمت حضرت امد و تا صبح در خدمت
انجناب جهاد میکرد و غایب شد اصبغ بن نباته بعد از مدتی از احوال هام پرسید

فرمود هام کشته شد رحمه الله تعالی و ایضاً در جنگ حدیبیه که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله متوجه مکه بود تشنگی لشکر اسلام غلبه نمود و
از هیچ طرف آبی نبود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیک فلان درختان
چاهیست بروید آب بیاورید جمعی مشکها را برداشته رفتند چون نزدیک
درختان شدند آتشها شعله کشید و صداهای مهیب پیدا گردید از ترس
برگشتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود جماعتی از جنیانند اگر میرفتید آسیبی
نبود هر کس برود و برگردد من او را ضامن میشوم به بهشت شخصی دیگر خواسته
تا آنجا عقب رفتند باز بهمان قرار آتشها و صداها و رعدها و برقها ظاهر شد
آنها هم برگشتند دفعه دیگر جماعتی از شجاعان رفتند آنها هم همچنین دفعه چهارم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با امیر علیه السلام فرمود یا علی تو برو و این مردم
را از تشنگی خلاص کن آنحضرت جماعتی از سقایان حاملین مشکها رفتند باز همان قرار
صداها و آتش و رعد و برق ظاهر شد باک نفرمود تشریف بردند و آن جماعت
عقب آن سرور روان شدند و امیر علیه السلام هم رجزی میخواند مشتمل بر توکل
بخدا تا بکنار چاه رسیدند دلو را بچاه فرو هشته خواستند آب بکشند جن ها دلو را
بریدند بر سر چاه رفت حضرت تکلیف فرمود که کسی توی چاه برود دلو را بیاورد
همه از ترس ابا و امتناع نمودند خود امیر علیه السلام دامن بر کمر زده داخل چاه شد
از چاه آوازهای مهیب پیدا شد و خندهای عجیب مسموع گردید مشتمل بر قهقهه

و همهمه و صدای خفاق و نفسهای گلوگیر شده احساس میشد ناگاه صدای افتادن
امیر علیه السلام را بچاه شنیدند یقین بهلاک آنحضرت نمودند ناگاه آواز الله اکبر
از امیر علیه السلام شنیدند و صدای شمشیر و ندای الامان والحذر و صدای
گریه و خنده استماع نمودند ناگاه حضرت ندا نمود که ریسمان را بچاه فرو هلید
ریسمان آویختند و دلو را بدان ریسمان بست تا آب کشیدند و مشکها پر شد
آنحضرت از چاه بیرون آمده برگشتند و دیگر در آن درختهای سر راه اثری از آن آتشها
و آوازهای سابق نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این جنی بود
آن جنی بود که در میان صفا و مروه بدست علی کشته شده بود میخواست انتقام
بکشد خودش هم کشته شد و نیز جابر روایت میکند که روزی شوق خدمت
امیر علیه السلام بمن غلبه نمود رفتم در خانه ام سلمه در را کوبیدم گفت کیستی
گفتم جابر بن عبدالله میخواهم مولای خود را ببینم گفت سه روز است بسفر
تشریف برده و حالا در برجات است گفتم برجات کجاست ام سلمه گفت من ترا
اگر علم از این میداشتم برو بمسجد رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت را آنجا
خواهی یافت چون بمسجد آمدم ساجدی دیدم از نور و قطعه ابری هم مشاهده
نمودم از نور و امیر علیه السلام را آنجا ندیدم خیال مینمودم که شاید ام سلمه فریب
داده باشد ناگاه آن سحاب منشق شد امیر علیه السلام از توی آن نزول اجلال
فرمود و شمشیری در دست داشت خون آلود آن شخص سجده کننده برخواست و میان

دو چشم حضرت را بوسیده گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام حمد مر خدای را که ترا
ظفر داد بر دشمنان تو آیا حاجتی داری بر من آنحضرت فرمود سلام مرا باهل
آسمانها بدهی و بشارت دهی ایشانرا بفتح و ظفر من بعد از ان آنشخص با جمع
سوار شده طیران نمود من نزدیک رفتم و عرض نمودم که کجا بود پدر و آنهمه مرد
که بود فرمود آیا نمیدانی که ولایت مرا بر آسمانها و زمینها عرض نمودند
وطایفه از جن قبول ولایت من نکردند پس حبیب من محمد مصطفی این
وقت مرا با این شمشیر بجنگ آنها فرستاده بود ایشان سه فرقه شدند فرقه
طیران نموده بهوا رفتند و فرقه ایمان آوردند و فرقه دیگر را کشتم و آن
شخص سجده کننده ملک صاحب حجب سماوات بود که گرامی ترین همه ملائکه
است در نزد خدا که بامر خدا در روزهای جمعه خبر آسمانها و سلام ملائکه
بمن میرساند و نیز روایت جابر از حضرت باقر روایت شده که روزی
امیر علیه السلام در مسجد تشریف داشت اژدهائی پیدا شد و بمسجد آمد
مردم بمقام دفع او بر آمدند که او را بکشند آنحضرت منع فرمود تا اژدها
آمد پیش آنحضرت و سلام نمود حضرت در اثنای خطبه بود اشاره فرمود که توقف
نما چون آنجناب از خطبه فارغ شد پرسید که تو کیستی عرض نمود که منم عمرو بن
عثمان که پدرم از جانب تو خلیفه بود بر طایفه جن پدرم فوت شد و مرا
وصیت نموده که بخدمت شما برسم و آنچه بفرمائید عمل کنم فرمود ترا وصیت میکنم

بتقوی و پرهیزکاری و من ترا در جای پدر تو خلیفه نمودم بر جن برو در مستقر
حکومت خود بنشین پس آنحضرت را وداع نموده برگشت جابر میگوید از باقر
علیه السلام پرسیدم که عمرو بخدمت شما می آید و اطاعت شما را لازم میداند
فرمود آری و نیز روزی آنحضرت بالای منبر بود که ناگاه ماری بجثه شتر
بزرگی از باب الفیل متوجه مسجد گردید حضرت فرمود راه دهید که این رسول
طایفه از جن است پس آمده سر بگوش آنحضرت نهاد و صدائی از وی شنیدند
مانند صدای وزغ آنحضرت نیز بزبان او تکلم فرمود بعد مراجعت نمود مردم
سوال نمودند حضرت فرمود که این رسول بود از جانب قومی از جن که میان
[illegible] ایشان نزاع و قتال واقع شده من وعده نمودم که امشب بروم بسوی
آنها و اصلاح نمایم عرض نمودند ما نیز در خدمت تو بیائیم فرمود باکی نیست
حضرت بعد از نماز عشاء با اصحاب بظهر کوفه آمدند و دور مردم خطی
کشیدند که از این خط هر کس بیرون برود هلاک میشود ما ایستادیم ناگاه طایفه
جن ظاهر شدند و منبری از نور نصب شد و حضرت بالای او رفته خطبه خواندند که
کسی نشنیده بود و از جای خود حرکت ننمود تا مابین ایشان اصلاح فرمود و نیز
از یهودی که مسلمان شده بود و بعد از چندی تکیه بر ستون مسجد نموده گریه مینمود
سبب گریه او را پرسیدند گفت عمر من از صد سال متجاوز است و در نیمه
عدل و حق و علم ظاهر ندیدیم مگر در دو ساعت از شب و دو ساعت از روز وقتی

که یهودی بودم مرا اعلام فرمود که در سواد و در همسایگی حارث همدانی بودم روزی
چند بار طعام بکوفه آوردم شب در مسجد کوفه چهار پایان من کم شد هر چه
تفحص نمودم پیدا نشد با حارث رفیق بودم بمنزل او رفتم اعلام حال نمودم
مرا بخدمت امیر علیه السلام رسانید آنحضرت حارث را مرخص نموده مرا نگاه
داشت بعد از آن مرا برداشت آمد بمکانیکه اولاغها را گم کرده بودم پس
روی مبارک بجانبی نموده بکلامی تکلم فرمود که نفهمیدم بعد سر خود را
راست کرده فرمود ای جماعت جن آیا بمن بیعت ننمودید قسم بخدا که اگر
اولاغها و بارهای این یهودی را رد ننمائید عهد شما را می‌شکنم و در راه
خدا با شما جهاد مینمایم والله کلام آنحضرت تمام نشده بود که تمامی اولاغها
و بارها پیش روی من ظاهر شد فرمود ای یهودی با تو پیش باش که اولاغها
از راه نروند من آنها را برانم بالعکس گفتم یا امیر المؤمنین شما مقدم باشید
بسوی حیره چون وارد شدیم فرمود ای یهودی هنوز قدری از شب
باقیست و محافظت اولاغها بر تو لازم است با تو متوجه حفظ باش من بار
اولاغها را فرود آوردم یا بالعکس گفتم شما توجه فرمائید من بارها را پائین
می‌آورم بعد از آن فرمود تو بخواب تا طلوع صبح من توجه از اولاغها مینمایم
پس من خوابیدم تا صبح شد آنحضرت فرمود برخیز و محافظت اولاغها را
بکن دیگر باکی نیست بر تو و اموال تو و غافل مشو تا من مراجعت نمایم پس آنحضرت

بنماز رفت و با مردم نماز صبح را خوانده مراجعت فرمود آفتاب طلوع نمود
گفت بارها را بکشا بفروشیم پس من مشغول فروختن شدم حضرت استیفاء
ثمن نمود و پولها را جمع فرمود بعد ذلک فرمود آیا حاجت بکوداری گفتم
بلی محتاجم بخریدن بعضی حوائج آنحضرت در خریدن آنها هم اعانت فرمود
که تو از اهل ذمه هستی باید تو را مدد نمائیم بعد از آنکه فارغ شدیم خواست
مرا وداع نماید پس در این وقت عرض شهادت توحید و رسالت نموده
و اقرار بوصایت و خلافت آنحضرت نمودم و اینکه آنحضرت خلیفه رسول
الله است بر انس و جن پس وداع نموده رفتم بمنزل خود و چندی در آنجا بودم
پس شوق آنحضرت بمن غلبه نموده مراجعت نمودم که آنجناب را زیارت نمایم
شنیدم شهید شده گفتم انا لله و انا الیه راجعون و از انجهة منکریم
ولی روزی امیر علیه السلام بظهر کوفه تشریف برد و قنبر در پیش روی آنحضرت
بود و اصحاب همه بودند فرمود می‌بینید آنچه من می‌بینم عرض کردند لا
یا امیر المؤمنین حضرت فرمود هر اینه خواهید دید و خواهید شنید کلام
او را بعد از اندک زمانی شبحی نمودار شد با سر بزرگ مدید القامه که چشمهای
او در طول واقع شده بود و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة
الله و برکاته آنحضرت فرمود از کجا می‌آئی ای لعین گفت از آثام که وادی است
در جهنم فرمود کجا میروی گفت با آثام حضرت فرمود بد شبحی هستی تو آیا ملعون

گفت یا امیر المؤمنین چرا بد میگوئی مرا قسم بخدا که خبر میدهم ترا بچیزی که
میان من و خدا واقع شد بدون اینکه ثالثی در میان ما بوده باشد و آن
این است که چون من مخالفت خدا نمودم و هبوط نمودم بسوی آسمان چهارم
و در آنجا ندا کردم الهی و سیدی ما احسبک خلقت خلقا هو اشقی
منی ندائی آمد که آری از تو شقی‌تر خلق کرده‌ام برو بمالک جهنم بگو تا بنماید
او را بتو چون رفتم و بمالک سلام کردم کیفیت را گفتم مالک طبقه اعلای
جهنم را گشود آتش سیاهی زبانه کشید که من گمان کردم مرا و مالک را بخود
در کشید پس مالک آن آتش را فرو خوابانید از آنجا رفتیم بطبقه دوم و آتش آنجا
شدیدتر و سیاه‌تر از طبقه اول بود او را هم فرو نشانید و همچنین طبقات
دیگر تا آتش طبقه هفتم و آن آتش چنان شدید بود که گمان کردم که مرا و همه
مخلوقات را فرو برد پس دست بچشم خود گذاشتم بمالک گفتم که او را فرو نشان
و الا من فانی خواهم بود گفت تو فانی نخواهی بود تا روز وقت معلوم بعد
از آتش را فرو نشاند بعد ذلک دیدم دو مرد را آوردند با زنجیرهای آتشین
معلق در هوا و در بالای سر ایشان جمعی دیدم با گرزهای آتشین آنها را
میزدند گفتم اینها کیستند گفت مگر بخاطر نیاوردی که دو هزار سال قبل از خلقت
دنیا در ساق عرش خدا خوانده لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
و نصرته بعلی علیه السلام و این دو نفر دشمنان آن بزرگوارند که اسم ایشان را در دنیا

عرش خوانده و نیز در روایت صادق علیه السلام که روزی امیر علیه السلام در مسجد
کوفه بالای منبر خطبه میخواند ناگاه اژدهائی متوجه مسجد شد مردم وحشت نمودند
امیر علیه السلام فرمود راه دهید تا آمد پای منبر و بالا رفت و خود را بر پای مبارک
آنحضرت میمالید و می بوسید و سه نفخه دمید و آنحضرت همچنان مشغول خطبه
بود و خطبه را قطع نفرمود تا تمام نمود پس اژدها از منبر بزیر آمد و بیرون رفت
مردم سؤال نمودند فرمود این مردی بود از جن میگفت پسرم را مردی از انصار
که او را جابر بن سبیع میگویند کشته است بدون سبب و خون پسر خود را بمن
بخشید و رفت پس مردی طویل القامه از میان مردم برخواست و گفت
یا امیر المؤمنین منم آنکسیکه آن مار را در فلان مکان کشته‌ام و از آن روز
تا حال از صیحه و صدای ناله نمیخوابم و نمیتوانم در مکانی آرام بگیرم و هفت
روز است که پناه بمسجد شما آورده‌ام حضرت فرمود که شتر خود را ببر و در آن
موضع بکش و برو که دیگر باکی نیست و در بحار الانوار مرویست که در حلب
مردی بود از اهل صلاح و فتنی جماعت جن او را رجم نمودند و سنگها از جوانب
و در و روزن مسجد بر او می انداختند و در رجم او مبالغه مینمودند و آن مرد از آن
مغموم و دلتنگ بود و از علامه رحمه الله روایت است که مشاهده نمود
مکرر که از آنجا سنگ میانداختند و هر چه عزائم و تعویذات میخواندند
چاره نمیشد آخر الامر روزی آن مرد برد در همان خانه ایستاد و آنجماعت را مخاطب

نموده در حالتیکه ایشان او را نمیدیدند گفت قسم بخدا اگر دست از این عمل بر ندارید
هر اینه شکایت شما را در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض خواهم کرد فی الحال
رجم منقطع گردید و دیگر عود ننمود و هکذا از این قبیل اخبار بسیار است
و از جمله غرائب آثار آن امیر اخیار است احیاء نمودن موتی را از پیغمبران و غیر ایشان
هر که را میخواست و هر وقت میخواست از جمله جمعی از اهل یمن بخدمت رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که ما از اولاد فلان پادشاهیم که از اولاد
نوح علیه السلام بود و وصی نوح سام بود و ما از وصی شما میخواهیم که سام را
برای ما احیاء کند و ما در کتب سالفه یافته ایم که قبر او در این شهر است و صحیفه
داریم که صفات سام آنجا مسطور است اگر او را بما بنمائید بشما ایمان می آوریم
فرمود یا علی برخیز با این جماعت بمسجد برو و بعد از دو رکعت نماز در پیش
حجرات پا بر زمین زن تا مطلب این قوم حاصل شود امیر علیه السلام با ایشان رفت
و همانجا نماز خواند و لب مبارک جنبانید پا بر زمین زد زمین شکافته شد
و تابوتی ظاهر گردید پیری نورانی با ریش سفیدی بر خواست و خاک از
روی خود تکان داده خطاب بامیر علیه السلام نمود و گفت اشهد ان لا اله الا
الله و انک یا علی وصی محمد سید المرسلین انا سام بن نوح پس ایشان
صفات سام را با صحیفه مطابق یافتند و از صحف نوح بسام گفتند که بخواند
سام صحیفه از آن صحف بخواند و ایشان از روی صحیفه نگاه میکردند پس باز دیگر

سلام بر امیر علیه السلام کرده در آن تابوت رفت و خوابید و زمین بهم آمد همه
مسلمان شدند و روزی امیر علیه السلام با ابوبکر بعد از غصب خلافت
فرمود یا ابا بکر آیا فراموش نموده وصیت پیغمبر را که تو بمن اقرار نمائی و سلام
دهی بخطاب امیر المؤمنین و تابع من شوی ابوبکر انکار نمود امیر علیه السلام
فرمود اگر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله حالا بتو این حکم را بفرماید قبول داری
گفت بلی فرمود بیا برویم بمسجد قبا چون آنجا رسیدند و داخل مسجد شدند
ابوبکر دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در محراب نشسته چون چشم آنحضرت
بابی بکر افتاد فرمود ای ابا بکر آیا ترا امر نکردم که مخالفت علی ننمائی عرض کرد
بلی ولکن خبط نمودم یا رسول الله بعد از این مخالفت نمیکنم برگشتند که ابوبکر
برود در مسجد نزع خلافت از خود بکند عمر در اثنای راه بایشان رسید
و کیفیت را فهمید ابوبکر را ابلهانه تجدید وضوء بخانه برد و ابوبکر گفت یا علی
تو برو بمسجد من هم تجدید وضو نمایم بیایم حضرت رفت و در مسجد نشسته و تبسم
فرمود و بصحابه که همراه خود داشت فرمود که عمر نخواهد گذاشت که ابوبکر
بوعده خود وفا نماید باری عمر بعد از ورود خانه گفت یا ابا بکر آیا تو
بنی هاشم را نمیدانی و عجب دارم از این قوم که مثل تو احمقی را خلیفه خود نموده اند
خلافت حاضر را چرا مفت از دست خود میدهی والحاصل او را پشیمان
نمود بعد از آنکه بمسجد آمدند عمر گفت یا علی بخانه خود برو این خیالی که تو کرده

نخواهد شد حضرت تبسمی فرمود و بمنزل مراجعت نمود ونیز در اوائل خلافت
ابی بکر روزی عمر پیش امیر علیه السلام آمده عرض نمود یا علی آیا نمیدانی که ابوبکر
در خلافت متمکن شد فرمود که او را خلیفه نمود گفت مردم فرمود چه بسیار
زود خلاف امر پیغمبر و مخالفت حکم آن سرور نمودید عمر گفت یا علی تو همیشه
بر پیغمبر افتراء میگوئی پیغمبر کجا او را خلیفه نمود و ما را امر باطاعت تو فرمود حضرت
فرمود یا عمر بیا تا من ترا بنمایم که افترا می بندد وباهم آمدند تا نزدیک قبر
مطهر صلی الله علیه و آله ناگاه دستی را مشاهده نمودند که بر او نوشته بود یا عمر
اکفرت بالذی خلقک من تراب بعد از آن دست کشیده شد حضرت
فرمود ای عمر الحمد لله که رسوا نمود خداوند ترا در حیات و ممات رسول صلی الله
علیه و آله عمر باز متنبه نگردید ونیز امیر المؤمنین وقت تشریف بردن صفین
نزدیک کوهی برفرات عبور فرمود و در آنجا نماز خواند بعد از فراغ از نماز با
حضرت کوه شکافته شد و پیری سفید محاسن از میان کوه ظاهر شده گفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته مرحبا بوصی خاتم
النبیین وقائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب علیه السلام آنحضرت فرمود علیک
السلام یا اخی شمعون بن حمون الصفا وصی روح القدس عیسی بن مریم
علیه السلام کیف حالک قال بخیر یرحمک الله من منتظر روح القدسم که
فرود آید فاصبر علی اذی القوم ولا اعلم احدا افضل منک واعلی درجة

بنیل الدرجات العلی بالصبر علی الاذی فی سبیل الله پس قدری با آنحضرت
مکالمه نمودند باز کوه ملتئم شد و آن شخص غائب گردید وروایت است که از ملازمین
سلمان بود وقت احتضار او گفت که کی ترا غسل دهد و کفن و دفن کند گفت
امیر علیه السلام خواهد کرد راوی میگوید من گفتم او در مدینه است و در مداین گفت
بعد از وفات من چادری بروی من بکش و منتظر باش که آنحضرت حاضر خواهد
شد هرچه فرماید اطاعت کن بعد از وفات او که چادر بروی او کشیدم دیدم
امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد سلام کردم امیر علیه السلام بعد از جواب سلام
چادر از روی سلمان برداشت سلمان تبسمی نمود آنحضرت فرمود مرحبا یا ابا عبد
الله اذا رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقل ما رأیت من اصحابه پس خواست
که برخیزد حضرت فرمود که بخواب سلمان خوابید و چشم پوشید امیر علیه السلام
چادر کشید بروی آن بعد از آن تجهیز فرمود و نماز ایستاد و دو مرد دیگر در
آنحال پیدا شدند و با آنحضرت نماز خواندند از حضرت پرسیدم که اینها
که بودند فرمود یکی خضر و یکی جعفر طیار برادرم بود با هر یک هفت صف
از ملائکه هر صفی هزار هزار ملائکه بودند برای نماز سلمان آمده بودند ونیز
میثم تمار روایت میکند که روزی در خدمت امیر علیه السلام بودیم مردی بلند
قامت داخل مسجد شد با دو شمشیر حمائل کرده و عبید و خدم از عقب و بزبان
فصیح گفت کیست از شما که متولد است در حرم و مشهور در کرم و خلیفه رسول

و زوج بتول و غالب هر غالب و فرزند ابوطالب است و قاتل ابطال عرب
و مفرج هموم و کرب و عیبهٔ علم نبوت و معدن حلم و فتوت تا انبیای
از اوصاف آنحضرت را شمرد و حضرت فرمود مالک یا سعید بن فضیل بن ربیع
بن مدرکة ابن فلان بن فلان تا هشت پدر آن شخص را فرمود هر چه میخواهی
گفت تمام رسیده که تو جانشین رسول خدا و حلال مشکلات برایا هستی من
رسول از جانب قبیله که هشت هزار خانه است و جوانی در میان ایشان
مقتول شده در توی رخت خواب و از آنجهت در میان قوم نزاع و انقلاب
حاصل آمده که قاتل او کیست اگر تو او را زنده کنی که قاتل خود را بگوید همه
مسلمان میشوند میثم بامر آنحضرت شتر سوار شده در میان کوچه و بازار
کوفه ندا نمود همه حاضر شدند حضرت مقتول را حاضر نموده نگاه کرد
و فرمود قاتل ابن عموی او است که دختر خود را میخواست باو بدهد انکار رفت
پس عمو از غیرت او را بکشت و حضرت خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای الهی
فرمود گاو بنی اسرائیل که باعث حیات کشته شد پیش خدا عزیزتر از علی ابن ابیطالب
نیست پس پیش آمده پای مبارک را بر آنجوان زده گفت یا مدرکة بن یحیی
برخیز فی الحال آنجوان برخواسته گفت لبیک یا حجة الله علی الانام المتفرد
بالفضل و الانعام فرمود من قتلک یا غلام قال قتلنی عمی حارث بن غسان
پس حضرت فرمود برو با قوم خود و ایشان را خبر ده از قاتل خود گفت لا والله یا مولای

لا افارقک و آن جوان مانند پیش حضرت تا در صفین شهید شد و قوم او همه
مسلمان شدند و نیز ام فروه نام زنی از انصار بخانه های اصحاب میرفت
و مردم را ترغیب بر شکستن بیعت ابی بکر مینمود و از فضائل امیر علیه السلام
ذکر میکرد ابوبکر او را خوانده امر بترک این عمل نمود قبول نکرد ابوبکر گفت
ای دشمن خدا جمعی را که اجماع بر امامت من نموده اند میخواهی بر من شوریده
کنی مگر تو بامامت من اعتقاد نداری گفت تو امام من نیستی بلکه امام
آنکسانیکه ترا اختیار نموده اند و از جهت طمع دنیا بر دور تو جمع شده اند
اگر از تو او را بنا بندازد تو بر میگردند امام مخصوص بامامت بحکم نص خدا و رسول
صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است امام باید از حکم خدا سر نپیچید و از اسرار
مخفیه با خبر باشد و عبادت بت نکرده باشد تو و عمر خود را در بت
پرستی گذرانیده اید چه طور امام امت میباشید ابوبکر گفت من از آنجماعتم
که خداوند ایشان را جهة اصلاح امور بندگان خود نصب نموده و اطاعت
ایشان را واجب گردانیده گفت والله که دروغ و افترا گفتی اگر امامی از روی
اجماع میبود خداوند در قرآن بیان میفرمود و حال آنکه فرموده و جعلنا
منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون اگر تو از آنها
هستی اسم اسامی آنها را بگو به بینم ابوبکر متفکر شد و ندانست ام فروه چه بگوید
بعد از آن گفت تو بگو به بینم و اگر نگفتی ترا میکشم ام فروه گفت اسم امام اول

ابلول دوم رفعول سیم سحفوم چهارم دبلول پنجم ماثر ششم ماجر هفتم مابوس
ابوبکر واصحاب و گفتند چه میگوئی در حق علی علیه السلم گفت چه توانم
گفت در حق امام بحق و وصی مطلق و وارث رسول خدا و زوج بتول عذرا
تا بسیاری از اوصاف آنحضرت را شمرده ایشان از روی غضب ام فروه را
کشتند که این زن بر ما خلاف گفته واز دین بری شده اقربای آن زن او را
در خانه خود دفن نمودند امیر علیه السلم از فرد عد که آنجا تشریف برده بود بعد از
سه روز مراجعت فرمود سلمان کیفیت حال ام فروه را عرض نمود حضرت با اصحاب
خود بسر قبر ام فروه تشریف آورده گفت یا مُحیی النُّفوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ و یا مُنْشِئ
الْعِظامِ الدّارِساتِ اَحْیِ لَنا اُمَّ فَرْوَةَ و بقبر اشاره فرمود قبر منشق شد ام فروه
بیرون آمد و خبر منتشر شد وعناد مخالفین قوی تر گردید حضرت او را بخانه شوهرش
فرستاد و پسر دیگر برای او متولد شد و زندگانی نمود تا شش ماه بعد از شهادت
حضرت وفات نمود و دیگر شخصی از قبیله بنی مخزوم با امیر علیه السلم عرض نمود
که دوستی داشتم وفات نموده و از این جهت بسیار متاثر هستم فرمود میخواهی
او را ببینی عرض کرد بلی حضرت با آن جوان بسر قبر آن مرده آمده خداوند را دعا
نموده فرمود قُمْ بِاِذْنِ اللهِ میت زنده شده بر سر قبر نشست و میگفت ونیه
ونیه سلا یعنی لبیک لبیک سیدنا فرمود این چه نوع زبان است گفت
که وقت مردن عرب بودی گفتم من بر ولایت فلان و فلان از دنیا رفتم زبان من

برگشت بزبان اهل جهنم و نیز در روایت از حضرت باقر علیه السلم مرویست
که امیر علیه السلم رسید به کوفه مردی که جریث یعنی مار ماهی با خود داشت فرمود
این مرد خود را از بنی اسرائیل حمل نموده این مرد از روی انکار گفت از کجا که جریث جزو
بنی اسرائیل بود حضرت فرمود این مرد را روز پنجشنبه بخاری از ما بین چشم و گوش پیدا
میشود و بزودی میمیرد و همانطور آن مرد بمرد چون دفن نمودند امیر علیه السلم
سر قبر او آمده خدا را یاد نموده پای بر آن قبر زد ناگاه این مرد زنده شد و ایستاد
پیش حضرت و گفت مَنْ رَدَّ عَلِیّاً فَقَدْ رَدَّ عَلَی اللهِ پس حضرت فرمود برگرد این مرد
رجوع بقبر خود نمود و قبر پوشیده شد و در زمان خلافت ابی بکر یهودی
که زیاد مال داشت مرده بود پسرش جای آنها را نمیدانست آمد پیش ابی
بکر و گفت السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبابَکْرٍ پدرم وفات نموده اموال بسیار از او
مانده و پنهانی مدفون نموده جای او را نمیدانم اگر نشان بدهی پیدا نمایم
مسلمان میشوم و ثلث مال از تو باشد و ثلث از اصحاب و ثلث از خودم
ابوبکر گفت غیب را غیر از خدا کسی نمیداند آن پسر پیش عمر رفت او هم همینطور
تا رسید پیش امیر علیه السلم و عرض نمود السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ
در آنحال گفتند چرا علی را تنها امیر المؤمنین گفتی گفت در تورات از صفات او
اینطور یافته ام حضرت فرمود در سر عهد خود هستی که اموال را بقرار سابق
سه حصه نمائی عرض نمود بلی حضرت فرمود صفحه بردار و برو بیمن بوادی حضرموت

وانجا مقارن غروب آفتاب کلاغهای سیاه ظاهر میشوند و فریاد بر آورند آن
حال پدر خود را بخوان و جای مالها را بپرس هر چه بگوید بشنو و با آن نشان
مال خود را دریاب چون رفت انجا و بفرموده آنحضرت عمل نمود آن غرابها آمدند
آن پسر پدر خود را بخواند جواب داد و گفت چرا اینجا آمده این مکان از اراضی
جهنم است گفت جهت سوراغ گنجهای مدفون تو آمده ام که نشان دهی
گفت در فلان جا و فلان جا دفن است لکن ترا امر میکنم بمتابعت دین محمدی
که از او رو گردان شوی پسر برگشت و آن اموال را پیدا نموده پیش امیر علیه
السلام آمد و ایمان آورد و آن اموال را بقرار امر بود تقسیم نمود و نیز امیر
علیه السلام روزی وارد مداین شد دلف بن مجیر و جمعی از اهل ساباط
همراه بودند آنحضرت منازل کسری را سیر مینمود و میفرمود با دلف اینجا
مکان نشستن کسری بود و اینجا فلان و اینجا فلان و دلف تصدیق مینمود که چنین است
و چنین بود گویا آنوقت خودشان تشریف داشته اند پس کله پوسیده دید اورا
اخذ نموده آوردند و در ایوان نشسته امر باحضار طشتی نمود و او را آب
کرده کله را تو آن کذاشته امر نمود کله را که قسم میدهم ترا ای کله پوسیده
بگو تو کیستی و من کیستم آن جمجمه بزبان فصیح گفت توئی امیر المؤمنین و امام
المتقین و سید الوصیین و منم بنده خدا و پسر امة الله کسری نام من نوشیروان
پادشاه عادلی بودم که بظلم ابدا راضی نمیشدم لکن بر دین مجوس بودم و در عهد

من محمد صلی الله علیه و آله متولد شد و شب تولد آنحضرت بیست و سه
کنگره از ایوان قصر من افتاد و چون شرف و فضیلت او و اهلبیت او در
آسمانها و زمینها بمن معلوم شد خواستم باو ایمان بیاورم غرور سلطنت
مرا غافل نمود تا از دنیا رفتم و این فیض از من فوت شد و کافر مردم ولی
آتش جهنم هستم لکن خداوند عالم جهت صفت عدالت من امر نموده که مرا
آتش جهنم نمیسوزاند و احسرتا کاش ایمان آورده بودم و در خدمت تو میشدم
پس همه مردم گریستند و کله ساکت شد و این خبر در ساباط منتشر گردید مردم
مردم در حق آنحضرت مضطرب و فرق مختلف گردیدند بعضی مخلص بودند و
اعتقاد آنها بر امامت آنحضرت زیاد شد و بعضی گفتند پیغمبر است و بعضی
گفتند خدا است و الا مرده را زنده نمیکرد و علی اللهی شدند مثل عبدالله ابن
سبا و اصحاب و حضرت چون اعتقاد این فرقه اخیره را شنید ایشان را احضار
نمود و نهی از این قول فرمود که من بنده خدا هستم و عبد مخلوق و مرزوق
ایشان از این اعتقاد برنگشتند حضرت آنها را سوزانید و بعضی گریختند
و گفتند اگر ربوبیت نداشت مارا بآتش نمیسوزانید و در اعتقاد خود ثابت
سخت گردیدند و در روایتی آنها را که سوزانیده بود باز احیا فرمود و نصیحت
نموده قبول نکردند و سخت ایستادند در اینکه توئی خدا که همه ما را سوزانیدی
و هم زنده کردی و نیز از ابو رواحه مغربی روایت شده که من با امیر علیه السلام

بودم وقتی که بحرب صفین میرفت در جانب فرات کلهٔ دید که زمانها بر او
گذشته بود آنحضرت بر او مرور فرموده او را بخواند کله استقبال نموده لبیک
گفت و بزبان فصیح تکلم نمود با آنحضرت بعد ذلک آنحضرت فرمود که برگرد
بجای خود پس برگشت ونیز وقتیکه از جنگ نهروان فارغ شد کلهٔ را
ملاحظه فرمود پوسیده فرمود او را بپا و دید بعد از آن او را با چیزی که
در دست مبارک داشت حرکت داده فرمود خبر بده مرا که تو کیستی فقیر
بودی یا غنی سعید یا شقی پادشاه یا گدا پس آن کله بزبان فصیح گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین من پادشاهی بودم ظالم و منم پرویز بن هرمز ملک الملوک
مالک شدم زمین را از مشرق تا مغرب و بر و بحر و کوه و دشت همه را بتصرف
آوردم و هزار شهر بغلبه گرفتم و هزار پادشاه را کشتم و پنجاه شهر بنا نهادم و
پانصد هزار جاریه را ازاله بکارت نمودم و هزار غلام ترک و هزار غلام ارمنی
و هزار غلام رومی و هزار غلام زنجی خریدیم و هفتاد دختر پادشاه تزویج
نمودم و هفتاد هزار نفر از پادشاه زادگان در حبس من بودند چون ملک
الموت در رسید هیبت زد که ای ظالم طاغی مخالفت پروردگار خود نمودی
پس همگی اعضای من لرزید چون ملک الموت روح مرا قبض نمود اهل دنیا
از ظلم من ایمن شدند و من خود همیشه در آتش معذبم و خدا تعالی موکل نمود
بمن هفتاد هزار زبانیه که مرا بحربه های آتش میزنند چنانکه هر که اگر بر کوه ها

دنیا را نبند همه را میسوزانند و بعد ده هر موی بدن من ماری و عقربی مسلط
نموده که مرا می گزند جهت ظلمهائی که از من صادر شده بعد از آن آن کله
ساکت شد همه لشکر امیر علیه السلام گریستند و دست بر سر میزدند و میگفتند
که یا امیر المؤمنین ما حق تو را ندانستیم با وجود آنکه رسول الله صلی الله
علیه و آله ما را اعلام نمود خسران ورزیدیم و ستم بر خود نمودیم و از تو چیزی
کم نشد پس ما را بحل کن از تقصیری که در حق تو کردیم و دیگری را بر تو اختیار
نمودیم پس امر فرمود آن کله را با خاک پوشاندند آنگاه آنجناب بنهروان
حکم فرمود تا باز ایستادند و همگی ماهیان و حیوانات نهر از بر روی آب آمده
با آنحضرت تکلم نمودند و شهادت بامامت آنحضرت دادند و در این مقام
بعض اصحاب انشاء نمودند سلامی علی زمزم والصفا سلامی علی
سدرة المنتهی لقد کلمتک لدی النهروان جهارا اجام اهل الثری
وقد ظهرت لک حیتانها تنادیک مذعنة بالولاء وظاهر اینکه
که سعدی در بوستان اشاره باین کله پوسیده نموده که گفته «شنیدم که
یک روز در دجله» «سخن گفت با عابدی کله» «که من فر فرماندهی داشتم»
«بسر بر کلاه مهی داشتم» و مراد از عابد امیر مؤمنان علیه السلام بوده باشد
که از راه تقیه یا مصلحت دیگر اینطور گفته والله اعلم ونیز در راه نهروان
کله پوسیده دید فرمود یا جلندی بن کرکر این الشریعة یعنی ای جلندی بن کرکر

نجاست شریعه یعنی جائی که از آنجا آب برداشته میشود این کلمه در جواب گفت
مهنا وانحضرت در آنجا مسجدی بنا نهاد و نامید او را مسجد جمجمه و جلندی را
گفته اند که اسم پادشاه حبشه است که قصد خراب کردن خانه کعبه نمود و معاونت
فیل او را ابراهه گویند و در روایت دیگر باصحاب خود فرمود رفتند در جائی
ندا کردند یا جلندی ابن کرکر این المخاض صدائی از زیر خاک آمد و تکلم من هو
عالم باسمی و اسم ابی هو اعلم بالمخاض منی و نیز امیر علیه السلم بجنگ جمعی
از خوارج میرفت تا بساباط مدائن رسید مردی آنجا عرض نمود که من از شیعیان
تو هستم مرا برادری بود با او مهربان بودم پس عمر او را با لشکر سعد بن وقاص
بجنگ اهل مدائن فرستاد و در آنجا کشته شد میخواهم او را زنده کنی فرمود
قبر او را نشان بده آنجناب سوار بر استر شهباء خود بود همچنین بالای آن استر
آمده نزد قبر با نیزه حواله نمود و نیزه را بقبر فرو برد ناگاه مردی گندم گون
طویل القامه از قبر بیرون آمد و بعجمی تکلم نمود امیر علیه السلم فرمود چرا بلسان
عجم تکلم نمودی و حال آنکه تو عرب بودی گفت چون من با دشمن و با دشمنان
تو دوست بودم و از جهنم شدم و زبان من منقلب شد بعد از آن امر د گفت
یا امیرالمؤمنین علیه السلم رد نما او را بمکان خود که ما را باو حاجتی نیست پس
آنجناب فرمود برگرد پس رجوع نمود بقبر و قبر پوشیده شد و در کتاب بحار
از جابر انصاری روایت شده که در وقتی امیر علیه السلم از کوفه بدر رفت من

بعقب آنحضرت روان شدم تا رسید بقبرستان یهود و در وسط قبور ایشان
ندا فرمود یا یهود یا یهود پس جواب دادند از میان قبور که لبیک لبیک
مطلاع یعنی ای سید ما پس امیر علیه السلم فرمود چگونه می بینید عذاب خدا را
ایشان گفتند ما معذبیم بسبب مخالفت با تو مثل مخالفت اسلاف ما با هرون
پس ما و هر کس عصیان تو کرده ایم در عذابیم تا روز قیامت بعد از آن
صیحه زد چنانچه نزدیک بود که آسمانها منقلب شوند جابر گوید از هول آن
بیهوش شدم و بر زمین افتادم چون بهوش آمدم دیدم امیرالمؤمنین علیه السلم را
بر تختی از یکدانه یاقوت سرخ نشسته بر سر او تاجی از جوهر و حله های سبز و زردی
در بر روی مبارکش مانند حلقه ماه میدرخشید عرض کردم یا سیدی
این پادشاهی بزرگی است که مشاهده میکنم فرمود بلی یا جابر بدرستیکه ملک
و سلطنت ما اعظم است از ملک سلطنت سلیمان بن داود علیه السلم
بعد از آن حضرت رجوع نمود بکوفه تا بمسجد رسیدیم گامی چند برداشت و فرمود
لا و الله لا فعلت لا و الله لا یکون ذلک ابدا عرض نمودم با که تکلم میکنید و کسی را
نمی بینیم فرمود ای جابر برهوت بر من منکشف شد و دیدم اول و دوم را که
در آنجا معذب بودند در میان تابوتی پس درخواست نمودند که یا ابا الحسن
یا امیرالمؤمنین ما را بسوی دنیا برگردان تا آنکه اقرار نمائیم بفضل و ولایت تو پس
من در جواب گفتم نه و الله نمیکنم بعد از آن حضرت تلاوت فرمود این آیه را و لو ردوا

لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون ای جابر احدی مخالفت وصی پیغمبر نمیکند
مگر اینکه نابینا محشور میشود روز قیامت و نیز روایت است که امیر
علیه السلام روزی در وادی السلام برپا ایستاده تکلم مینمود و کسی بود
راوی میگوید که من هم با خود ایستاده بودم مدتی دراز تا اینکه خسته شدم
و نشستم باز برخواستم باز نشستم در آخر عرض نمودم یا امیر المؤمنین اینقدر
برپا ایستاده با که تکلم میفرمائید فرمود ای حبه نیست این ایستادن مگر
تکلم نمودن و انس گرفتن با ارواح عرض نمودم که ایشان چنین اند فرمود ای
واگر پرده از نظر تو برداشته شود هر اینه خواهی دید که حلقه حلقه نشسته اند
و با یکدیگر اظهار دوستی مینمایند و حدیث میگویند من عرض کردم که ایشان
اجسامند یا ارواح فرمود ارواحند و روح هیچ مؤمنی در بقعه از بقاع ارض
مفارقت از بدن نمیکند مگر آنکه بروح او خطاب میرسد که لاحق شو بوادی
السلام و بدانکه وادی السلام بقعه ایست از بقعه های بهشت و از این نوع
معجزه های بسیار و عجائب بیشمار در اخبار و آثار بیرون از حد شمار است و حاصل
کلام آنکه آنحضرت عالی رتبت را آنقدر قوت و قدرت بود که هرچه میخواستند
بمجرد مشیت و ارادت بدون تانی و مهلت بعمل می آوردند و مظهر قدرت
کلیه حضرت احدیت بودند و هیچ چیزی از دائره ارادت ایشان پا بیرون نمی توانست
بگذارد وکان امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر همه آثار و عجائب

ظاهره آنجناب جمع نمائی و ملاحظه کنی خواهی دانست که نسخه مجموعه عجیبه بوده اند
و اسطور و بهتر منظر می آید که من باب اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک
ما کررته یتضوع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است جمله دیگر
از عجائب و غرائب آنحضرت ذکر نمائیم و بعد از آن سر حقیقت مسئله را اجمالا
بمقام تحریر آورم تا ارباب بصر و بصیرت را بر نحو اجمال معلوم و محقق گردد
که این همه معجزات و کرامات که از آن مفخر کائنات طلوع مینمود نقلی نیست
اگر میخواستند هر دمی هزار هزار از این غرائب آثار را ابراز و اظهار میفرمودند
از جمله روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تب شدیدی عارض شده
بود امیر علیه السلام بعیادت آنحضرت رفت و عرض نمود که چه چیز است شما را اذیت
مینماید فرمود تب شدیدی پس امیر علیه السلام دست مبارک بموضع آن درد گذاشت
فرمود اطلعی یا حمی فوراً تب از بدن آنحضرت بیرون شد و از این مقوله است
حدیثی که روایت شده که حسین علیه السلام بعیادت شخصی از اصحاب که تب کرده
بود تشریف برد پس خطاب بحمی یعنی تب فرمود الم یأمرک امیر المؤمنین علیه السلام
ان لا تقربی احدا من احبائه پس حمی بیرون رفت و بزبان فصیح جواب داد
نعم یا مولای و در حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی رحمه الله روایت نموده
که امیر علیه السلام عبور میفرمود بقریه مسمی بنخله در دو فرسخی کوفه ناگاه پنجاه
نفر یهود از آن ده بیرون آمده گفتند یا امیر المؤمنین ما در کتب خود دیده ایم که

در این حوالی سنگی است که در آن اسمای هفت نفر از انبیاء نوشته شده است
آدم و سلیمان و نوح و ابرهیم و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اگر او از ایشان
بود ایمان میآوریم فرمود که ما با سلیمان بالای بساط نشسته اینجا
آمدیم و آن سنگ را دیدیم و او را در زیر این تل گذاشته ایم یهود سعی
کردند که آن تل ریگ را بردارند نتوانستند حضرت امر نمود باد که ریگ را
کنار نماید باد ریگ را کنار نمود سنگ پیدا شد و در طرف بالای آن اسمی
نبود فرمود در آن طرف زیرین است یهود هرچه کردند سنگ را بگردانند
نتوانستند حضرت با دست مبارک خود اشاره نمود سنگ برخواست
و از طرف زیر افتاد ملاحظه نمودند اسمای انبیاء را و حضرت امر فرمود سنگ را
بجای خود مراجعت نمود و باد را امر فرمود بالای سنگ را از ریگ سابق
بپوشید و همگی اینها مسلمان شدند و مؤید این است حدیث مروی
از رسول صلی الله علیه و آله یا علی نصرت الانبیاء سراً و نصرتنی جهراً
که دال بر این است که آنحضرت با همه پیغمبران بود لکن سائر مردم نمی‌شناختند
و در ایام طفولیت هر بت را که میدید میشکست و نیز وقت حمل فاطمه بنت
اسد که با میر علیه السلام حامله بود هر وقت فاطمه میخواست از جائی بگذرد که
در آن حوالی بتی بود آنحضرت از توی شکم مادر خود را با زور پاهای خود منع
مینمود از رفتن آن سمت و شخصی از جانب معویه در کوفه نشسته بود که بمعویه

اخبار می نوشت او را گرفته پیش حضرت آوردند فرمود چرا مرتکب این کار
هستی قسم یاد نمود که مردم در حق من دروغ میگویند فرمود اگر تو دروغ میگوئی
چشمهای تو کور شود آن مرد همانحال کور شد و دستش را گرفته بکوچه‌ها میگردانیدند
و نیز در وقت خطبه چیزی از شخصی سوال نمود آن شخص در جواب آنحضرت سخن راست
نگفت آنحضرت فرمود سخن راست نگفتی کور خواهی شد بعد از این فرمایش
آنحضرت آن مرد در همان حال کور و نابینا گردید و نیز در مجلسی از جماعتی استشهاد
یوم غدیر نمود دوازده نفر شهادت دادند که آن روز حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه زید بن ارقم کتمان شهادت
نمود و همانروز نابینا شد و نیز وقتی از انس بن مالک پرسید که آیا خاطر داری
حکایت روز غدیر را که شهادت دهی انس گفت یا علی پیر شده ام و این فقره
اگر بوده از خاطرم رفته فرمود اگر دروغ بگوئی چشمهای تو کور و بدنت
ابرص و مآل کار تو جهنم بوده باشد انس در همان ساعت اعمی و ابرص شد و عطشی
او را زد که سیراب نمیشد تا با همان حال بجهنم وارد گردید و در مسجد بصره از انس
پرسیدند که یا صاحب رسول الله تو چرا با این بلاهای بد گرفتار شده و حال
آنکه تو مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و در پیش آنحضرت قربی داشتی و بلاهای بد
دوستان ایشان را در نمیرسد آهی کشید و گفت بدعای مرد صالحی اینطور
شده ام گفتند چه طور شده اباء نمود از تقریر واقعه اصرار نمودند کیفیت را بیان

نمود ومردم باو لعنت میکردند ونیز روزی در منبر میفرمود انا عبد الله
واخو رسول الله بدبختی از قبیله عبس با انحضرت درین دعوی اشتهرا نمود
انحضرت اشاره فرمود باشاره انحضرت ان مرد در همان ساعت مخبط و مصروع
گردید سرش را بر زمین میزد وهذیان میگفت از پایش برکشیده از مسجد
بیرون نمودند ووقتی مرد خارجی باشخصی پیش انحضرت با کسی دیگر بمحاکمه
رفتند انجناب بطرف مقابل حکم فرمود ان خارجی گفت یا علی لا عدلت
فی قضیتی حضرت فرمود اخساء یا عدو الله ان مرد بصورت سگ شد
ولباسش بهوا پرید خواستند از مسجد بیرون نمایند ان سگ دم می جنبانید
وجزع وگریه مینمود انجناب ترحم فرمود لب مبارک جنبانید خارجی بصورت
اول رجوع نمود ورختش از هوا بزیر امده بپوشید عرض نمودند که شما را
با این قدرت چه حاجت که با لشکر با معویه جنگ کنید فرمودند لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة ولیمیز الله الخبیث من الطیب
وبدانید که اصف بن برخیا وصی سلیمان علیه السلم بیک چشم زدن تخت
بلقیس را نزد سلیمان حاضر نمود چنانچه خداوند فرموده قال الذی عنده
علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک ومحمد رسول الله
صلی الله علیه واله ووصی او گرامی تر نزد خدا تعالی از سلیمان ووصی او
ونیز روزی امیر علیه السلم با اصبغ براهی میرفتند مردی از قریش بنای بدی گذاشت

گفت بسیاری از مردان را کشتی واولاد ایشان را یتیم گذاشتی وچنین وچنان
کردی انحضرت باو فرمود اخساء یا عدو الله ناگاه ان مرد بصورت سگ سیاهی
شد وپناه بانحضرت برده تذلل مینمود حضرت ترحم فرموده دعا نمود رجوع
بصورت اول کرد شخصی گفت یا امیر المؤمنین تو قادر بر مثل این امور ومعویه
با تو چنین وچنان میکند انحضرت فرمود نحن عباد الله المکرمون لا یسبقونه
بالقول ونحن بامره عاملون ونیز روزی اصبغ بن نباته وحذیفة بن
یمان وابو موسی اشعری وجمعی دیگر در خدمت انحضرت بودند عرض نمودند
بنمائید بما چیزی از ان عجائب معجزاتی که خداوند شما را مخصوص گردانیده
فرمود که تحمل ثواب نمیاورید وخداوند عالم عذاب نمی نماید احدی را مگر
بعد از اتمام حجت عرض نمودند یا امیر المؤمنین ما بخدا ورسول صلی الله
علیه واله ایمان اورده ایم وتوکل بخدا نموده ایم چرا تحمل نمی نمائیم انحضرت
گفت اللهم اشهد علی هؤلاء پس برخواست وما همراه او روانه شدیم
تا بجائی رسیدیم که هرگز انجا را ندیده بودیم دیدیم باغیست مشتمل
بر نهرها وابهای جاری وحوضهای مملو که در میان انها ماهیان بسیار
بودند گفتیم این معجزه در اثبات امامت کافیست لکن معجزه دیگر هم میخواهیم
تا بصیرت ما زیاد شود فرمود حسبی الله ونعم الوکیل وبا دست مبارک اشاره
نمود بجانب جبانه ناگاه دیدیم قصرهای بسیار مکلل بدر ویاقوت وانواع جواهر

وحورها و غلمانها و اشجار و انهار و اطیار و کنیزان و غلامان کاللؤلؤ
المکنون و همه عرض مینمودند که یا امیر المؤمنین ما شوق لقای تو و شیعیان
تو را داریم فاشار علیه السلام الیهم فسکتوا ثم ضرب برجله الارض پس زمین
منشق شد و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد حضرت بالای او رفت
حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی نمود و ملائکه بسیار نازل
شدند و ما صداهای ایشان را می شنیدیم و سلام نمودند بر حضرت پس آنحضرت
فرمود یا ملائکة ربی حاضر سازید همین ساعت ابلیس ابالسه و فرعون عنید را
همان ساعت آنملعون را حاضر نمودند و شکایت نور ملائکه چشم ما را خیره مینمود
و صدای سلاسل و زنجیرها را می شنیدیم و فریاد شد یکی میوزید ملائکه عرض
نمودند ای خلیفه خدا زیاد گردان عذاب این ملعون را او منکفت [illegible]
من ظلم آل محمد صلی الله علیه وآله و من جرئتی علیهم بعد از آن زبان
بمعذرت گشود و التماس و تضرع نمود که ای سید من رحم کن بر من که طاقت
این عذاب ندارم فرمود خداوند رحم نکند بر تو و نیامرزد عملهای تو را ای خبیث
پلید و ای شیطان عنید پس آنحضرت متوجه ما شده فرمود این را اسم
و نسب و حسب خود می شناسید عرض نمودیم بلی فرمود پس سؤال کنید که تو
کیستی سؤال نمودند آنملعون گفت منم سرکرده شیاطین و فرعون این امت
که انکار کردم حق مولای خود امیر المؤمنین و خلیفه رب العالمین را و انکار کردم

آیات و معجزات او را پس آنحضرت فرمود چشم بپوشید و وا کنید چون چنین کردیم
ناگهان خود را در جای سابق خود دیدیم نه باغی نه قصری نه درختی نه نهری
پس جمعی از آن قوم در همان مجلس شک نموده گفتند ان هذا السحر عظیم
و نیز در کتاب بحار از امام علی نقی علیه السلام مروی است که امیر علیه السلام
در مراجعت از صفین در یکی از منازل اراده قضاء حاجت نمود بعضی
منافقین لشکر آنحضرت با خود گفتند که ما نظر میکنیم بر عورت او و آنچه بیرون
از او دفع میشود تا کذب او ظاهر شود در اینکه او برای خود در این عملها
ادعای مرتبه پیغمبر را مینماید حضرت خیال ایشان را فهمید قنبر را طلبید
فرمود صدا کن از جانب من که آن دو درخت فلان و فلان در یکجا جمع شوند
با ندای قنبر بامر خیر البشر آن دو نخله مثل دو شخص مشتاق بیکدیگر متصل
شدند حضرت در عقب آنها نشست منافقین خواستند از طرف دیگر
باز نگاه کنند چشمشان نابینا شد نتوانستند بسمت حضرت نگاه بکنند
چون بسمت دیگر نگاه میکردند چشمشان بینا میشد تا حضرت فارغ
شد و برگشت خواستند بروند نشستنگاه حضرت را ملاحظه نمایند زمین
پاهای ایشان را بخود کشید نتوانستند بروند خواستند برگردند زمین
رها نمود و چند دفعه اینطور نمودند تا بنای کوچ لشکر شد برگشتند و
حکایت را ذکر نمودند خبر منتشر شد بعضی گفتند که علی در سحر نمودن شباهت

تمام دارد به پیغمبر و بعضی گفتند که با این قوت و قدرت چرا عاجز است از معویه
و یزید و عمرو عاص چون این کلام را شنید فرمود یا ملائکة ربی ائتونی
بمعویة و یزید و عمرو ناگهان دیدند ملائکه سیاه رنگ از هوا این سه
نفر را زنجیر نموده پایین آوردند آنحضرت بلشکر خود فرمود آیا میشناسید
اینها را عرض نمودند بلی فرمود اگر بخواهم حالا اینها را میکشم و فارغ میشوم
ولکن مهلت میدهم ایشان را چنانچه خداوند مهلت داده ابلیس را تا روز
وقت معلوم لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
و اینقول منافقان نیست در حق من مگر مثل قول کافران در حق پیغمبر
از راه انکار معراج که گفتند کسی که در یکشب ملکوت سموات و ارضین را
سیر نماید چگونه عاجز میشود از کفار که در لیلة الغار بگریزد و بعد از توقف
سه روز در غار در مدت یازده روز بمدینه برود پیش انصار جهت استنصار
برحرب شمنهای خود از اکناف و اقطار و نیز از صادق علیه السلم
روایت شده که فرمود ای ابان چگونه انکار مینمایند مردمان قول امیر مومنان
علیه السلم را که فرمود اگر خواسته باشم هر آینه بلند میکنم این پای خود را
و میزنم بر سینه پسر ابوسفیان که در شام است و او را از تخت برمی اندازم
و حال آنکه انکار نمیکنند عمل آصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان علیه السلم
را که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر نمود و این اشاره است

بمجلسی که آنحضرت روزی این کلام را در مسجد کوفه فرمود و پای مبارک خود را
دراز نمود و کشیدند تا آنجا ملاحظه نمودند در همان تاریخ پای از دیوار قصر
معویه داخل شده بر سینه معویه رسیده و او را از تخت برانداخته بود
و ندانسته بودند که از کجا بود و برای چه بود و نیز در روایت میثم تمار
که روزی غلامی داخل مسجد کوفه شد و در صف مسلمانان نشست
و امیر علیه السلم مشغول قضا و احکام بود بعد از فراغ آنحضرت از احکام
آن غلام برخواسته گفت یا ابا تراب من رسولم بسوی تو برسالتی که بحرکت
می آید از برای او کوهها از جانب مردی که حفظ کرده است کتاب خدا را از اول
تا آخر او و میداند علم قضایا و احکام را او و بلیغتر است از تو در کلام و سزاوارتر است
از تو باین مقام الخ در این وقت آثار غضب در روی امیر مومنان ظاهر شده
بعمار فرمود که در قبایل کوفه ندا نماید که اجابت نمایند علی را تا آنکه بشناسند
حق را از باطل و حلال را از حرام پس در اندک زمانی جمع شدند تا مسجد [illegible] شد
آنحضرت بالای منبر تشریف آورده فرمود ایها الناس معویه گمان میکند که او امیر
المومنین است قسم بخدا که امام امام نمیباشد تا آنکه زنده کند مردها را
یا اینکه فرود آورد از آسمان باران را و امثال این امور را و بعضی از شما دانا
هستید که در من است آیه باقیه و کلمه تامه و حجت بالغه و بتحقیق که فرستاده است
معویه بسوی من جاهلی از جهال عرب را و جسارت نمود در مقال او شما میدانید

که اگر خواسته باشم هر اینه استخوانهای او را زنده میکنم ولکن تحمل نمودن از جاهل صدقه است بعد از ان حمد و ثنای الهی و درود بحضرت رسالتپناهی فرموده بدست مبارک اشاره نمود بهوا و پاره ابری اقبال نموده بلند شد و باواز بلند گفت السَّلامُ عَلَیْکَ یا امیرَ المُؤمِنینَ وَیا سَیِّدَ الوَصیّینَ وَیا اِمامَ المُتَّقینَ الخ واشاره فرمود بعمار که سوار شو با من و بگو بِسْمِ اللهِ مَجْرٰیها وَمُرْسٰیها پس هر دو سوار شدند و ساعتی غایب شدند بعد از ان سحابه بر مسجد سایه انداخت دیدند امیر علیه السلم بالای دکة القضاء نشسته و عمار در پیش او و مردمان بر دور انحضرت جمع شده پس شروع فرمود بخطبه معروفه که او را خطبه شقشقیه میگویند چون فارغ شد از عمار پرسیدند که یا عمار با امیر علیه السلم کجا رفتید گفت سحابه ما را طیران داد در اندک زمانی تا ما را مشرف نمود بر شهر بزرگی که در حوالی ان اشجار و انهار بود پس فرود اورد ما را شهری دیدیم بزرگ و مردمان انجا بغیر زبان عرب تکلم مینمودند پس جمع شدند در خدمت انحضرت و پناه میبردند باو و انجناب ایشانرا موعظه نمود و از عقوبات الهی انذار فرمود بزبان ایشان بعد از ان سوار شدیم با من انحضرت و بجامع کوفه که هستیم وارد شدیم امیر علیه السلم فرمود ای عمار ایا می‌شناسی ان شهر را عرض نمود که الله و رسوله و ولیه اعلم فرمود که بودیم ما در جزیره هفتم از چین که خطبه میخواندم چنانچه دیدی مرا مردمان گفتند با انکه خدا ابتغای

این قدرت با هره را بتو عطا نموده است پس چرا مردم را بر میانگیزی بقتال معویه انجناب فرمود خداوند مرا امر نموده به بندگی خود و قتال کافرین و منافقین بعد از ان فرمود قسم بخدا اگر بخواهم این دست کوتاه خود را دراز میکنم از اینجا بشام و از سینه معویه میزنم و میکنم از شارب و یا فرمود از ریش او بعد از ان دست مبارک را دراز کرده و کشید و در کف او موهای بسیاری بود و مردمان تعجب نمودند و بعد از مدتی از شام خبر رسید که در فلان روز وقتی از روزها امده بمعویه زر خورد و او از تخت خود بر افتاد و بیهوش گردید بعد از انکه بهوش امد دیدند که از شارب او یا ریش او موهای بسیار کنده شده و نیز در کتاب بحار از سلمان فارسی رحمه الله که روزی در خدمت امیر علیه السلم بودم عرض نمودم که یا امیر المؤمنین میخواهم که بعضی از معجزات شما را مشاهده نمایم فرمود نعم بعد از ان برخواست و داخل خانه شد و بیرون امد در حالتیکه سوار اسب ادهمی بود و ندا فرمود قنبر اسب ادهم علیحده بیرون اورد فرمود یا سلمان سوار شو منهم سوار شدم گویا اسبها دو بال داشتن پس صیحه زد اسبها را در هوا طیران نمودند بحدیکه میشنیدیم صداهای ملائکه و تسبیح ایشانرا در زیر عرش بعد از ان عبور نمودیم بر ساحل دریائیکه موج میزد و مضطرب بود پس انجناب بگوشه چشم نظر بسوی او افکند از جوش و اضطراب ساکت شد بعد از ان دست مرا گرفت و بر روی اب

روانه شد واسبها از عقب سرها می آمدند پس والله که قدمهای ما و سم
اسبان تر نشد تا آنکه رسیدیم بجزیره که مشتمل بود بر درختان بیشمار
و اثمار و انهار و اشجار و اطیار و دیگران میانه برخوردیم بدرخت بزرگی
که برگ و شکوفه نداشت پس آنجناب عصائی که در دست داشت بر آن درخت
زد شکافته شد و بیرون آمد از او ناقه که طول او هشتاد ذراع و عرض او
چهل ذراع بود و بچه در پشت سر داشت آنجناب فرمود پیش ناقه برو و از شیر
او بیاشام پس اطاعت نمودم و شیر او را خوردم تا سیر شدم شیرین تر از شهد
و نرم تر از مسکه بود فرمود نیکوتر از این میخواهی عرض نمودم آری پس ندا
فرمود که اخرجی یا حسناء که ناگاه بیرون آمد ناقه که طول او صد و بیست ذراع
بود و عرض او شصت ذراع و سر او از یاقوت سرخ و سینه او از عنبر اشهب و قوائم
او از زبرجد سبز و زمام او از یاقوت زرد فرمود از شیر این بنوش پس پستان او را
مکیدم شیری بود مانند عسل صافی و خالص عرض کردم که یا مولای این ناقه
از برای کیست فرمود از برای تو و سایر شیعیان از اولیای من پس فرمود بان
ناقه که رجوع نما بسوی صخره فی الحال رجوع نمود بعد از آن سیر نمودیم در جزیره
تا رسیدیم بشجره عظیمه که بر او بود طعامی که بوی مشک از او ساطع بود پس
برخوردیم بطائری بصورت کرکس عظیم که از جای خود جست و سلام کرد
بر آن حضرت و رجوع نمود بموضع خود عرض نمودم یا امیر المؤمنین چه چیز است

این مائده فرمود که این منصوب است در اینجا از برای شیعیان و موالیان من
تا روز قیامت و این طائر ملکیست موکل بر این مائده تا روز قیامت و هر روز
یکدفعه خضر علیه السلام اینجا عبور مینماید پس امیر علیه السلام دست مرا گرفت
و سیر فرمود تا رسیدیم بدریای دیگری و از آن دریا عبور نمودیم رسیدیم
بجزیره بزرگی که در او قصری بود مشتمل بر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره سفید
و کنگرهای او از عقیق زرد بود و بر هر رکنی از آن قصر هفتاد صف از ملائکه
ایستاده بودند پس آمدند و بر آنحضرت سلام کردند و آنجناب ایشان را اذن
رجوع بمواضع خود داد و خود آنحضرت داخل آن قصر شد و در اینجا بود
اثمار و انهار و اشجار و اطیار و گلها و ریاحین و باغات و بساتین سیر فرمود
تا رسید بهر که در آن بستان و قصری در امکان پس صعود فرمود بر آن قصر
و آنجا کرسی از طلای احمر بود بالای آن نشست و از آنجا دریائی دیدیم
سیاه فی امواج کالجبال و مضطرب و سیار مولای اخیار بگوشه چشم نظری
بسوی آن دریا انداخت دریا از اضطراب ساکن شد فرمود این دریائیست
که فرعون در آنجا غرق شده با قومش و این دریا قرار نمیگیرد تا روز قیامت
پس عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا بقدر دو فرسخ مسافت سیر کرده ایم فرمود
ای سلمان بتحقیق که سیر کردی تو مقدار پنجاه هزار فرسخ را و دور زدی
تو اطراف دنیا را ده مرتبه تعجب نمودم فرمود وقتیکه طواف کند ذو القرنین شرق

وغرب دنیا را او بر کشد بسد یاجوج و ماجوج پس من منعدم خواهد شد
و حال آنکه منم خلیفه رب العالمین و امیر المؤمنین یا سلمان آما قرأت قوله
تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
و منم آن مرتضی که راضیم از رسول و خدا مرا مطلع ساخته بر غیب خود
و منم عالم ربانی و منم آن کسیکه آسان کرده است خدا بعد شدائد را
بر من و در نوردید برای من هر بعیدی را پس هاتفی ندا در داد که صدقت
صدقت یا امیر المؤمنین انت الصادق المصدق صلوات الله علیک
پس آنجناب بر خواست و سوار اسب شد منهم سوار شدم صیحه بر ایشان زد
طیران نمودند در هوا پس قدم گذاشتیم بر باب کوفه در حالتیکه سه ساعت
از شب گذشته بود بعد از آن فرمود یا سلمان الویل کل الویل لمن
لم یعرف حقنا و انکر ولایتنا الخ و در بحار از کتاب خرائج روایت نموده
که وقتی بر مسلمانان فتح قلعه از قلعه های کفار مشکل شد و مایوس شدند پس
امیر المؤمنین علیه السلم با ذو الفقار انشبار در منجنیقی نشست و آنجناب را
بسوی قلعه انداختند و چون بر ایشان نازل شد قلعه را فتح نمود و روزی
در مشهد بوق که موضعیست در رحبه شام نشسته بود خبر داد که معویه با خیل
خود از دمشق بیرون آمد و بوق زدند و مسافت ما بین آن موضع با دمشق
هیجده روز راه بود که در این مسافت صدای بوق را شنید و در تذکرة الفضلا

کوفه مکه را دید و از آنجا سلام کرد بر او و حدیث یا ساریة الجبل مشهور است
و وقتی بر اسبی سوار بود باسمان عروج نمود و اصحاب نظر مینمودند فرمود
اگر خواسته باشم هر آینه میاورم بسوی شما پسر ابو سفیان را و هذا مثل
قوله تعالی و رفعناه مکانا علیا و از میان قبیله بنی زهره بیرون آمد و سه
روزه راه در یکشب طی نموده وقت صبح در نزد جماعتی از کفار حاضر بود و فتح
نمود پس سوره و العادیات ضبحا نازل گردید و روزی در کنار شط فرات
غسل میفرمود ناگاه موج آبی رسید و پیراهن حضرت را از کنار شط کشید
حضرت خواست از آب بیرون بیاید هاتفی گفت یا علی بگیر این را و فضل خدا را
در حق خود ببین دید پیراهنی در مندیلی پیچیده و در جیب آن رقعه در او نوشته
هذه هدیة من عند الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب علیه السلم هذا
قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها قوما آخرین و نیز جمعی
از منافقین بن دیوار پر اکندند نزدیک شد که بخته شود امیر علیه السلم را
با اصحاب در زیر آن دیوار مهمان نمودند در زمان اشتغال بصرف طعام
دیوار را از عقب تکان دادند خواست فرود آید حضرت با یکدست خود آن
دیوار را نگاه داشت و خود با اصحاب با رامی طعام میل نمودند بر خواستند
بعد از آن دست از دیوار کشید و دیوار پائین آمد و در روایت دیگر
دیوار را بلند و نفرا در سایه در جا خود محکم نمود و روزی غلامهای سپاه او دندند

که دزدی کرده بود و اقرار شرعی بر دزدی خود نمود آنجناب امر فرمود دست
او را ببریدند آن غلام دست بریده را با دست دیگر بر داشت بیرون آمد
به عبد الله بن الکواء رسید آن غلام پرسید که دست ترا که بریده گفت
شیر یزدان وصی پیغمبر آخر الزمان مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل مبلغی
از اوصاف آنحضرت را ذکر نمود عبد الله گفت که او دست ترا بریده و تو
او را اینطور مدح مینمایی گفت که در راه خدا بریده و عقوبت مرا باخرت
نگذاشته و دوستی او با خون و گوشت من آمیخته چون خبر با امیر علیه السلام
رسید غلام را حاضر نموده دست او را متصل نمود دستش صحیح و دعاگو
و ثنا خوان بیرون رفت   و نیز جاریه در کوچه از ظلم قصابی منکر تیشه که
در گوشت گرفتن با او ظلم نموده بود حضرت با آن جاریه پیش رفت که چرا این ضعیفه را
این ظلم نموده قصاب حضرت را نشناخته گفت برو ایمرد آنحضرت در گذشت
مردم گفتند که این امیر علیه السلام بود قصاب نادم شده آن دست خود را که
بحضرت دراز نموده بود قطع نموده بدست دیگر گرفته بعذر خواهی پیش آنجناب
رفت حضرت عذر او را قبول نمود و دست او را چسبانید و بقرار سابق سالم
شده بیرون رفت   و روزی آنجناب را وضوء لازم شد و در حجره طاهره هم
هیچیک از حسنین علیهما السلام و فضه و حضرت زهراء علیها السلام حاضر نبودند
در آن اثناء سطل آبی دید از زر و مندیلی بر او کشیده وضوء ساخته بمسجد حاضر

شد و کیفیت را برسول اکرم عرض نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی آن سطل آب را جبرئیل از بهشت آورده بود و مندیل را میکائیل انداخته
بود و تهیه نماز تو را نموده بودند   و در خلافت عمر اسیری را آوردند که عجمی
عرض اسلام بر او نمود اباکرد امر بقتل او نمود اسیر گفت من تشنه ام آب بدهید
بخورم بعد از آن مرا بکشید قدحی پر از آب آوردند باو دادند گفت آیا از برای
من امان است تا این آب را بنوشم عمر او را امان داد آن اسیر آب را بر زمین ریخت
و زمین آنرا فرو برد عمر گفت بکشید او را که حیله نمود امیر علیه السلام فرمود جایز
نیست قتل او که او را امان داده عمر گفت او را بفروشید حضرت او را خرید بعد
از آن آن قدح را در دست گرفته دعا کرد آب بخته در آن قدح جمع گردید آن
اسیر ایمان آورد و آنجناب او را آزاد نمود   و وقتی یکی از باغهای فدک
تشریف میبرد عمر بن خطاب دچار شد آنجناب را فرمود که چرا دوستان مرا
اذیت مینمایی عمر بی ادبانه حرف زد حضرت کمانی را که در دست داشت انداخت
اژدهائی شد بجثه شتری بزرگ و دهان باز کرده رو بعمر آورد عمر اضطراب
نموده گفت الله الله یا امیر المؤمنین یا ابا الحسن لا عدت بعدها آن حضرت
حلق اژدها را با دست خود گرفت بقرار سابق کمان گردید و همان اوقات
مالی از جانب مشرق پیش عمر آمده بود عمر قدری را از آن پنهان نگاه داشته
قسمت ننموده بود آنجناب سلمان را پیش عمر فرستاد که چرا آن مال را قسمت ننموده

بسلمان گفت صاحب تو علم باین چیزها میرساند سلمان گفت علمش لدنی
وربانی است ولا یبعد علوماً ربانیة ولا یجحد اسراره الالهیة در جواب
حضرت عرض نمود سمعاً وطاعة قسمت مبتلا یم سلمان چون مراجعت
نموده واقعه را ذکر نمود حضرت تبسم نموده فرمود که نترس اژدها از دل او تا دم
مردن نخواهد رفت ونیز فاطمه بنت اسد مادر انجناب در ایام طفولیت
انجناب را در قماطی پیچید بقرار سایر اطفال حضرت تکان داده قماط را پاره
نمود دو قماط بست تا هفت قماط از حریر سخت باز پاره نمود و فرمود ای مادر
دستهای مرا مبند میخواهم با انگشتان خود تذلل بدرگاه خدا بکنم ونیز
در ایامیکه در گهواره بود اژدری قصد نمود انجناب دست از قماط بیرون
آورده آن اژدر را پاره نمود ودر روایتی از گلوی او گرفت و فشرد بطوری
که انگشتان انحضرت در گلوی او فرو رفت واژدها مرد مادرش آمد وانطور
دید فریاد برآورد جمع شدند واژدها را از دستش گرفتند واز انجا مشهور
باژدر در شد ودر جنگ صفین لشکر معویه شربعه را تصرف نمودند لشکر
امیر علیه السلام را تشنگی غلبه نمود مالک را فرستاد که موکلین شربعه را بگو کنار
شوند ایشان کنار شدند لشکر امیر علیه السلام آب برداشت معویه بلشکر خود خطاب
عتاب نمود که چرا از شربعه کنار شدید همه گفتند که عمرو عاص از جانب تو این امر را
بما نمود اطاعت نمودیم دفعه دوم باز مالک بامر انحضرت حکم نمود بموکلین شربعه

کنار شدند ودر جواب عتاب معویه گفتند که یزید از جانب تو امید فعه بما ابلاغ
نمود دفعه سیم انجناب انگشتری بمالک داد که اینرا بموکلین شربعه نشان دهد
کنار شوند باز دور شدند ودر جواب معویه گفتند که این انگشتر تو است که بما
نشان آوردند معویه ملاحظه نموده دید انگشتر خودش است تعجب نمود و گفت
که این از عجایب علی بن ابیطالب است که ابراز نمود ووقتی مردی از انصار فقیر
بود که پوست میوه از مزبله برداشته بود ومیخورد حضرت دو قرص نان باو داد
که از انها بخورد انمرد همیشه از انها میخورد وطعم همه فواکه وماکولات را
از او درمییافت وان مرد پیش از این در امر انحضرت شاک ومرتاب بود بعد از این
واقعه صاحب یقین گردید ونیز مردی را مهمان نموده بود پاره نان خشک را
توی آب انداخته فرمود بخور انمرد دست کرد نان را برداشت دید نان مرغ است
خورد وتعجب نمود دید باز در توی قدح نان است دست انداخت برداشت
اینید فعه دید حلوا است خورد وباز تعجب نمود حضرت فرمود امر ما چنین است
ودر روزی امام حسن علیه السلام رنجور بود از امیر علیه السلام انار خواست انحضرت
دست بسوی ستون مسجد برد شاخی بیرون امد وچهار انار داشت دو انار
بحسن علیه السلام داد ودو انار بحسین علیه السلام وان شاخ غایب شد ووقتی
عمار یاسر سه روز گرسنه مانده بود روز چهارم شکایت پیش حضرت بزبان آورد حضرت
بعد از اظهار انکه او هم مثل عمار است همراه او بصحرا رفته جای را فی الجمله حفر نمود

نمایان شد پر از درهم و دینار آنجناب دو درهم بر داشته یکی را بعمار داد و دیگری را
خود نگاه داشت عمار عرض نمود بسیار بر دارید فرمود این قدر امروز ما را کافیست
بعد از آن سر خم را پوشید و رفتند بعد از آن عمار تنها با نجا بر گشته همه آن
زمین و اطراف او را کاوید چیزی انجا ندید بر گشت و حضرت او را دید فرمود ای
عمار گویا بطلب گنج رفته بودی عرض کرد بلی فرمود چون ما میل دنیا نداریم
لهذا خدا او را بما مینماید و چون شما میل دنیا دارید از شما پنهان مینماید
و نیز در کتاب بحار از صاحب مشارق الانوار روایت نموده وقتیکه امیر المؤمنین
علیه السلام بجنگ خوارج نهروان تشریف میبرد در نزدیکی مداین دهاقین استقبال
نمودند و گاوها قربانی آوردند انجناب بالای اسب بود خواستند قربانیها را
بکشند منع فرمود پس دهقان فارسی منجم پیش آمده عرض نمود یا امیر المؤمنین
اِعلَم انّ طَوالِعَ النجومِ قد انحَسَت الخ یعنی طوالع ستارها منحوس شده اند
پس سعید شده اصحاب نحوس و منحوس شده اصحاب سعود و شروع کرده است
مریخ در قطع برج ثور و اختلاف کرده اند در برج طالع تو دو کوکب و دعوا
از برای تو مصلحت نیست آنجناب فرمود یا تو سیر میدهی جاریات را و حکم
میکنی بر علی باحادثات و نقل میکنی انها را بادقائق و ساعات پس بگو چه
چیز است ساری و دراری و چه قدر است قدر شعاع مدبرات ان مرد
گفت نظر میکنم در اسطرلاب تر اخبر میدهم پس از استین خود اسطرلابی بیرون

آورد و شروع نمود در نظر کردن بان حضرت فرمود که الآن کدام کوکب مختلف
شده در برج سرطان و کدام افق رسیده بروز برقان یعنی قمر گفت نمیدانم
فرمود آیا تو عالمی باینکه ملک و سلطنت منتقل شد امشب که گذشت از دودمانی
بدودمان دیگر در چین و منقلب گردید برج ماچین و فرو رفت دریاچه
ساوه و بجوش امد دریاچه حسرمیه و بریده شد صخره از دروازه صقلبیه و سرنگون
گردید پادشاه روم و برادرش در جای او نشست و ساقط شد کنگرهای ذهب
از قسطنطنیه کبری و در افتاد حصار قلعه سرندیب و مفقود شد دیشب دین
یهود و هیجان نمود مورچهها در وادی نمل و سعید شد هفتاد هزار عالم
و متولد شد در هر عالمی هفتاد هزار و امشب میمیرد مثل ایشان گفت نمیدانم
فرمود آیا تو عالمی بشهب خرس و انجم شمس که صاحب ذوایب هستند چنانکه
طلوع مینمایند با انوار و غائب میشوند با اسحار گفت نمیدانم فرمود آیا تو
عالمی بطلوع دو ستاره که طلوع نکرده اند مگر با مکیده و غروب نکرده اند مگر
با مصیبت و انها طلوع و غروب کردند پس کشت قابیل هابیل را و دیگر طلوع و غروب
نمیکنند مگر با خرابی دنیا گفت نمیدانم فرمود هرگاه تو طرق اسمان را ندانی
و از اجرام سماوی بیخبر باشی پس از تو از چیزهای نزدیک سؤال نمایم پس خبر بده
از انچه در زیر سم داشت و چه سبب من حالا هست از منافع و مضار گفت
علم من در زمین اقصر است از علم من در اسمان پس امر فرمود تا زیر سم راست اولا

خبر نمودند کنجی از طلا ظاهر شد بعد از آن امر فرمود تا زیر سم چپ اسب
او را کندند پس افعی از آنجا بیرون آمد و بگردن آن حکیم در آویخت و او فریاد
آورد که یا مولای الامان الامان حضرت فرمود امان با ایمان حاصل میشود
حکیم عرض نمود که هر آینه از برای تو رکوع و سجود بجا میکنم یعنی ترا بسیار
عبادت میکنم که تو خداوند هستی آنجناب فرمود حرف خبر شنیدی تو هم
بکو سجده بکن از برای خدا و تضرع نما بدرگاه او بوساطت من بعد از آن
فرمود ای منجم قبل سوار مایم نجوم قطب و اعلام فلك و این علم را نمیدانند
مکر ما و اهل بیتی هندی و مراد اهل بیت حضرت اند در حین هستند پس فرمود
خوفنی منجم ابو جبل تراجع المریخ فی بیت الحمل فقلت دعنی عن اکاذیب
الجبل المشتری عندی سواء وزحل ادفع عن نفسی افانین الدول
بخالقی ورازقی عز و جل ونیز در کتاب بحار از سجاد علیه السلام مرویست
که امیر علیه السلام روزی نشسته بود طبیب یونانی که مدعی فلسفه و طب بود پیش
آنجناب آمد و عرض نمود یا ابا الحسن خبر صاحب تو محمد صلی الله علیه و آله و حالات
او بمن رسید و شنیدم که جنون داشت آمدم او را معالجه نمایم چون بمدینه
رسیدم دیدم که وفات نموده مقصود من فوت شد و شنیدم که تو پسر عم
و داماد اوئی بخدمت تو آمدم و درد تو زردی رخسار مشاهده مینمایم
که غلبه نموده و ساقهای ترا هم زیاد باریك می بینم که متحمل ثقل بدن تو نمیتوانند شد

اما زردی رنك تو پس دوای او پیش من هست و اما باریکی ساقها پس چاره
از برای آن نیست و اولی اینست که در راه رفتن تقلیل نمائی و کسب را حرکت
نکنی و برفق و نرمی حرکت کنی و متحمل بارهای کران نشوی که وقت تحمل بار کران
ایمن از شکستن نیستی ولکن دوای زرد رنکی تو این است پس دوائی را بیرون
آورد و گفت این دوا هیچ اذیت ندارد لکن تا چهل روز باید از خوردن کوشت
اجتناب نمائی بعد از آن زردی چهره تو زایل میشود آنجناب فرمود این دوا
نافع است برای این زردی که ذکر کردی آیا میشناسی دوائی را که مضر باشد و آن
ناخوشی را بیفزاید گفت آری و دوائی دیگر بیرون آورد که حب از این دوا اگر
صاحب این زردی که تو داری بخورد فورا هلاك میشود و اگر کسی زردی
نداشته باشد بخورد زردی میاورد همان روز هلاك میشود حضرت
فرمود او را بمن بنمای پس آن دوای مضر را گرفته فرمود چه قدر است گفت
بقدر دو مثقال و این سم مهلك است که بقدر یك حبه از آن یکمرد را میکشد
پس امیر علیه السلام آن مجموع را تناول فرمود آن مرد فریاد بر آورد که علی بن ابیطالب
خود را کشت و حالا الامر امیکرند که قاتل او هستی فرمود صبر کن و تبسم فرمود
و بعد از زمانی اندك عرقی از چهره مبارکش ظاهر شد و یونانی میل زدید حضرت
فرمود ای بنده خدا این دوای تو بمن ضرری نرسانید و ببینم حالا صحیح تر از
اول است چشمهای خود را بپوش و واکن یونانی اطاعت نمود نظرش برنك

مبارک آنحضرت افتاد دید که رنگ مبارک او سرخ و سفید و در کمال درخشندگی
بلکه سرخی او می افزود آنمرد مرتعش شد و متزلزل بپا ایستاد امیر علیه السلام فرمود اما
ساقهای من پس پاهای مبارک را کشید و برهنه کرد و فرمود گمان میکنی
که من با این ساقها محتاجم در تحمل بارهای سنگین بر غایت بدن خود که
ساقهای من نشکند وانا ادلک علی ان طب الله علی خلاف طبک
پس دست مبارک را بر ستونی زد که از چوب ضخیم بود بر روی او سقف آن مجلس
قرار داشت و بر روی آن سقف دو حجره بود یکی فوق دیگری و آن ستون را حرکت
داد تا آنکه برداشت او را پس آن سقف با آن غرفها و دیوارها همگی بلند شد
یونانی از مشاهده آنحال بیهوش گردید باز آنجناب آب پاشیده او را بهوش آوردند
گفت قسم بخدا که مثل امروز بامر عجیبی دچار نشده ام فرمود این قوة ساقهای
باریک من است آیا در طب تو همچنین چیزی هست ای یونانی عرض کرد آیا محمد
هم مثل تو بود فرمود نیست علم من مگر از علم او و عقل من مگر از عقل او
و قوت من مگر از قوت او و نزد او هم آمد مرد ثقفی که در فن طب از همه اطبای
عرب کاملتر بود و گفت اگر جنون داری من مداوای ترا نیکو مینمایم فرمود آیا
میخواهی بنمایم بتو علامتی که بدانی من بی نیازم از طب تو و تو محتاجی بسوی
طب من گفت آری فرمود چه میخواهی گفت آن عذق را بخوان بیاید پیش تو
و اشاره نمود بسوی نخله بلندی یعنی درخت خرمائی بلند که آنجا بود پس رسول

صلی الله علیه و آله آن نخله را خواند آن نخله از جای خود کنده شد و زمین را
میکشید تا پیش روی آنجناب حاضر شد گفت امر کن تا برگردد بجای خود
رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود بدان نخله رجوع نمود یونانی گفت
اینرا که از محل نقل کردی از من غائب نیست من از تو اکتفا مینمایم بچیز دیگری
من میروم از تو دور می ایستم تو مرا بخوان اگر بی اختیار بیایم پیش تو پس آیتی
باشد میان من و تو فرمود شاید در آخر بگوئی با اختیار خود آمدم یا دیگران
حمل بر حیله و مواضعه نمایند آیت دیگر بخواه که برای دیگران هم کافی باشد
یونانی گفت میخواهم امر کنی اجزای این نخله منفصل از یکدیگر شوند و متفرق
گردند بعد از آن باز امر کنی جمع شوند و نخله بحالت اولی برگردد فرمود برو
از جانب من نخله بگو که وصی محمد ترا امر میکند که اجزای تو متفرق شوند
چون تبلیغ امر نمود اجزای نخله چنین پراکنده و منتشر شد در هوا که عین و اثری
از نخله باقی نماند پس اعضای یونانی مرتعش شد و دفعه دیگر بامر حضرت تبلیغ
نمود در ساعت مثل هباء منثور در هوا پیدا شد و اجزای متفرقه جمع شد
بحالت اولی عود نموده نخله شد و آن اوان فصل خرما نبود یونانی خواهش
نمود که آن درخت خرما بار بیاورد و بتدریج اولا بسر بعد از آن رطب و خرما شود
و بخورد او و سایر حاضران فرمود تو از جانب من تبلیغ کن چون تبلیغ نمود
ثمر پیدا شد اول بسر بعد از آن خلال بعد از آن رطب بعد از آن سرخ شد یونانی

خواهش نمود که خوشهای او نزدیک شود با اینکه دستها دراز شود تا بخرما
برسد ومحبوبتر آنکه از خوشها قدری نزدیک شود بیک دستا و دست
دیکرش دراز شود بخوشهای دیکر برسد فرمود یکدست خود را دراز کن وبکو
یا مقرب البعید قرب بیدی منها چون چنین کرد دستش دراز شد بخوشها
رسید و فرمود بکو یا مسهل العسیر سهل لی تناول ما بعد عنی منها
چون کفت خوشهای دیکر دراز شد بزمین رسید و یونانی برچید فرمود
اکر از خرما بخوری بعد از ان ایمان نیاوری در حال بعقوبت کرفتار خواهی
شد کفت پس در ینصورت اکر ایمان نیاورم هلاک خود کوشیده ام پس
از خرما خورد وحاضران هم خوردند و یونانی هم ایمان آورد   ونیز روزی
در رحبه کوفه نشسته بود دیدند که زمین بلرزه درامد آنجناب دست مبارک
بر زمین زد وفرمود قرار بکیر که وقت قیامت نیست والا تو میبایست خبرهای
خود را بمن عرض میکردی ومنم آنکه زمین در نزدیکی قیامت خبرهای خود را
بمن میدهد بعد از ان قرائت نمود سوره اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
الارض اثقالها وقال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها بان ربک
اوحی لها   ودر حدیث دیکر که سابقا اشاره شد فرمود منم ان انسان که بزمین
میکوید چه چیز است ترا که این اضطراب میکنی وزمین خبرهای خود را باو میدهد
ونیز روزی در بازار مردم را باستیفاء کیل ووزن امر فرمود برکشت بپای قصر

خود و پای مبارک بر زمین زد بلرزه درامد بعد از ان فرمود که ساکن شو ای
زمین حالا وقت ان زلزله موعود نیست که تو خبرهای خود را بمن بدهی   ودیکر
از ابو حمزه ثمالی از باقر علیه السلم روایت نموده که قرائت شد نزد امیر علیه السلم
سوره اذا زلزلت الارض زلزالها تا انجا که فقال الانسان مالها یومئذ تحدث
اخبارها   انجناب فرمود منم ان انسان وبمن خبر میدهد زمین خبرهای خود را
پس ابن الکواء کفت وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم   انجناب فرمود
مائیم اعراف که میشناسیم انصار خود را بسیماهای ایشان ومائیم اصحاب اعراف
که توقف مینمائیم در میان بهشت ودوزخ وداخل نمیشود بهشت را مکر کسی
که بشناسد ما را وما بشناسیم اورا وداخل نمیشود دوزخ را مکر کسیکه انکار
نماید ما را وما انکار نمائیم اورا وانجناب ابن الکواء را مخاطب نموده میفرمود
برجلک یعنی بسوی تو ترا میشناسیم واو در انوقت اظهار تشیع مینمود چون
روز جنک نهروان شد انملعون حاضر شد با امیر المؤمنین علیه السلم مقاتله
نمود ومقتول شده بسقر رفت   واخبار چند متعلق بزلزله زمین سابقا
مذکور کردید   ووقتی اصحاب بانجناب عرض نمودند که قوم موسی وعیسی
کاهی علامات ومعجزات از ایشان میخواستند وایشان اظهار میفرمودند که
ایمان قوم ایشان زیاد میشد   ما نیز از شما از بعض معجزات شما میخواهیم
تا یقین ما بیفزاید فرمود شما تاب احتمال امور غریبه واسرار عجیبه ندارید اصرار

نمودند حضرت با آنها متوجه مقابر قریش گردید تا بزمین شوره زاری رسید
لب مبارک بجنبانید و فرمود ای زمین پرده از روی کار خود بردار و آنچه
در تو مخفی و پنهان است بیرون آر ناگاه دیدند از جانب راست آن سید ابرار
جنات تجری من تحتها الانهار درختهای میوه دار و آبهای خوشگوار
و غلمان و حور و بناهای عالیه و قصور و بلبلان خوش الحان و روح و ریحان
و از جانب چپ آنجناب نارا وقودها الناس والحجارة درکات نیران و عقارب
و حیات جانستان باد سموم و دود یحموم بعد از تماشا برگشتند بعض اصحاب
حمل بسحر نمودند و بعضی بر یقین خود افزودند و از حارث هروی است که
در خدمت امیر علیه السلم رفتیم بموضعی و انجا درخت خشکی بود امیر علیه السلم
دست بان درخت زده فرمود ارجعی باذن الله آن درخت خضرا و مثمره شد
پس سبز و خرم و امرود بسیار ابراز نمود چیدیم و خوردیم و توشه و زاد راهی
برداشتیم و جمعی از آنحضرت بعض معجزات مثل معجزات موسی و عیسی علیه السلم
درخواست نمودند فرمود تحمل نمی نمائید شما علم عالم را و تاب ندارید بر براهین
و آیات و دلائل و معجزات ایشان اصرار نمودند حضرت با آنها تشریف ورود در خارج
مدینه بسبخه یعنی شوره زاری فرمود اکشفی غطائک پس نمودار شد از یک طرف
اوضاع بهشت از حور و قصور و انهار و اشجار و اطیار و از طرف دیگر اوضاع
جهنم از آتش و دود و دخان و یحموم بعد از آن فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران و نیز روی جمعی
از اصحاب از غرائب معجزات آنجناب درخواستند فرمود تاب نمی آورید کافر
میشوید باصرار نمودند و تعهد کردند حضرت تکلم نمود بکلمات چند چون
نظر کردند از طرفی اوضاع بهشت از حور و قصور و اشجار و انهار و الحان
اطیار ملاحظه نمودند و از طرف دیگر اوضاع جهنم بنظر آوردند آن قدر از مشاهده
آنحال نسبت سحر کاملان ولی ملک متعال دادند مگر دو نفر که ثابت قدم
ماندند و چون ایشان در خدمت آنحضرت بمسجد کوفه رسیدند حضرت دعا
فرمود ناگاه سنگریزهای مسجد در و یاقوت شدند از این دو نفر هم یکی
کافر شد و دیگری ثابت قدم ماند امیر علیه السلم اگر از اینها برداری پشیمان
خواهی بود و اگر بر نداری باز پشیمانی برای تو رو خواهد نمود آن مرد پنهانی
از آنجناب یکی را برداشت چون صبح طلوع نمود ملاحظه نمود دید که دری
است گران بها که کسی مثل او را ندیده و بگوش نشنیده کیفیت را بآنحضرت عرض نمود
فرمود که چرا بر نداشتی گفت خواستم امتحان کنم فرمود ببند از مسجد والا مغبون
خواهی شد آن در را انداخت بمسجد باز سنگ شد گوید آن مرد پشیمان بود
با عمرو بن حمق الخزاعی و نیز روایت شده که وقتی یکی از شیعیان آنحضرت
از قرضداری شکایت نمود آنحضرت از زمین یکی از سنگریزها برداشت و بان
شخص داد دید که زری شده است بهای آنرا فروخت و قرضهای خود را ادا نمود

وبعد از صد هزار درهم برای او باقی ماند و وقتی آنحضرت طعامی از فاطمه علیها السلام
خواست برای تغدیه عرض نمود در خانه هیچ طعام نیست و دو روز است
که من و حسن و حسین همه گرسنه هستیم حضرت شلواری را که در خانه داشت
نزد یهودی که همسایه بود در رهن گذاشت و قدری جو گرفت وقت مراجعت
آن یهودی گفت یا ابا الحسن ابن عم تو گمان میکند که حبیب خداست و خاصه
و خالصه اوست و اشرف انبیاء است پس چرا دعا نمیکند که شما بی نیاز
از فقر و فاقه بشوید حضرت فرمود ای یهودی خدا را بندگان هستند که
اگر از خدا سؤال نمایند که این دیوار را طلا نماید چنین میکند در زمان آن
دیوار طلا شد حضرت بدیوار فرمود که من ترا قصد نکردم بلکه ترا مثل زدم
آن یهودی چون این حالت را مشاهده نمود ایمان آورد و مرویست
که بامیر علیه السلام عرض نمودند که تعجب داریم از این دنیا که در دست مردم است
چرا در نزد شما چیزی نیست حضرت کفی از سنگ ریزه برداشت تمام جواهر
گردید و باز رد نمود بعد گفت آنچه ما اراده مینمائیم میشود و الا فلا بعد آن
سنگها را انداخت بزمین بهمان حالت سابق سنگ شدند و مرویست
از سلمان فارسی که خدمت رسول صلی الله علیه و آله بودیم امیر علیه السلام
آمد رسول صلی الله علیه و آله سنگریزه که در دست داشت بدست امیر علیه السلام
داد و آن سنگ ریزه در کف آنحضرت ناطق شده گفت لا اله الا الله محمد رسول

الله رضیت بالله ربا و بمحمد صلی الله علیه و اله نبیا و بعلی بن ابیطالب ولیا
بعد از آن رسول صلی الله علیه و اله فرمود من اصبح منکم راضیا بالله
و بولایة علی بن ابیطالب علیه السلام فقد امن خوف الله و عقابه
و در روایت دیگر از انس که سنگریزها در دست رسول صلی الله علیه و آله بود
تسبیح مینمودند و او بدست علی بن ابی طالب داد در دست او هم تسبیح نمودند و همه
ما هر دو تسبیح را شنیدیم بعد از آن ریخت بدست ما و در دست ما تسبیح نمودند
و نیز امیر علیه السلام با امر رسول صلی الله علیه و آله بیمن رفت که در میان اهل آنجا
اصلاح نماید و فرمود یا علی وقتیکه برسی بالای فلان عقبه باواز بلند ندا کن یا شجر
یا مدر یا ثری محمد رسول الله صلی الله علیه و آله شما را سلام میرساند چون آنجا
رسید اهل یمن با شمشیرهای کشیده و اسلحه تمام متوجه امیر علیه السلام شدند حضرت
این ندا در داد همه درخت و کلوخ از زمین لرزیدند و بیک زبان گفتند و علی
محمد رسول الله و علیک السلام پس آنقوم و چهارپایان مضطرب شدند
و اسلحه از دست ایشان افتاد و بشتاب پیش امیر علیه السلام آمدند در میان ایشان
اصلاح نمود و وقتی با رسول صلی الله علیه و آله از نخلستان مدینه میگذشتند
نخله بنخله دیگر گفت هذا محمد المصطفی و هذا علی المرتضی نخله علیحده گفت
هذا موسی مع اخیه هرون نخله علیحده گفت این محمد است سید الوصیین
و این علی است سید الوصیین فرمود یا علی این نخلستان را صیحانی نام کن بفضل

من و تو فرزند برادر بودند و خالد بن ولید روایت نموده که وقتی دیدم علی بن
ابیطالب علیه السلام را که بدست خود حلقهای زره خود را بهم می پیوست
گفتم این عمل برای داود علیه السلام بود آنجناب فرمود ای خالد بتحقیق نرم کرد
خدا تعالی آهن را برای داود علیه السلام پس برای ما چگونه خواهد بود
و نیز سابقا بر سبیل اجمال اشاره شد که در مراجعت از جنگ صفین در بیابان
سمت نهروان لشکر او از تشنگی مضطرب شدند به هر طرف رفتند آب نیافتند
مناره راهبی آنجا بود بسمت او رفتند و از آب سؤال نمودند گفت این سمتها
آبی موجود نیست و از برای من هر چند گاهی از خارج آب یکمهفته و نگاهدارم
می آورند همینکه شنیدند حضرت نظر فرمود جائی را نشان داد بلشکر خود
گفت در این زمین سنگی است و زیر سنگ چشمه آب صافی تر از لبن و شیرین تر
از شکر لشکر نتوانستند دیگر کار نمایند فرمود کار شوید ایشان کار در رفتند
اشاره فرمود یک از بالای سنگ انطرف شد سنگ نمایان گردید سنگ را
نتوانستند کار نمایند اشاره فرمود سنگ کناره گشتم و چشمه آب ظاهر گردید
سیراب گردیدند و قدر حاجت بر داشتند اشاره فرمود سنگ و ریگ بجای
خود برگشتند خواستند روانه شوند راهبی که بالای مناره بود و تماشا
مینمود صدا نمود که انزلونی انزلونی او را با طناب بزیر آوردند آمد
و افتاد بپای مبارک امیر علیه السلام گفت تو نبی یا وصی نبی فرمود وصی پیغمبر آخر الزمان

هستم آن راهب مسلمان شد و گفت اسلاف ما خبر داده بودند این چشمه را کسی
وقتی وصی پیغمبر آخر الزمان آمده این چشمه را پیدا خواهد نمود و ما نسلا بعد
نسل جهة انتظار شما اینجا عبادت داریم و این فیض نصیب من شد و عیسی ع
پیدا باید شما را اسلام رسانده حضرت جواب سلام نمود و آن راهب پیش آنجناب
بود تا در جنگ صفین شهید گردید و در این مقدمه سید اسمعیل حمیری
قصیده طولانی بنابست گفته از جمله ابیاتش این است ولقد سری فیما یسیر
بلیلة بعد العشاء بکربلاء فی موکب حتی أتی متبتلا فی قائم ألقی
قواعده بقاع مجدب و در روایت دیگر چون راهب بخدمت آن جناب رسید
فرمود تو شمعون راهبی گفت آری این اسمیست که مادرم آن نامیده و غیر از
خدا کسی را بآن اطلاعی نیست مگر تو فرمود چه مطلب داری شمعون گفت
میخواهم بدانم این چشمه از کجاست و نام او چیست فرمود نام این چشمه راحوما
و در تخمه راجوه است و از بهشت است سیصد و سیزده تن از اوصیا
از این چشمه آب نوشیده اند من آخر ایشان هستم شمعون گفت بهمین قرار در همه
کتابهای انجیل دیده ام و این دیر را با میدملاقات تو بنا نموده بودیم بعد از آن
مسلمان شد و با حضرت بود تا در صفین شهید شد آنحضرت فرمود این راهب با ما است
در روز قیامت که المرء مع من احبه و در بعضی اخبار است که این چاه چاه شعیب ع
بوده است و وقتی آب فرات بر زیادتی نمود اهل کوفه از غرق ترسیدند حضرت سوار

شد با ایشان سوی فرات و بزبان عبرانی چند کلمه فرمود فرات بشکافت و یکذراع فرو
نشست عرض کردند زیاد فرما شد نقصان آب آنحضرت عصائی که در دست داشت
بر آب زد ناگاه ماهیان دهن گشاده از آب ظاهر شدند و عرض کردند یا امیر
المؤمنین عرض ولایت شما را بر ما نمودند ما همگی قبول نمودیم مگر جری
و مار ماهی و زمار پس آنحضرت فرمود چون بنی اسرائیل از مائده متفرق شدند
هر که از ایشان راه صحرا گرفت بوزینگان و خرس شدند و آنکه راه دریا گرفت
بصورت جری و مار ماهی و زمار شد   و در مراجعت از صفین در کنار شط
فرات ایستاده فرمود ای رود بگو من کیستم پس شط مضطرب شد موجها بلند
شد و صداها پیدا شد که میگفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و ان علیا حجة الله علی خلقه   و در روایت دیگر
عصائی زد یا از ترکش خود بیرون آورد بر فرات زد و فرمود انفجری پس فرات
دوازده چشمه شد هر چشمه برون کوهی پس تکلم فرمود بکلامی که مردم نفهمیدند
ماهیان سر از آب بر آورده صدا بتکبیر و تهلیل بلند کردند و گفتند السلام علیک
یا حجة الله علی خلقه و یا عین الله فی عباده خذلک قومک بصفین کما
خذل هرون بن عمران قومه   و وقتی آب فرات طغیان نمود مردم جهت خوف
غرق التجاء با آنحضرت نمودند آنجناب بعد از وضوء و دو رکعت نماز عصا برداشت
متوجه فرات شد پس عصا بر آب زد آب فرونشست ماهیان نمایان شدند و گفتند

السلام علیک یا امیر المؤمنین و جری و مار ماهی و زمار سلام نکردند حضرت
فرمود این سه نوع ماهی از بنی اسرائیل بودند ایمان بما نیاوردند   و در روایت
دیگر حضرت وقت زدن عصا بفرات فرمود اسکن یا ابا خالد آب یکذراع نشست
دفعه دیگر خواستند که نشود باز عصا را زد یکذراع دیگر فرو نشست گفتند
بس است فرمود اگر خواسته باشم ریگهای ته فرات را بشما مینمایم یعنی آب فرات را
خشک میکنم   و مرویست که ابو بکر و عمر خالد بن ولید را که از جمله منافقین
و معاندین از نقض خلافت بود و در شجاعت و فتاکی و بی باکی مقدم از سایرین
مینمود او را از و بازوی خود قرار داده و سیف الله لقب نهاده بودند وقتی
ابو بکر تدبیری کرده بود بخالد که در نماز جماعت در مسجد در آخر نماز که من سلام
آخر را گفتم همان حال خالد با شمشیر خود در آنجا حاضر بوده امیر علیه السلم را
بزند بکشد و بدین توطئه و تمهید حاضر مسجد شدند صفها بسته شد و شروع
بنماز نمودند چون ابو بکر بسلام آخر رسید قلبش مضطرب شد که مبادا خالد نتواند
علی را بکشد و این شر بر کملا شود   و امیر علیه السلم هم اینها را از ذو الفقار بکند را
تکرار سلام اول را برپا نمود تا گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک به السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته   بعد از سلام آنحضرت متوجه خالد شده فرمود
که ترا بچه چیز امر کرده بود گفت بکشتن تو گفت یا امر میکشتی اگر نهی نمیکرد گفت
آری حضرت برخواسته از گلوی خالد گرفت و بستون مسجد بفشرد با دو انگشت خود

و خالد دست و پا زده فریاد مینمود که مرا خلاص کنید و بجامه خود خرابی نمود
و مردم هر چه خواستند که خالد را از میان دو انگشت حضرت رهائی دهند
نتوانستند آخر الامر التماس نمودند و آنجناب را بقبر شریف قسم دادند خالد را
رها فرمود   و نیز روایت شده که دو نفر خلیفه خالد را موکل نموده بودند
که هر جا امیر علیه السلام را تنها بر خورد آنجناب را بقتل برساند و وقتی امیر علیه السلام
در خارج مدینه بود خالد سواره با اصحاب خود می آمد دچار شدند خالد
در کلام بنای خشونت نهاد که کار را بجائی برساند که آنحضرت را بکشد حضرت
فرمود این جرئت را بهم رسانده که با من این طور گفتگو نمائی دست مبارک را دراز
نموده خالد را از بالای اسب در کشید و اصحاب او حرفی نتوانستند بزنند و آسیای
حارث بن کلده در آن نزدیکی بود امیر علیه السلام میل آن آسیا را که ببیابان بود از بن
بر کنده بگردن خالد حلقه نمود و در نهایت سهولت پیچید و آورا ویل نمود
خالد بهمان هیئت بمدینه آمده نزد ابو بکر رفت و او جمیع حدادین مدینه را جمع نمود
چاره نتوانستند کرد الا آنکه آهن را با آتش گرم و سرخ نمایند لابد با جمعیت او رو بخانه
تمام بدر خانه امیر خاص و عام آمدند و مردم بخالد میخندیدند ابو بکر و عمر اعتذار
تمام و الحاح ما لا کلام نموده حضرت را بقبر شریف رسول انام علیه و علی آله الاف
الصلوة و السلام قسم دادند که خالد را خلاص نماید حضرت آن ملعون را خواند
پیش خود و با دست خود آن آهن را مثل موم قطعه قطعه نموده بر سر خالد میزد و می

تا آهن را از گردن خالد دور نمود   و بروایت دیگر از خود خالد بن ولید روایت است
که گفت وقتیکه از قتال اهل رده با لشکر خود مراجعت نمودم بر خوردم بر اصلع
یعنی علی علیه السلام در زمینی که ملک او بود پس از روی خشم بر من نگاه کرده گفت
ویلک آیا تو بر فلان عمل اقدام نموده گفتم آری پس غیظ او زیاد شده گفت
یا ابن اللخناء آیا مثل تو کسی میتواند اقدام نماید بر روی مثل من یا اینکه اسم مرا
در منابع کلمات خود مذکور نماید پس والله مرا از اسب بگردانید و من قادر
امتناع نبودم و مرا راند بسوی آسیا حارث بن کلده و میل آسیا را که از آهن بود
بدست گرفته مانند پوست حلقه نمود بگردن من انداخت و اصحاب من
همگی نظاره میکردند گویا ملک الموت را میدیدند و من آنحضرت را قسم دادم
که مرا خلاص نماید پس شرم نمود و مرا با آن حالت رها نمود آمدیم ابو بکر جماعت
حدادین را طلبید اظهار عجز نمودند که این مهم ما را ممکن نیست مگر با آتش که
آهن را نرم کنیم و من با همان حالت مدتی ماندم که مردم بمن میخندیدند تا آنکه
آنجناب از سفر مراجعت نمود پس ابو بکر مرا برداشت بخدمت آنحضرت رفتیم و زبان
معذرت گشودیم بعد از الحاح و اصرار بسیار از جماعت حضار قبول التماس نمود
دست فرا کرده و آن آهن را پاره پاره کرده دور انداخت و این آیه را میخواند و الّنا
له الحدید ان اعمل سابغات و قدر فی السرد   و در جنگ خیبر بعد از آنکه اول
و ثانی با جماعت خود شان از مرحب ترسیده فرار نمودند چنانچه همه جا مسطور بوده

چنانچه در اخبار نبیا وارد است و ابن ابی الحدید در قصاید سبع علویه
گفته است ولیس بنکر فی حنین فراره ففی احد قد فر خوفا و خیبرا
و در قصیده دیگر گفته وما انس لا انس الذین تقدما وفرهما والفر
قد علما حوب وللرایة العظمی وقد ذهبا بها ملابس ذل فوقها و جلابیب
احضرهما ام حضر اخرج خاضب وذانهما ام ناعم الخد مخضوب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود ساعطی الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله
ویحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه اصحاب همه طمع نمودند که شاید
این شخص یکی از ایشان بوده باشد تا صبح طالع شد و امیر علیه السلام صداع داشت
و چشمهای مبارکش درد داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را خواند
و از دستش گرفته پیش آنجناب آوردند فرمود ما اشتکی یا علی کیفیت را عرض
نمود آنجناب سر مبارک امیر را بزانوی مبارک خود گرفته آب دهن مبارک خود را
بر سر و چشم او مالید و مرض سر و چشم او زایل شد و آورد او را بسمت قلعه فرمود
بتفصیلی که در محل خود مذکور است در حالتیکه لباس حرب را پوشانیده
و بر بغله خود سوار نموده بود فرمود یا علی برو که جبرئیل در جانب راست تو و میکائیل
از طرف چپ تو و عزرائیل پیش روی تو و اسرافیل در پشت سر و نصر خدا بالای سر
تو و بدان یا علی که این قوم در کتابهای خود خوانده اند که ایلیا ایشان را هلاک
خواهد نمود و چون با ایشان برسی بگو نام من علیست پس بدانکه بر دست تو مغلوب

خواهند شد چون امیر علیه السلام نزدیک قلعه رسید مرحب بیرون آمد لباس
حرب پوشیده و خودی از سنگ بر سر خود گذاشته رجزی میخواند که قد علمت
خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب الخ امیر علیه السلام در مقابل او فرمود
انا الذی سمتنی امی حیدرة ضرغام آجام ولیث قسورة الخ آنوقت عالمی
از علماء یهود که بالای حصار نشسته بود گفت غلبتم ورب موسی خوف
بر ایشان غلبه نمود و امیر علیه السلام ضربتی بر فرق مرحب زد که از خود سنگ و مغز
سر گذشته بدندانهای او فرود آمد و بخاک هلاک در غلطید کما قیل
چنانش ید الله بر فرق زد که گوئی تو البرز را برق زد و بر آن قوم حمله نمود در را ببستند
حلقه آن در را که بقولی چهل من بود تا دویست من و چهارصد من هم گفته شد
تکانی داد آن قلعه بلرزید و در تکان او آن در را که طول آن هیجده ذراع بود
برکنده چهل ذراع در هوا افکند و صفیه دختر رئیس یهود در غرفه خود از بالای
تخت برو در افتاد و گمان کردند که زلزله شد یا حادث گردید گفتند علیست
که این قلعه را بحرکت آورده در را کنده و در را در دست خود سپر نموده جنگ
مینماید و بروایت احمد بن حنبل هفتاد مرد اتفاق مینمودند که در را حرکت
دهند نمی توانستند عمر گفت یا علی در حمل در قلعه متحمل شدی مشقت شدیده
را فرمود سنگینی این در در دست من نبود مگر سنگینی سپری و آن در را پل
نمود برای خندق و لشکر از بالای آن گذشتند و با دست خود در را نگاه داشته

بود و حال آنکه طول آن هجده ذراع بود و عرض خندق بیست ذراع و همچنین
در دست خود نگاه داشت تا هشت هزار و هفتصد نفر لشکر اسلام از روی
آن عبور نمودند بعضی از صحابه تعجب نمودند پیش رسول صلی الله علیه و آله
از برداشتن علی در را بر روی دست خود رسول صلی الله علیه و آله بآن مردم فرمود
که بدست او را می بینی نظر بپاهای او کنید دیدند بر روی هوا قرار داد
رسول صلی الله علیه و آله فرمود پاهای او بر روی جبرئیل است و صفیه
چون بعد از رسیدن خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله زلزله قلعه را
وقت کندن امیر علیه السلام باب خیبر را نقل مینمود حضرت فرمود یا صفیه چون علی
آن در را بحرکت آورد قلعه خیبر متزلزل است تمامی آسمانها و زمینها و هفت کانیه
و عرش الهی بحرکت آمدند بجهة غضب علی و عمر در آن روز با امیر علیه السلام عرض نمود
که یا ابا الحسن امروز شجاعت غریبی از تو ملاحظه نمودم و حال آنکه سه روز است که
گرسنه بودی آیا در را بقوت بشریه از جا کندی فرمود بل بقوة الهیة و نفس
مطمئنة راضیة و جبرئیل نازل شد و متعجب بود از شجاعت علی و میگفت
که ملائکه در صوامع و جوامع آسمانها ندا میکردند که لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار و میگفت از این تعجب دارم که هفت شهر قوم لوط را تا زمین
هفتم تا صبح بالای پر خود نگاه داشتم منتظر الامر الله انقلاب سنگین نبود
بالای پر من ولکن امروز مامور شدم که زیاده از ضرب شمشیر او را نگاهدارم که مبادا

از گاو و ماهی درگذشته زمینها را با اهلش سرنگون سازد و حال آنکه اسرافیل
و میکائیل در هوا بازوی او را نگرفته بودند سنگینی شمشیر او بر من گران
تر آمد از سنگینی شهرهای لوط و از آن روز رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
یا علی اگر خوف آن نبود که جماعتی از امت من قائل شوند در حق تو آنچه را که
نصاری قائل شدند در حق عیسی بن مریم هر آینه میگفتم در حق تو امروز قولی را
که عبور نمی نمودی بجماعتی مگر آنکه خاک قدمهای ترا از جهة تیمن برمیداشتند
ولکن کافیست ترا اینکه تو از منی و من از تو و انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و بعد ذلک بقدر اندازه عقول مستمعین جمله
از فضائل آنحضرت را بیان فرمود و نیز در دعوای خندق عمرو بن عبدود
که اشجع عرب و او را فارس یلیل میگفتند و رئیس لشکر احزاب بود و اطراف
خندق را گرفته بودند عمرو اسب خود را انداخته داخل خندق شد که بتعلیم
سلمان فارسی آن خندق را درست نموده بودند و عربها میگفتند این
تدبیر خندق از آن مرد عجمی است و در ساختن خندق که قسمت نموده بودند
و هر جماعتی حصه از زمین داده بودند که خندق بکنند و رسول صلی الله علیه
و آله سلمان را همراه خود نگاه داشته و او هم با قوت و سعی خاک میکند بعض
اصحاب خواستند که سلمان را برای خود شان بگیرند و بجهة منتظم کنند حضرت
فرمود السلمان منا اهل البیت بعد از آنکه عمرو داخل خندق شد همه اصحاب

ترسیدند و در طرف پشت رسول صلی الله علیه و آله خزیدند و رسول صلی الله
علیه و آله هر کس را تکلیف بجنگ عمرو نمود اعتنا ننمودند و در هر دفعه امیر علیه
السلام پیش می آمد که من میروم یا رسول الله تا دفعه سیم امیر علیه السلام را مکمل
و مسلح روانه فرمود و دعا نمود که اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه الخ
و بعد از آن فرمود ذهب الایمان کله الی الکفر کله و بعد از مکالمه های
بسیار که عمرو از اسب پیاده شد با امیر علیه السلام در روایت بحار از گردنش و در روایت
دیگر از پاهایش زده قلم نمود و عمرو بر زمین افتاد امیر علیه السلام بالای سینه او نشست
و سر او را برید پیش رسول صلی الله علیه و آله آورد و رسول صلی الله علیه و آله
فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و بعد از آنکه
احزاب کشته شدن عمرو را دیدند شکست خورده بنای فرار گذاشتند
و در روایت مجلسی از مقداد بن اسود الکندی که چون امیر علیه السلام عمرو را
کشت و در کنار خندق ایستاده بود احزاب از قتل آن پلید پراکنده شدند
و هر فرقه فرقه گردیده متفرق میگریختند من میدیدم آنحضرت را در پشت سر
هر فرقه که تعاقب نموده آنها را بشمشیر خود حصاد مینمود در حالی که آن سرور
در مکان خود ایستاده بود زیرا که از جمله اخلاق پسندیده آنجناب بود که هرگز
گریزنده را تعاقب نمینمود و ابن ابی الحدید در شرح خود گفته که ضربت علی
در روز خندق اجل است از اینکه کسی بگوید جلیل است و اعظم است از اینکه

کسی بگوید عظیم است و چه خوش گفت در این مقام شیخ ما ابو الهذیل وقتیکه
سائلی سؤال نمود که آیا علی افضل عند الله است یا ابو بکر در جواب گفت یا ابن
اخی مبارزه علی با عمرو در خندق برابر است با اعمال همه مهاجرین و انصار
و همه طاعات ایشان تا با ابی بکر تنها چه رسد و مرویست که جمعی از احبار یهود
آمدند پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از موسی بما خبر رسیده که بعد از
من پیغمبری می آید از عرب نام او محمد از او سؤال کنید که از فلان کوه که در حوالی مکه
هفت شتر سرخ موی سیاه چشم بیرون آورد برای شما اگر چنین کرد پس باو ایمان
آورید که خواسته و وصی او را که سید اوصیا و بمنزله برادر هرون است اقرار
نمائید حضرت همراه آنها برخاست بسوی آن کوه و دو رکعت نماز خوانده کلامی
فرمود ناگاه از کوه صدای عظیمی ظاهر شد و آن کوه شکافته گردید مردم صدای
شتران شنیدند یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول
الله و ان جمیع ما جئت به صدق و عدل لکن یا رسول الله چندان مهلت
بده که من بروم قوم خود را هم خبر دهم و بیاورم که این معجزه را ببینند ایمان آورند
پس رفت و قوم خود را آورد و وقتی همه رسیدند که رسول صلی الله
علیه و آله وفات نموده خلیفه آنحضرت را جستند گفتند ابو بکر است پیش او
رفتند گفتند وفا کن بوعده پیغمبر خود گفت چه وعده کرده است گفتند اگر
تو خلیفه بر حقی میدانی ابو بکر متحیر ماند ایشان مایوس شدند و خبر [illegible]

شخصی ایشان را دلالت نمود بدر خانه اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام
حضرت بیرون آمد آثار مصیبت رسول الله صلی الله علیه و آله در چهره مبارکش
پیدا بود فرمود ایها الیهود آمدید که استیفا کنید وعده هفت شتر رسول
صلی الله علیه و آله را گفتند آری حضرت انها را بر داشته بیرون کوه آمد دو
رکعت نماز خواند ناگاه کوه شکافته شد هفت شتر معهود موصوف
باوصاف سابقه از کوه در آمد متصل بهمدیگر در یک قطار پس همه گفتند
نشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک الخلیفة من بعده
فجزاک الله عن الاسلام خیرا پس همگی مسلمان شده مرخص شدند
و نیز در کتاب عوالم نقل نموده که ابو صمصام عبسی روزی بخدمت رسول
صلی الله علیه و آله رسید سؤال نمود از چند چیز که قیامت کی است و باران
کی می آید و چه چیز است در شکم ناقه من و فردا چه واقع میشود و زمان
مردن من کی است پس این آیه شریفه ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله
علیم خبیر نازل گردید چون ابو صمصام از مضمون ان مطلع شده نور
اسلام بر قلب او تافته مسلمان شد و وعده نمود بحضرت که برگردد و اهل خود را
دعوت نماید و باتفاق ایشان مراجعت نماید پس انحضرت فرمود یا ابا الحسن
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اقرار نمود محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن

وما تدری نفس ماذا تکسب غدا

هاشم بن عبد مناف و شهادت داد بر نفس خود در حال صحت عقل و بدن
و جواز تصرف اینکه در ذمه او و در نزد او ست از برای ابو صمصام عبسی هفتاد
شتر سرخ موی سفید چشم و سیاه حدقه که بر پشت ایشان است از طرائف
یمن و لقط حجاز ابو صمصام نوشته را گرفته نزد قوم خود رفت و همگی مسلمان
شده آمدند وقتی بمدینه رسیدند که رسول صلی الله علیه و آله وفات نموده
بود ابو بکر را خلیفه یافتند و نوشته را نشان داده آن شتران را مطالبه نمودند ابو بکر
گفت یا اخا العرب از ما فوق العقل سوال مینمائی والله که از پیغمبر مخلف نیست مگر
استر او که دلدل است و حمار او یعفور و شمشیر او ذو الفقار و درع او فاضل نام
و این هر چهار در تصرف علی علیه السلام است و بغیر از فدک که بجهت تصرف نموده ایم
چیزی باز نگذاشته و پیغمبر ما میراث بکسی نمیدهد سلمان حاضر بود فریاد بر اورد
که کردی و نکردی و حق غیری بردی عمل را رد نمائید با هلش بعد از ان دست ابو
صمصام را گرفته بدر خانه امیر علیه السلام رسیده در زد از درون ندا آمد که یا سلمان
با ابو صمصام داخل شو ابو صمصام تعجب نمود که ابتداء اسم او را بیان فرمود بعد از
تشرف بخدمت حضرت شتر بر سابق نوشته را مطالبه نمود و نوشته را نشان داد
حضرت فرمود یا سلمان ندا کن مردم مدینه را که فردا در خارج مدینه جمع شوند
و معجزه کامله مشاهده نموده اداء دین رسول را صلی الله علیه و آله ببینند همه
جمع شدند و امیر علیه السلام بیرون آمد در انجا بگوش حسن علیه السلام چیزی گفت و ابو صمصام

فرمود برو با فرزندم حسن و دین خود را بگیر پس به تل ریگی رسیدند امام
حسن علیه السلام دو رکعت نماز خواند و تکلم آهسته فرمود و عصا جد خود را
بر آن تل زد آن تل شکافته شد و سنگی نمودار گردید که بر آن سنگ دو سطر
از نور نوشته بود سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم لا اله الا الله
محمد رسول الله و عصا دیگر بر آن سنگ زد شق شد و شتری نمودار شد فرمود
با بوصمصام که بگیر زمام ناقه را و بکش پس زمام را گرفته و کشید تا هفتاد شتر
با آن بارها و صفتها نمودار شد و بیرون آمد برد شترها را آوردند و نوشته را
رد نموده شترها را برد بعد از آن حضرت فرمود خبر داد مرا رسول صلی الله علیه و آله
که این شترها را خداوند عالم خلق نموده بود برای دین رسول صلی الله علیه و آله
پیش از آنکه خلق کند ناقه صالح را به دو هزار سال و در این حال منافقان مجلس
کشتند و گفتند این نمونه ایست از سحر علی بن ابیطالب علیه السلام و این حدیث بطریق
دیگر روایت شده که بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله امیر علیه السلام
ندا فرمود که هر کرا در ذمه رسول صلی الله علیه و آله دینی دارد بیاید تا ادا بکنم
مردم می آمدند هرچه مطالبه مینمودند امیر علیه السلام از زیر مصلای خود نقد
طلب آنکس درهم و دینار میداد و میداشت ابوبکر و عمر اینرا دیدند تدبیر فکر
نمودند که ما هم اینطور بکنیم منادی ابوبکر هم ندا نمود بلند اقرار دیدند این اثنا
عربی ناقه سوار آشکار شد و ادعای هفتاد شتر چنین و چنان از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله نمود ابوبکر گفت یا شاهد داری گفت خلیفه رسول صلی الله
علیه و آله خود شهید است لازم نیست که کسی او را اعلام نماید سلمان در چهار شده
آن عرب مطالبه کار را بحضرت امیر ابرار و سید اخیار علیه السلام آورد عرب
نفر مطلب نمود حضرت فرمود بلی و لکن شما هم شرط خود را که اسلام قوم بود
باشد بعمل آورده ابدا آن اعرابی بر رو در افتاد و دستهای مبارک امیر علیه السلام
را می بوسید عرض نمود بلی امیر علیه السلام امر نمود حسن و سلمان را که بروید
فلان وادی و آنجا ای حسن بگوئید که یا صالح یا صالح چون جواب لبیک
آید بگو هفتاد ناقه که رسول صلی الله علیه و آله بر اعرابی وعده نموده را بده
چون چنین کردند جواب آمد که السمع والطاعة پس مهار شتری از زمین
بیرون آمد حسن علیه السلام او را افسار گرفت و کشید تا هفتاد ناقه تمام بیرون
آمد با عرابی داد و بروایتی بدل هفتاد شتر هشتاد و در روایتی صد نفر شتر
هم وارد شده و بعد از تسلیم شتران از جهة مصلحتی امر بکتمان نمود و نیز
قومی از نصاری بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودند که با همه اهل
و عیال بخدمت تو می آئیم اگر صد شتر بحر را از سنگ برای ما بیاوری همه
ایمان می آوریم حضرت قبول نمود رفتند وقت مراجعت دیدند رسول صلی
الله علیه و آله وفات نموده پیش ابی بکر رفتند کاری نتوانست بکند تا بدلالت
سلمان رسیدند پیش امیر علیه السلام و کیفیت را عرض نمودند آنحضرت بحسین علیه السلام

فرمود که بفلان جا برو و عصای رسول الله را بر زمین بزن مهار شیری پیدا میشود
از آنها و بگیر بکش تا صد شیر بچه را بیرون آید بعد از آنکه بیرون آمدند با بچها
آن قوم ایمان آوردند بعد از آن عرض کردند یا امیر المؤمنین ناقه صالح پیغمبر
یکی بود و باعث هلاک قومی گردید اما این شیران با بچها و خود بمحل خودشان
بر گردند مبادا اینکه چیزی از ایشان سبب هلاک این امت گردد پس آنجناب
حکم فرمود شیران در همان سنگ داخل شدند و غائب گردیدند و سنگ
ملتئم گردید الی غیر ذلک واین جمله از بوده نمونه ایست از تصرف آنحضرت
در عالم اجسام و ارواح و قدرت و قوت و در عوالم ملکیه و ملکوتیه مما
یتعلق بالجن والانس والملائکة والحیوان والجماد والنبات وغیر ذلک
من الکائنات وجمله علیحده از فضائل آنحضرت متعلق است بعالم
علم و ادراک آنحضرت از امور یکه دلالت دارد بر علم و دارائی آنجناب حالات
جمیع موجودات را بحیث لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی
السماء خواه از جمله حالات حالیه خواه از جمله حالاتیکه مستقبلها
میبودند اگر چه حالات ماضیه هم دارا بودند چنانچه اخبار و آثار بسیار برشته
تحریر کشیده شده در اینکه ایشان علم ما کان وما یکون وما هو کائن الی
یوم القیمة را جامع هستند لکن اکثر محل ابتلاء و موارد سؤال و جواب
حالات حال و استقبال است از اینجهت اکثر اخبارات آنها از این دو مقوله

بوده است واین نوع اخبار اگر چه بیرون از حد شمار است ولکن من باب تذکر
مشتی نمونه خروار است مقداری بر رشته تحریر کشیده میشود از جمله
اینکه آنجناب اخبار فرمود از امر معویة بن ابی سفیان بسب امیر مؤمنان
چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که فرمود اما انه سیظهر علیکم بعدی
رجل رحب البلعوم مندحق البطن یأکل ما یجد ویطلب ما لا یجد فاقتلوه
ولن تقتلوه الا وانه سیأمرکم بسبی والبراءة منی اما السب فسبونی
فانه لی زکوة ولکم نجاة واما البراءة فلا تتبرؤا منی فانی ولدت علی الفطرة
وسبقت الی الایمان والهجرة ونیز فرمود آگاه باشید که بزودی بعد از
من ملاقات خواهید نمود ذل شامل و سیف قاطع را و زود است که مسلط
میشود بر شما مرد فراخ گلو و پرخور که چنین وچنان میکند و میگوید مراد
آنجناب معویه است واین هم در مضمون حدیث سابق الذکر است ونیز روزی
سواری بکوفه وارد شد وخبر موت معویه را مذکور نمود واین امر شهرت یافت
او را در خدمت امیر علیه السلم آوردند فرمود تو حاضر بودی در موت معویه گفت
آری امیر علیه السلم فرمود که این خبر دروغ است معویه نمیمرد تا اینکه چنین
وچنان بکند و بیاورد بگردن خود صلیب را و بضلالت افکند دو
ونوذیل را ونیز روزی در میان لشکر امیر علیه السلم در صفین غوغا بلند
شد که معویه هلاک شده فرمود الذی نفسی بیده نمیمرد پسر هند تا اینکه

اجتماع نمایند برای این امت عرض کردند پس چرا با او قتال مینمائید و چه
فائده دارد فرمود از جهة ابتداء عذر و اتمام حجت لیهلک من هلک عن بینة
و در کتاب بحار که امیر علیه السلام روایت کرده فرمود که بسیار طواف کنید خانه کعبه را
گویا می بینم مردی را از اهل حبشه که اصلع است یعنی پیش سر او مو ندارد و او صمع
است یعنی خورده گوش و زیرا است که خراب میکند خانه را و در حدیث دیگر
که بزرگ اقرع است و در دست او کلنگ آهنی که خراب میکند خانه را و در حرب
قتال بصره ابن عباس عرض نمود که حاجتی دارم امیر علیه السلام فرمود آمده که
امان طلبی جهة مروان بن الحکم گفت بلی فرمود امان دادم و لکن او را باید
ردیف خود نموده پیش من آور زیرا که این حالت اقرب است بخواری و ذلت
چون آمد حضرت فرمود بیعت میکنی عرض کرد آری پس بیعت نمود و حضرت
میدانست که در دل چه داشت فرمود خدا عالم است بقلب تو پس دست خود را
از کف مروان برکشید و فرمود که حاجت نیست باین دست زیرا که این دست دست
یهودی است که اگر بیست دفعه با این دست با من بیعت کند هر آینه بمقعد خود
نقض بیعت خواهد نمود پس فرمود ای پسر حکم فراموش مکن عهد خود را و تو
امروز از ترس مردن بیعت نمودی لیس هکذا والله تو نمی میری تا بیاید از نسل
تو فلان و فلان که خوار کنند این امت را و بچشانند ایشان را از جام بلا
و مروی است که روزی اشعث بن قیس اذن خواست که بخدمت امیر علیه السلام برسد

آنجناب او را اذن نداد بعد از آن امیر علیه السلام بیرون تشریف آورده فرمود
چه کار است مرا با تو ای اشعث والله اگر بغلام ثقیف مبتلا شوی هر آینه
خواهد لرزید موهای فلان موضع از بدن تو اشعث گفت کیست غلام
ثقیف فرمود غلامی است در میان ایشان که باقی نمیماند احدی از عرب مگر
آنکه ذلیل و خوار خواهد شد اشعث گفت چند سال خواهد بود مدت حکومت
او فرمود بیست سال اگر عمر او وفا نماید و روایت نموده اند که در سنه
هفتاد و پنج عبد الملک بن مروان حجاج را والی عراق نمود و لکن در سال هفتاد
و سه امارت لشکر را با او مفوض نموده بود جهة قتال عبد الله بن زبیر که والی
عراق بود تا سال نود و پنج پس آنوقت حکومت عراق را بوی سپرد و گفته اند
که تحدید به بیست سال تقریبی است که مراد قریب آن مدت است و نیز
و فی در خطبه ذکر بعضی از وقایع آینده میفرمود اعشی نام مردی تازه جوان
گفت یا امیر المؤمنین ما اشبه هذا الکلام بحدیث خرافة فرمود یا غلام
لو کنت غاصیاً فیما قلت ابتلاك الله بغلام ثقیف پس ساکت شد
بعضی عرض کردند که غلام ثقیف کیست فرمود غلامی است مالک میشود
بلده شما را و هتک حرمت همه را میکند و مبتلا کردن این غلام را با شمشیر کشند
ملک او چه قدر است فرمود بیست سال اگر عمر او وفا نماید گفتند
او خودش میمیرد باجل خود یا کشته میشود فرمود میمیرد با اسهال بحدیکه

سر برآورد و سوراخ میشود از بسیاری چیزی که از شکم او بیرون می‌آید اسمعیل بن رجاء گفت والله دیدم بچشم خود همین اعشی نام را پیش روی حجاج و حجاج او را توبیخ مینمود که بخوان شعر را که در تحریص عبدالرحمن بقتال من انشا نمودهٔ بعد از ان در همان مجلس گردن او را زدند و نیز در بحار که امیر علیه السّلام فرمود ای گروه مردمان من شما را بسوی خدا خواندم اعراض نمودید و مخالفت نمودید با شما تا مرا وا ماندم کردید آگاه باشید که زود است که مسلط میشوند بر شما کسانیکه راضی نمیشوند بکردهای شما تا آنکه سیاست کنند شما را بتازیانه و تیغ و علامت آن این است که می‌آید شما را صاحب یمن و غلبه مینماید شما را پس میگیرد بزرگان و دانایان شما را و او مردی است که او را ابو یوسف بن عمر میگویند و نیز در بحار از ابی العالیه از مزرع بن عبدالله که امیر علیه السّلام فرمود هر آینه دو محل کرد شما بعد از این لشکر انبوهی که در بیابان زمین ایشان را فرو میبرد و نیست میشود مردی از شما و کشته میشود و بعد از آن آویخته میشود در میان دو کنگره از کنگرهای این مسجد و این مرد کشته شده خود مزبور بود و بهمین قرار مقتول گردید و نیز در نهج البلاغه و غیره مذکور است که فرمود ایها الناس من شق نمودم چشم فتنه را بعد از آنکه فرو گرفته بود ظلمت او و شدید شده بود شر او و اذیت او و احدی جرئت نمی‌نمود بر او غیر از من سلونی قبل ان تفقدونی والذی نفسی بیده از هر چه سوال نمائید تا قیامت

خبر میدهم شما را و سوال نخواهید نمود از چیزیکه واقع میشود تا قیام قیامت و نه از جماعتی که هدایت می‌یابند از ایشان صد نفر یا گمراه میشوند صد نفر مگر آنکه خبر میدهم شما را از داعی ایشان و قائد ایشان و سائق ایشان ومن مناخ رکابهم ومحط رحالهم ومن یقتل منهم او یموت و چون مرا از میان شما بیرون برم فتنه‌ها بر پا خواهد شد بعد از آن بیان فرمود که چنین و چنان میشود بعد از آن فرمود آگاه باشید که پر خوف ترین فتنه‌ها بر شما در نزد من فتنه بنی امیه است که فتنه ایست عمیا و بلای او مخصوص بصالحین است عالمان در آن وقت دیده بلا و جاهلان در نعمت‌اند الخ و ایضا از خطب آنجناب که در بحار نقل مینماید که فرمود لکانی انظر الی ضلیل نعق بالشام وفحص براياته في نواحي كوفان تا اشاره مینماید بانقراض دولت بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و فتیکه مروان حمار آخر خلفای بنی امیه از شام می‌آید با لشکر بسیار که بعدد دویست هزار است و با ابومسلم خراسانی داعی ابرهیم عباسی جنگ مینماید و مغلوب و مقتول میشود و ابتداء دولت بنی عباس از آنجاست و نیز در منبر فرمود سلونی قبل ان تفقدونی مردی برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین عدد موی سر و ریش مرا بگو که چند است فرمود اگر آنچه میپرسی برهانش سهل بود هر آینه میگفتم ولکن بدانکه بر هر طاق موی تو شیطانی موکل است که ترا لعن مینماید و شیطانی دیگر که ترا اغوا مینماید و در خانه تو بچه ایست که پسر رسول خدا را خواهد

کشت و دیگر پسر عمر لعین ابن سعد بود که آنوقت هنوز طفل بود و گفته اند آن
طفل سنان بن انس نخعی بود و مکرر در منبر و غیر منبر سلونی قبل ان تفقدونی
فان بین جوانحی لعلما جما و غیر ذلك از امثال این کلمات بسیار فرموده
و سؤال نموده اند جواب فرموده و در بحار از جابر جعفی از باقر علیه السلام
روایت نموده که روزی امیر علیه السلام در ظهر کوفه با اصحاب خود نشسته بود که
فرمود نزدیك است که در اینجا نهری کنده شود و آب جاری گردد و گویا می بینم
که در این موضع نهر عظیمی را که سفینه ها در او جاری است و مردم از او منتفع میشوند
و نیز روایت شده از جویریه که امیر علیه السلام وقت توجه صفین رسید بطفوف
کربلا پس آنحضرت در ناحیه از لشکرگاه ایستاد و نظر بجانب یمین و شمال افکنده
اشك از دیدهای مبارکش جاری شده بعد از آن فرمود اینجا محل خوابیدن
چهارپایان ایشان است و اینجا موضع شهادت ایشان است عرض کردند که
این چه موضعی است فرمود کربلا که کشته خواهد شد در اینجا قومی که داخل
بهشت میشوند بغیر حساب راوی گوید که تاویل قول آنحضرت را نفهمیدم تا وقتیکه
حسین علیه السلام با اصحاب خود در اینجا کشته شدند و نیز روزی بمیثم بن
نجیه فرمود که می آید بسوی شما راکب ذعلبه یعنی حسین علیه السلام بسرعت و تعجیل
در حالتیکه اعمال حج و عمره را ترك کرده باشد و میکشید او را و ذعلبه
بمعنی مکر و حیله است یعنی حسینی که راکب مکر و فساد قوم است که او را از راه

مکر و فساد از حجاز بسمت عراق می آورند هکذا قیل و نیز فرمود با اهل کوفه
که کیف بکم اذا اتاکم ذریة نبیکم فقتلتموهم و براء بن عازب فرمود
که ای براء کشته میشود فرزند من حسین علیه السلام و تو در حیات باشی
و یاری او نمیکنی و همینطور شد و براء مادام الحیوة اظهار تاسف مینمود
و نیز فرمود گویا قصرها بسیار می بینم که بنا شده است در حوالی قبر حسین
علیه السلام و جاری میشود نهر فرات ما بین کربلا و کوفه و محملها می بینم
که از کوفه بسوی قبر او روان هستند و چندانی نمیگذرد که از اطراف بلاد
مردم بزیارت قبر آن امام مظلوم خواهند رفت و این بعد از انقراض
زمان پادشاهی بنی مروان خواهد بود و نیز مرویست که آنحضرت بر زمین
کربلا عبور نمود وقت توجه صفین اصحاب دیدند که آنحضرت میگریست
و میفرمود ههنا مناخ رکابهم و ههنا محط رحالهم و ههنا مسفك
دمائهم خوشا بحال تو ای زمین که ریخته میشود بر روی تو خون دوستان
خدا و از باقر علیه السلام مرویست که امیر علیه السلام با جمعی بسمت کربلا بیرون
رفتند و مسافت یکمیل یا دو میل باقی بود که بکربلا برسند آنجناب از اصحاب
پیشی گرفت تا آنکه رسید بمکانی که او را مقدفان میگفتند پس فرمود که
کشته شده در این موضع دویست پیغمبر و دویست سبط که همه ایشان شهید شدند
این محل خوابیدن شتران و محل کشته شدن عاشقان است و در مناقب مولی

مسطور است که چون امیر علیه السلام در سفر صفین برابر نینوی رسید فرمود
اصبر ابا عبد الله بشط الفرات واخبار مختلفه درین باب مسطور است
و بعضی اصحاب چون این نوع کلام از امام علیه السلام شنیدند خواستند علامتی
بگذارند تا بیابند چیزی مگر استخوان شتری پیش او دادند و در ان موضع انداختند
چون حسین علیه السلام در انجا شهید شد ان استخوان شتر را در همان مکان
یافتند و نیز هرثمه در خدمت امیر علیه السلام از غزوه صفین مراجعت نموده
با زوجه خود که از شیعیان امیر علیه السلام بود گفت عجب حدیثی تو را خبر
دهم چون صدیق تو ابو الحسن در زمین کربلا نزول نمود بعد از سلام
نماز مشتی از خاک زمین برداشت و بوسید پس گفت عجبا است از تو ای تربت
که هر اینه از تو محشور میشوند قومی که داخل بهشت میشوند بغیر حساب
و حال انکه او عالم نیست بغیب ان زن گفت ای هرثمه امیر المؤمنین نگفته مگر
حق هرثمه گوید در زمانیکه عبید الله بن زیاد ملعون لشکر بحرب حسین علیه السلام
برانگیخت من در میان ان لشکر بودم چون نزدیک امام حسین علیه السلام و اصحاب
او رسیدم ان منزل را شناختم و بخاطر اوردم فرمایش امیر علیه السلام و از امدن خود
پشیمان شدم پیش حسین علیه السلام رفتم و حدیث امیر علیه السلام را عرض نمودم
فرمود بیاری ما امده یا بجنگ عرض کردم به هیچیک زیرا که عیال و اولاد در کوفه
دارم و از ابن زیاد خائفم فرمود پس از این بیابان بیرون رو که مقتل ما را نه بینی هر کس

امروز مقتل ما را مشاهده نماید و یاری ما نکند داخل اتش خواهد شد هرثمه
گوید من فرار نمودم از انجا بحدیکه مقتل ایشان از نظر من مخفی ماند تا انچه شدنی
بود واقع شد واز سوید بن غفله مرویست که شخصی امد با امیر عرض نمود که
من از وادی القری میایم خالد بن عرفطه مرد فرمود نمرده است ان مرد تکرار
نمود که والله مرده است فرمود والذی نفسی بیده که او نمیرد تا قائد لشکر ضلالت
باشد و علمدار لشکر حبیب بن جماز بوده باشد چون حبیب این سخن را شنید امد
پیش امیر علیه السلام و قسم خورد که من شیعه تو هستم فرمود اگر حبیب بن جماز تویی
لابد این واقع خواهد شد ابو حمزه میگوید که چون عمر سعد سردار لشکر
ضلالت شد خالد بن عرفطه مقدمة الجیش بود و حبیب بن جماز علمداری را
اختیار نمود ودر روایتی دیگر فرمود ای حبیب بن جماز بپرهیز از اینکه تو حامل
لواء ان لشکر باشی والله چنین خواهی بود و با همان لواء از باب الفیل داخل
مسجد خواهی شد و همه منظور شد و نیز در بحار از حسن بن ذکوان که سیصد و
بیست و پنج سال عمر نموده بود روایت نموده که وقتی امیر علیه السلام را در خواب دید
و برای زیارت انحضرت بمدینه رفت و با دست انحضرت قبول اسلام نمود حضرت
او را حسن نام نهاد و فرمود تو عمر بسیار خواهی نمود اخر الامر تو را حمل مینمایند بسوی
شهری که بنا میکند او را مردی از اولاد عم من عباس و او را بغداد مینامند
نمیرسی تو با انجا و در موضع مسمی بمدائن می میری و مدفون میشوی و همان طور شد

و نیز در زمین بغداد عبور می‌فرمود پرسید نام اینجا چه چیز است گفتند بغداد
فرمود آری بنا نهاده میشود در اینجا شهری و اوصاف او را ذکر نمود و از دستیش
در همان حال تازیانه بر زمین افتاد فرمود در زمین این تازیانه مسجدی هم بنا
میشود و او را مسجد السوط می‌نامند و نیز فرمود سَتُبْنیٰ بَعْدی مَدینَةٌ
یُقالُ لَهَا الزَّوْراءُ یُرْکَبُ فیهَا الفُجُورُ وَ یَصْعَدُ فیهَا الشُّرُورُ و نیز فرموده
که بنا میشود بعد از من شهری که او را زوراء میگویند ما بین دجله و دجیل
و بعد از آنکه بیان اوصاف آن شهر نمود فرمود که متعاقب یکدیگر می‌آیند در آنجا
ملوک بنی شیصبان و عدد ایشان بیست و چهار است اول ایشان سفاح است
تا آخر اسماء ایشان بیان فرمود بعد ذلک فرمود پس فتنه حمراء و قلاده غبراء
که در عقب او است قائم علیه السلام و شیصبان اسم شیطان است و خلفاء بنی
عباس را به بنی شیصبان تشبیه نموده و عدد ایشان اگرچه سی و هفت است لکن تا دم
از بیست و چهار معتنی به نبودند و در آخر ایشان حالات بسیاری ذکر فرموده با این
الفاظ شریفه وَ تَعْمَلُ القُبَّةُ الغَبْراءُ ذاتُ القِلاوَةِ الحَمْراءِ وَ فی عَقِبِها قائِمُ
الحَقِّ یُسْفِرُ عَنْ وَجْهِهِ ما بَیْنَ الاَقالیمِ کَالقَمَرِ المُضیئِ بَیْنَ الکَواکِبِ الدُّرِّیَّةِ
و نیز اهل بصره را خبر داد باین فرمایش کَاَنّی بِمَسْجِدِکُمْ هذا کَجُؤْجُؤِ سَفینَةٍ اَوْ نَعامَةٍ
جاثِمَةٍ قَدْ بَعَثَ اللهُ عَلَیْهَا العَذابَ مِنْ فَوْقِها وَ مِنْ تَحْتِها وَ غَرِقَ مَنْ فی ضِمْنِها وَ فی
رِوایَةٍ اُخْریٰ کَجُؤْجُؤِ طَیْرٍ فی لُجَّةِ بَحْرٍ و نیز محمد بن الحسن بن طاوس الحلی

و یوسف بن المطهر و شمس الدین محمد بن العز در وقت محاصره هلاکو خان بغداد را
رسولی بحضرت هلاکو فرستادند مبنی از اینکه ما ایلیم و منقاد و تسلیم و اذعان
شما داریم زیرا که از اخبار اجداد خویش ائمه اثنا عشر علیهم السلام سیما امیر المؤمنین
النَّجْدُ القَمْقامُ وَ الفاضِلُ المِقْدامُ اَسَدُ اللهِ الغالِبُ عَلیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ علیه السلام
چنین یافته‌ایم که شما مالک این بلاد میشوید و والی آن مغلوب و مقهور دست
شما میشود چنانچه امیر علیه السلام فرموده اِذا جائَتِ العِصابَةُ الَّتی لا
خَلاقَ لَها لَتُخْرَبَنَّ وَاللهِ یا اُمَّ الظَّلَمَةِ وَ مَسْکَنَ الجَبابِرَةِ وَ اُمَّ البَلایا وَ وَیْلٌ
لَکِ یا بَغْدادُ وَ لِدارِکِ العامِرَةِ الَّتی لَها اَجْنِحَةٌ کَاَجْنِحَةِ الطَّواویسِ تَماثیلُها
کَانْماثِ المِلْحِ فِی الماءِ یَاْتی بَنُو قَنْطُوراءَ وَ مُقَدَّمُهُمْ جَهْوَرِیُّ الصَّوْتِ لَهُمْ
وُجُوهٌ کَالمَجانِّ المُطْرَقَةِ وَ خَراطیمُ کَخَراطیمِ الفِیَلَةِ لَمْ تَصِلْ بِبَلْدَةٍ اِلّا فَتَحَها
وَ لا بِرایَةٍ اِلّا نَکَسَها و همچنین آنحضرت خبر داده از غلبه هند بر سند و غلبه
قبط بر اطراف یمن و غلبه اندلس بر اطراف افریقیه و غلبه حبش بر یمن و ترک
و خراسان و روم بر شام و اهل ارمینیه و خروج ترک و زنج و غیر ذلک و نیز
در کتاب بحار نقل نموده که در خطبه اقالیم وصف فرموده آنچه را که جاری میشود
در هر اقلیمی و از فتح قسطنطنیه و غیر ذلک و در خطبه دیگر فرموده العَجَبُ کُلُّ العَجَبِ
بَیْنَ جُمادیٰ وَ رَجَبٍ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُساطُنَّ سَوْطَ
القِدْرِ حَتّیٰ یَصیرَ اَسْفَلُکُمْ اَعْلاکُمْ وَ اَعْلاکُمْ اَسْفَلَکُمْ و همچنین در خطبه

ملاحم و غیر ذلک و همچنین خبر داد بعض اصحاب خود را که بعد از وفات آنحضرت بلاها
و مصیبتهای چنین و چنان گرفتار میشوند چنانچه بجویریة بن مسهر فرمود که هر آینه
ترا خواهند کشید بعنف بسوی عتل زنیم که مراد زیاد ولد الزناء است و او دست و
پای ترا قطع نموده بدار خواهد کشید تا روزگاری گذشت و زیاد از جانب معویه
والی کوفه شد و جویریة را همین طور کشت و همین جویریة را امیر علیه السلام بسیار
دوست میداشت و با او بسیار نجوی مینمود و میفرمود من مائلم بسوی تو
و ترا دوست میدارم و آنقدر التفات در حق او میفرمود که بعضی مردم گمان
میبردند که امیر علیه السلام او را وصی خود خواهد نمود چنان وصایتی که خود از جانب
رسول الله صلی الله علیه و آله ادعا مینماید زیرا که کمال اختصاص آنحضرت را بجویریة
مشاهده مینمودند حتی آنکه روزی جویریة داخل منزل آنجناب شد دید که
آنحضرت بر پشت مبارک خوابیده است و جمعی از اصحاب حاضر هستند عرض کرد
که ای نائم بیدار باش هر آینه بر سر تو ضربتی وارد خواهد شد که از آن ضربت محاسن
شریف تو خضاب خواهد گردید آنجناب تبسم نموده فرمود منهم خبر میدهم ترا ای
جویریة از امر تو والذی نفسی بیده هر آینه ترا میکشند بسوی عتل زنیم پس دست
و پای ترا قطع میکند و ترا بردار میکشد راوی میگوید که زمانی نگذشت که زیاد
ملعون همین طور نمود و میثم تمار که از مخلصین امیر علیه السلام بود و او غلام
زنی بود از بنی اسد که امیر علیه السلام او را خرید و آزاد نمود و فرمود اسم تو چیست عرض

نمود که سالم است فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که اسمی که پدر
تو ترا بآن نامیده در عجم میثم است عرض کرد که راست فرموده فرمود رجوع کن باسم
اصلی خود و کنیه تو ابو سالم باشد و آنجناب او را از اخبار بسیار مطلع ساخته
و از اسرار خفیه خیلی باو القاء نموده بود و میثم بعضی از آنها را اظهار مینمود و
جماعتی از اهل کوفه در شک افتاده نسبت خرافت و ایهام و تدلیس باو و امیر علیه السلام
میدادند تا آنکه روزی در محضر جمعی از مخلصین و شاکین فرمود ای میثم بدرستیکه
ترا بعد از من میگیرند و بدار میکشند و در روز دوم از دهن و دماغ تو خون
میآید و ریش تو از آن خون خضاب خواهد شد و در روز سیم ضربتی بتو خواهند زد
و با این حالت جان خواهی داد و آن موضعی که در آنجا مصلوب میشوی جنب خانه عمرو بن
حریث خواهد شد و تو دهم ده نفر خواهی بود و چوبی که ترا بآن میآویزند کوتاه تر
از همه خواهد بود و تو نزدیکتر خواهی بود از دیگران و هر آینه بتو مینمایم نخله را که
ترا باو میآویزند پس بعد از دو روز آنحضرت آن نخله را بمیثم نمود و میثم بسوی
میآمد و در زیر آن نخله نماز میخواند و نخله را مبارک باد میگفت و میگفت که من
از برای تو خلق شده ام و تو از برای من روئیده و بعمرو بن حریث میگفت که من مجاور
توام نیکو رعایت کن حق جوار مرا و عمرو مقصود او را نمیدانست گفت آیا میخواهی
خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری بعد از زمانی از وفات امیر علیه السلام
میثم را در کوفه گرفته نزد عبید الله بن زیاد بردند و گفتند این مرد پسندیده تر

مردمان بود نزد ابو تراب آن ملعون گفت وای بر شما این عجمی گفتند آری پس آن
ملعون از روی استهزاء پرسید این ربک یعنی کجاست پروردگار تو میثم
گفت ان ربی لبالمرصاد یعنی پروردگار در کمین گاه ظالمان است گفت
شنیده ام که ترا خبر داده است ابو تراب از آنچه بر و در ترا ملاقات خواهد نمود
یعنی کشته شدن او میثم گفت آری مرا چنین و چنان خبر داده که مرا تو بردار خواهی
کشید و من دهم آن اشخاص باشم که ایشان را بردار نموده باشی و آن چوبی که مرا بر آن
مصلوب خواهی نمود کوتاه تر خواهد بود ابن زیاد گفت مخالفت خواهم کرد من گفته
مولای ترا گفت وی بلکه چه طور مخالفت میتوانی بکنی و حال آنکه خبر داده او را رسول
خدا از جبرئیل از خداوند عالم والله میشناسم موضعی را که آنجا مصلوب میشوم
و من اول کسی خواهم بود در اسلام که دهن او را لجام خواهند زد چنانچه خیل را
لجام میزنند پس آن ملعون امر کرد او را با مختار بن ابی عبیده ثقفی بزندان بردند و میثم
در زندان بمختار گفت که تو بطلب خون امام حسین علیه السلام خروج خواهی کرد و خواهی
کشت این جبار را که ما در حبس اوئیم و بپای خود بر سینه و روی او لگد خواهی زد پس چون
ابن زیاد ملعون مختار را طلبید که او را بکشد قاصدی با نامه از جانب یزید رسید
که مختار را رها نماید و بعد از آن میثم را از زندان بیرون آوردند پیش ابن زیاد گفت میثم
البته حکم ابو تراب در حق تو جاری میشود پس حکم نمود او را بردار کشیدند و در سر راه
مشغول ذکر مدائح اهل بیت اطهار بود و قبایح بنی امیه بکرار داد شد ابن زیاد حکم نمود

دهنش را لجام زدند روز سوم ابن زیاد حکم نمود دهنش را لجام زدند و خون از دهن
و دماغ او جاری شد و روز سیم با طعن حربه او را شهید نمودند و قتل میثم ده روز
قبل از تشریف آوردن امام حسین علیه السلام بود بعراق و نیز امیر علیه السلام رشید
هجری را خبر فرمود که چگونه خواهد بود صبر تو وقتیکه ترا طلب نماید ولد الزنائی از بنی
امیه و دست و پا و زبان ترا ببرد گفت یا امیر المؤمنین آخرش بهشت خواهد بود فرمود
بلی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت و دختر رشید هجری بحسان نقل نموده
بود که پدرم میگفت شنیدم از حبیب خود امیر علیه السلام که خبر فرمود بمن رشید چگونه
خواهد بود صبر تو در وقتیکه ترا بطلبد ولد الزنائی از بنی امیه و دست و پا و زبان
ترا ببرد گفتم یا امیر المؤمنین آخرش بهشت خواهد بود فرمود بلی و تو با من خواهی بود
در دنیا و آخرت پس دختر رشید گفت والله که عبید الله بن زیاد پدرم را طلبید
گفت بیزاری بجو از علی بن ابی طالب علیه السلام گفت نمیکنم پس ابن زیاد گفت امام تو
چگونه خبر داده است ترا بکشتن تو گفت اینطور فرموده مرا که ترا تکلیف بیزاری از من
میکنند قبول نمیکنی دست و پا و زبان ترا قطع میکنند گفت دست و پای او را ببرید
و زبان او را قطع ننمائید تا کذب امام او ظاهر شود پس رشید را بخانه آوردند
همسایگان و آشنایان بر سر او جمع شدند و گریه مینمودند گفت که مرا بگذارید
و دوات و قلم و کاغذی بیاورید تا شما را خبر دهم از اموری که مولای من خبر داده است
بعد از این واقع خواهد شد پس خبرهای آینده را میگفت و ایشان می نوشتند چون

خبر بان ملعون رسید که رشید از خبرهای آینده بمردم خبر میدهد و نزدیک است که
فتنه برپا کند گفت مولای او دروغ نمیگوید برو بید زبان او را هم ببرید پس زبان
او را هم بریدند و وقتیکه میخواستند زبان او را ببرند قال هذا التصدیق قول
مولای و در بعضی روایات که امیر علیه السلم او را رشید مبتلا می نامید و علم
منایا و بلایا باو تعلیم نموده بود و تب‌ها بود که بمردم میرسید و میگفت تو چنین
خواهی مرد و یا کشته خواهی شد و آنچه میگفت واقع میشد و نیز بعمرو بن حمق
خزاعی فرموده بود دستیکه تو کشته خواهی شد بعد از من و سر ترا نقل خواهند
بسوی دشمن من و آن اول سری است که نقل خواهد شد و وای از برای قاتل تو آگاه
باش در هر قوم که نزول نمائی ترا بدست دشمن میدهند و اوی میگوید که والله
چندان روزگار نگذشته بود که عمرو بن حمق در ایام خلافت معویه در میان قبائل
اعراب خائف و هراسان بود تا آنکه در میان قوم خود از بنی خزاعه نزول نمود پس
او را بدست دشمن دادند و او را کشتند و سر او را از عراق بشام نزد معویه بردند و آن
اول سری بود که در اسلام از بلدی ببلدی نقل نمودند و نیز در خصوص سعید بن جبیر
وارد شده که فرموده بود که او بچه طور خواهند کشت و او منتظر بود تا روزیکه
حجاج لعین در ایام حکومت کوفه و عراق گفت پیدا نمائید کسی را از دوستان
علی بن ابیطالب که بخداوند تقرب بجویم بقتل او و سعید بن جبیر را پیدا نموده پیش او
آوردند گفت توئی شقی بن کسیر گفت مادر من اعلم بود از تو بحال من که اسم مرا سعید بن

جبیر گذاشته گفت تبری بکن از علی بن ابیطالب گفت که اگر از او تبری نمایم ایام را دلالت
میکنی بکسیکه او را تولی نمایم گفت در خصوص خلفاء ثلثه چه میگوئی خوب
بودند یا بد گفت خداوند بکار آنها را خلق نموده است اعلم است بحال آنها
گفت آنها را دوست میداری یا دشمن گفت اگر پیش خداوند قرب دارند دوست
میگیرم والا فلا گفت حالا آنها را در بهشت میدانی یا جهنم گفت اگر به بهشت
بروم و ایشان را آنجا ببینم میدانم که در بهشت هستند و اگر بجهنم رفتم
و آنها را در جهنم ببینم خواهم دانست که در جهنم هستند گفت نمیخواهی که مرا
حرف راست بگوئی گفت نمیخواهم که تو از خوف دروغ بگویم گفت من ترا بقتل خواهم
رسانید هر طور دلت میخواهد ترا آن طور بکشم گفت هر طور دل تو میخواهد که کشته
شوی آن طور را اختیار نما زیرا که مولای من فرموده هر کس هر نحو مقتول شود
قاتل خود را در آخرت بهمان طور خواهد کشت گفت مولای تو ترا چه خبر داده
که من بکدام طریق ترا خواهم کشت گفت فرموده که تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی
گفت دروغ گفته مولای ترا ظاهر مینمایم و زبان ترا قطع نمی نمایم تا کذب مولای
تو ظاهر شود بعد از آنکه دست و پای او را بریدند شروع نمود بذکر فضائل اهل بیت
علیهم السلام تا خبر بحجاج لعین رسید گفت مولای او دروغ نمیگوید برو بید زبان
او را هم قطع نمائید پس زبانش را هم قطع نمودند تا شهید شد و نیز در خلافت
ابی بکر قومی در ساحل عدن بنا مسجدی گذاشتند چند دفعه ساختند خراب شد

وعمارت را اضطراب پیدا نموده افتاد کیفیت را آمدند بابی بکر گفتند گفت طور دیگر
محکم بنا زنید باز ساختند باز خراب شد باز آمدند بابی بکر گفتند گفت من خبری
درین خصوص نمیدانم هر کس در خصوص این چه میداند باز خواندند مردم معطل
ماندند امیر علیه السلم حاضر بود ابو بکر باو عرض نمود فرمود انجا را بکنند از جانب
راست و چپ قبله که ظاهر میشود دو انجا دو قبر و خبری نوشته که منم رضوی و خواهرم
من حبا دختران شمع مردیم در حالتیکه شریک قرار نداده‌ایم بخدا چیزی را پس غسل دهید
انها را و کفن و دفن کنید بعد از ان مسجد بنا کنید انطور کردند دو قبر مذکور
بیرون آمد بفرموده حضرت عمل نموده مسجد را بنا نمودند قوام گرفت و نیز جاثلیق
با چند نفر آمد پیش ابی بکر و مسائلی چند از او سوال نمود عاجز شد امیر علیه السلم
وارد گردید فرمود هر چه خواهی سوال کن نصرانی گفت انت مؤمن عند الله
ام عند نفسك فرمود عنده تعالی و عندی باعتقادی گفت مرا خبر ده از مرتبت
خود در بهشت فرمود منزل من با نبی امی در فردوس اعلی بلا شك گفت از کجا گفت
بفرموده رسول صلی الله علیه و آله و کتاب خدا گفت صدق رسول الله صلی الله
علیه و آله از کجا فرمود بآیات باهره و معجزات ظاهره گفت خدا کجاست فرمود اجل از
مکان است و در لم یزل مکانی نبود و او الان کما کان گفت آیا خدا مدرك بحواس
میشود فرمود اجل از صفات مدرکات این حواس است بلکه طریق معرفت او صنایع
باهره اوست که دلالت میکند عقول صاحبان اعتبار را بر منزل معقول گفت پیغمبر شما

درحق عیسی چه گفته فرمود عبد مخلوق مرزوق است لکن نبی مرسل گفت ایها العالم
بچه چیز از سایر امت ممتاز یافتی فرمود بعلم ما کان یکون گفت اقامه بینه بکن برین
دعوی فرمود تو از خانه خود بیرون آمدی و منکر بودی انکسی را که اراده او داشتی
و در خواب هراسان نمودند و از کلام من ترا خبر دادند و از مخالفت من ترا تحذیر نمودند
و مامور شدی که تو در خواب بمتابعت من پس نصرانی تصدیق نموده ایمان آورد
و ابو الدنیا نام شخصی معروف در عهد ابی بکر متولد شد و با پدرش عازم خدمت امیر
علیه السلم شد و در نزدیکی کوفه به تشنگی افتادند پدرش نشست ابو الدنیا اطراف
و جوانب را گردش میکرد جهة آب ناگاه چشمه پیدا شد که آب سفیدی داشت از آن چشمه
آب خورد برگشت پدرش را هم برد بکو چشمه را نیافتند بعد ذلك بخدمت امیر علیه
السلام رسیدند در هنگام عزم صفین و خواست که رکاب حضرت را ببوسد سرش
برکاب خورد و شجه از برای او حاصل شد که از وی اثری مانده بود امیر علیه السلم
فرمود چشمه که تو آب خوردی موجب طول عمر تو خواهد شد و اثر در سنه سیصد
بغداد آمده بود و در سنه سیصد و بیست و هفت مرد و بعضی از علماء یهود
پیش ابی بکر آمده گفت توی خلیفه پیغمبر این امت گفت آری عالم یهودی گفت ما در تورات
خوانده‌ایم که خلفای پیغمبران اعلم امتهای ایشان میشوند پس خبر ده مرا که خدا
در کجاست آیا در آسمان است یا در زمین ابو بکر گفت او در آسمان است بر عرش قرار دارد
یهودی گفت پس زمین خالی خواهد بود از او و بنابراین خواهد بود در مکانی دون مکانی

مکانی ابوبکر گفت این کلام زندیقان است دور شو از من یهودی در مقام تعجب و مشرف
بر اسلام بود که امیر علیه السلام او را ملاقات نمود فرمود ای یهودی دانستم سؤال ترا و جواب
ترا با ابی بکر و ما میگوییم که خداوند عالم کجا را کجا کرده پس مکانی از برای او نیست
و اجل است از اینکه فرو گیرد او را مکانی و در هر مکانی موجود است بدون آنکه
مماس و مجاور او بوده باشد بلکه احاطه علمیه دارد بهر مکانی و هیچ مکانی خالی از تدبیر
او نیست و مصداق این مقال است آنچه در کتب شما موجود است اگر خبر دهم ایمان می
آوری عرض نمود بلی امیر علیه السلام فرمود آیا ندیده در بعض کتب خودتان که موسی علیه السلام
روزی نشسته بود ناگاه ملکی از سمت مشرق پیش او آمد گفت از کجا می آیی گفت
از نزد خدا و ملک دیگر از سمت مغرب آمد و هم گفت از پیش خدا و ملکی از آسمان
هفتم و ملکی از زمین هفتم همگی اینطور گفتند پس موسی ع گفت تسبیح میکنم
خداوندی را که در هیچ مکانی نیست و هیچ مکانی خالی از او نیست یهودی تصدیق
نموده ایمان آورد   و نیز بعد از آنکه مردم بخلافت آنحضرت عقد بیعت نمودند
خبر داد از قتال ناکثین و قاسطین و مارقین یعنی اهل جمل و صفین و نهروان و از اینکه
آخر امر آنها بکجا انجام میگیرد از قتل و غیر ذلک   و نیز در مجلس بیعت خلافت
خود بمردم فرمود که می آید شما را هزار مرد از جانب کوفه یکی کم و زیاد نه و بیعت کنند با من
تا دم مردن ابن عباس در جزع شد که شاید کم و زیاد بیاید و این ایراد باشد برای امیر
علیه السلام پس نفس خود را ساکت نمود بعد از رسیدن قوم آنها را یک یک شمرد

تا نهصد و نود و نه و یکی ماند ابن عباس مضطرب شد و متفکر گردید تا آنکه
دیدند مردی آمد قبای پشم در بر و با او شمشیر و ظرف آبی و بخدمت امیر علیه السلام
رسید و عرض کرد که دو دست دراز کن تا با تو بیعت کنم فرمود بچه چیز گفت
بر اطاعت تو و جهاد در پیش روی تو تا آنکه فتح و ظفر با تو باشد فرمود اسم
تو چیست اسم گفت اویس قرنی فرمود بلی الله اکبر ان رسول الله صلی الله
علیه و آله اخبرنی انی ادرک رجلا من امته یقال له اویس القرنی وهو
من حزبی و یموت شهیدا و یدخل فی شفاعته مثل ربیعة و مضر پس
اضطراب ابن عباس ساکن شد   و در مجلس دیگر که بیعت اهل یمن را میگرفت
و ابن ملجم با چند نفر آمده بودند جهة تهنیت نشستن آنحضرت بر خلافت چون
آنحضرت اسم و نسب ابن ملجم ملعون را پرسید آن ملعون اسم دیگر گفت فرمود
دروغ گفتی بعد از آن راست گفت حضرت قبول فرمود و خبر داد که اینم کشنده
من است و باو فرمود که ترا دایه یهودیه بود که ترا میگفت ای برادر عاقر ناقه
صالح و تو طفل بودی هر وقت پیش اطفال می آمدی میگفتند آمد پسر
چراننده سگها و مادرت در حیض حامله شده است همه اینها را ابن ملجم
تصدیق نمود و مکرر از این فقرات اخبار فرمود و احادیث مفصله در این باب
بسیار است   و نیز روز بیعت خلافت بعد از آنکه مردم با تمام اظهار
رضا بر این بیعت نمودند فرمود بعمار که برو و جو بیت المال و هر یک از مردم را

دینار بگیرد و برای من هم سه دینار پس عمار و جماعتی رفتند و قسمت نمودند و حق
امیر علیه السلام در مسجد تا با نماز میخواندند دیدند در بیت المال سیصد هزار دینار
است و مردمان صد هزار نفر بودند عمار گفت امیر علیه السلام نه عالم بقدر مال
بود ظاهرا و نه بعدد مسلمانان   و شخصی ادعاء محبت آنحضرت نمود حضرت
سر بزیر انداخته مشغول چوبی بود فرمود دروغ میگوئی   و شخص دیگر عرض نمود
فرمود تو راست میگوئی   و جمعی در راهی مفقود شدند رفقاء ایشان مضطرب
بودند فرمود مضطرب نشوید بزودی مراجعت خواهند نمود و آنطور شد
و در جنگ خوارج نهروان در حق ایشان فرمود که اینها بدترین خلائق هستند
و کشنده اینها نزد خدا بهتر است بحق از سایرین و در میان این قوم مردی است که
پستان دارد مانند پستان زنان و آن مرد در میان قوم معروف نبود چون بعد از
قتال الخوارج کشته شدند آن مرد را در میان کشتگان پیدا نموده پیراهن او را
شق نموده دیدند همان مرد را که به ذو الثدیه معروف شده که بر کتف او چیزی
مانند پستان زن دارد که بر اطراف آن موها بلند بود   و صادق علیه السلام روزی
با ابراهیم کرخی فرمود که در کجای کرخ منزل داری گفت در موضع مسمی بشادروان
فرمود که امیر علیه السلام وقت توجه نهروان در آن موضع نزول فرمود جماعتی از نبطیه
از سنگینی خراج خود شان شکایت نمودند با زبان خود شان امیر علیه السلام جواب
ایشان را هم بزبان نبطیه ادا فرمود و دیگران نفهمیدند   و در قتال الخوارج نهروان

فرمود

فرمود که بیرون نمیرود از ایشان ده نفر و کشته نمیشود از لشکر حضرت از ده نفر بس
نه نفر از خوارج فرار نمود و نه نفر از لشکر حضرت کشته شد   و در جنگ خوارج
جندب بن عبد الله شک نموده بود در امر آنحضرت که این طائفه نهروان و صفین
و جمل همه اهل قرآن بودند و هستند چرا امیر علیه السلام اینها را کشت و میکشد
و در خارج از معسکر در جای دور نشسته بود زیر سایه سپر خود و فکر مینمود
امیر علیه السلام پیش او آمده آبی که او همراه داشت طلب نمود و از او گرفت و وضو
ساخت در این حال دیدند که سواری از سمت لشکر اقبل بعجله شده می آید تا نزد
بحضرت و عرض نمود که لشکر خوارج از نهر گذشته بسوی لشکر اسلام فرمود
نگذشته اند دروغ است آن مرد تا سه دفعه اصرار نمود حضرت فرمود لا بعد از آن
سواری دیگر نفر از مربوط آمد و تا سه دفعه اصرار نمود که خوارج گذشته اند حضرت
فرمود نه والله که همان جا ایشان محل ریختن خونهای ایشان است عبد الله در قلب
خود گفته بود که اگر قول امیر علیه السلام در اینجا خلاف شد پس همراه خوارج
شده با امیر علیه السلام جنگ نماید و اگر راست باشد پس علی حق است با خوارج
جهاد نماید حضرت برخاسته آمدند دیدند که نگذشته اند و در جا خود شان
هستند   شک از قلب جندب زائل شد و حضرت از پشت گردن او گرفت و گفت
یا جندب شک از دل تو در رفت حالا با دشمن هرچه خواهی بکن   و در جنگ
بصره فرمود که امروز می آید فرزند من حسن از کوفه با ده هزار سواره و پیاده که

یکی زائد است نه یکی ناقص چون چون انجناب رسید لشکر را حساب نمودند همین طور
بود و نیز در همین جنگ فرمود که غلبه خواهم نمود باین طائفه و فتح میشود
بصره و می آیند شما را امروز از کوفه هشت هزار و سی و اند مرد و اینطور شد
و حسن بصری را ملاقات نمود در کنار جوی در حالتیکه حسن وضوء میساخت
انجناب فرمود وضوی خود را کامل بکن ای لفتی حسن گفت دیروز کشتی جمعی دیگر
را که وضوء کامل میساختند فرمود محزونی بر آنها گفت آری فرمود اطال الله
حزنک بعد از آن حسن را همیشه مثل دیر مرده محزون می یافتند و چرا اینطور ندیدند
کفتند چرا چنین هستی گفت نفرین امام صالح باعث شده که من اینطور شده ام
و لفتی در لغت نبط شیطان را میگویند و مادر او در طفولیت نام او را لفتی
کذاشته بود و کسی این نام را از برای او نمیدانست تا از آنحضرت ظاهر شد و در
دیگر هم روز در کنار فرات بودند حسن کاسه آبی از فرات برداشت قدری را خورد
ما بقی را بکنار انداخت حضرت فرمود اسراف کردی که زیادتی آب را بجوی آب نریختی
بجا نریختی و ضایع نمودی عرض کرد اگر این قدر اسراف است کس توجرا انقدر
خون مسلمانان را ناحق در صفین و جمل اسراف نشد فرمود اگر ناحق بود تو هم
می بایست با من در جنگ حاضر شوی گفت منهم می آمدم و غسل کرده کفن نموده
بخارج شهر آمدم هاتفی ندا در داد که القاتل و المقتول فی النار من برگشتم فرمود
راست گفتی آن منادی برادرت شیطان بود و مراد او از قاتل و مقتول که در نار است

هر دو از لشکر معویه است و کسی از بیت المال هزار درهم دزدی نموده بود امیر علیه السلام
سلمان را فرستاد پیش او که انقدر از بیت المال دزدیده است رد نماید که قال
تعالی و من یغلل یات بما غل یوم القیمة انکار نمود گفت چه بسیار است حق
اولاد عبد المطلب و مال را رد ننمود و نیز وقتی مرد معتمدی میخواست که مالی
بمداین جهت بعض شیعیان خود بفرستد شخصی از اصحاب در قلب خود گذرانید که
امیر علیه السلام بمن اعتماد دارد مال را میگیرم که بمداین ببرم بجانب کرخه میروم
و در آنجا صرف میکنم چون عرض نمود که مال را بمن بده بمداین ببرم فرمود دور
شو از من و ببر و بسوی کرخه و در حدیث دیگر آن مرد خیال کرده بود که میروم
بسوی معویه حضرت باو فرمود که تو ببر و بسوی معویه و جویریه نام اسبی از مردی
ادعا مینمود حضرت حکم فرمود که اسب را واگذار باین مرد و الا مرا با تو امر است
آیا عمل جاهلانه خود را فراموش میکنی بگویم که چه کرده پس آن مرد اسب را بآن مرد
واگذاشت و رفت و از ثابت بن افلح اسبی کم شد نصف شب آمد در رفت بدر
خانه حضرت که چاره بجوید بجز در و دو خانه قنبر بیرون آمد که امیر علیه السلام میفرماید
برو اسب خود را از عوف بن طلحه سعدی بگیر و دنبال میشد که بجز در نظر بر شخصی
که پیش آنحضرت می نشست میفرمود یا فلان مستعد و آماده شو که فلان روز میمیری
حضرت باقر علیه السلام فرمود که این حالت بود در ائمه علیهم السلام تا در زمان سجاد
علیه السلام این در بسته شد و خواهد شد تا ظهور قائم علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام

نیز اینطور خبر میدادند و در طبق اخبار ایشان واقع میشد   و روزی بعض
اصحاب گفتند نیست در حروف تهجی حرفی کثیر الاستعمال مثل الف آنحضرت فورا
خطبه انشاء فرمودند بی الف طولانیه مشتمله بر حمد و ثنا و درود بر رسول خدا و
وعد و وعید و مواعظ شافیه و زواجر کافیه والخطبة معروفة   و نیز جبیر
خازن بیت المال معویه بود و از معویه مرخص شده جهت زیارت مادر پیر خود که در کوفه
بود می آمد معویه باو اولا اذن نمیداد که مبادا بیاید در کوفه بعلی علیه السلام بگرود و در
آخر الامر بر آن راضی شد لکن گفت که در کوفه کاهنی است و ساحر که علی بن ابیطالب
بوده باشد مبادا ترا مفتون نماید چون جبیر وارد کوفه شد و ملاقات امیر علیه السلام
را نمود آگاه فرمود که تو گنجی از گنجهای خدا باشی و معویه نزد تو نسبت سحر و کهانت بمن داده گفت
آری فرمود با تو مالی است که بعض او را در فلان جا دفن کرده گفت آری فرمود با حسن
اینرا خود ضم کن و منزل بده و نکوئی بکن او را و چون صبح شد با اصحاب فرمود که امروز
در جبل اهواز با چهار هزار لشکر مسلح و مکمل منتظر ظهور قائم ما علیه السلام خواهد
شد و چون آنجناب ظهور نماید در رکاب و با دشمنان او مقاتله خواهد نمود   و روزی
آنجناب در مسجد نماز صبح را با اصحاب خود خوانده بود ناگاه مردی ملتبس بلباس سفر
وارد شد   فرمود از کجا می آئی گفت از شام فرمود چه کار داری گفت حاجتی دارم
فرمود میخواهی حاجت تو را بگویم عرض نمود بفرما   فرمود منادی معویه در شام ندا
نمود که هر کس علی را بکشد ده هزار دینار جایزه او است شخصی برخواست و متعهد شد شب

پشیمان گردید که چرا ابن عم رسول خدا را بکشم روز دیگر منادی ندا کرد و برای
قاتل من بیست هزار دینار متعهد گردید کسی دیگر عازم شد آنهم شب پشیمان
شد روز سیم منادی سی هزار دینار قرار داد تو متعهد شده و آمده عرض کرد بلی
فرمود میکنی گفت لا نعوذ بالله   فرمود بقنبر که زاد و راحله او را درست نموده روانه
کن   و اشعث بن قیس مناره درست نموده بود وقتیکه صدای اذان موذن حضرت
از جامع کوفه بلند میشد اشعث بالای مناره رفته فریاد میزد که اینمرد یعنی امیر علیه السلام
کاذب و ساحر است و حضرت او را عنق نار می نامید سبب تسمیه را پرسیدند فرمود
وقت مردنش عنقی از آتش از سمت آسمان می آید و کشیده میشود و او را میسوزاند
و مثل ذغال سیاه میشود و فریاد میزند و میمیرد و همین طور شد   و دیگر جا
مرویست که امیر علیه السلام اولاد ذکور خود را جمع نمود و ایشان دوازده تن بودند
فرمود دوست میدارم که از یعقوب سنتی در من باشد که پسران دوازده تن خود را
جمع نمود و یوسف را وصی خود قرار داد و من حسن و حسین را وصی خود قرار میدهم
عبد الله که یکی از پسران آنحضرت بود گفت اینها را وصی میکنی نه محمد حنفیه را حضرت
فرمود آیا جرئت میکنی بر من در حال حیاتم ای عبد الله گویا می بینم ترا کشته شده
در خیمه خود در حالتیکه کشنده تو غیر معلوم است چون زمان مختار رسید
عبد الله پیش مختار آمده بود از جهتی از مختار در خشم شده بجانب بصره رفت
نزد مصعب بن زبیر و گفت تولیت قتال اهل کوفه را بمن واگذار   و در پیش مقدمه

لشکر مصعب شد و وقت ملاقات طرفین چون شب بر میان آمد بامداد عبدالله را
در خیمه خود کشته یافتند و معلوم نشد که قاتل او کیست و مغیرة بن شعبه
بخدمت آنجناب آمد در حالتیکه در محراب بنماز ایستاده بود سلام کرد آنجناب
جواب سلام نفرمود مغیره عرض نمود که سلام مرا تو نفرمودی گویا مرا نشناختی
فرمود آری والله می شناسم ترا و گویا بوی پشم از تو بمشام من می آید پس مغیره
برخواست و دامن کشان بیرون رفت سر این قول را سؤال نمودند فرمود که
او و پدر او در یمن پشم می بافتند مردم تعجب نمودند زیرا که تا حال هیچکس اینها را باین
شغل نمیدانست و در بحار مروی است که روزی امیر علیه السلام با جمعی در نجف
کوفه نشسته بودند فرمود آیا می بینید آنچه من می بینم گفتند نه فرمود می بینم شتری
حامل جنازه و مردی او را میراند و مرد دیگر افسار او را میکشد و بعد از سه روز
نزد شما می آید روز سیم بهمان حالت وارد شدند و با حضرت آنجا بود بعد از تحیه
فرمود که کیستید شما و از کجا می آئید و کیست این جنازه و برای چه آمده اید عرض
کردند که از یمن آمده ایم و این میت پدر ماست و وقت مردن وصیت نمود که
مرا بعد از وفات غسل و کفن و نماز کنید بعد از آن حمل شتری نموده ببرید در عراق
در ظهر کوفه دفن نمائید که آنجا مدفون خواهد شد مردی که اگر شفاعت نماید در روز
قیامت همه اهل محشر را هر آینه مقبول میشود امیر علیه السلام فرمود راست گفته است
پدر شما و آن مرد من هستم و اسقف نصرانی که در دیر بلیم بود در ارض فارس و او از آن

او صد و بیست سال گذشته بود شنید که مردی صدای ناقوس میکند
و او امیر علیه السلام بود گفت مرا پیش او ببرید چنین می بینم که او انزع بطین بوده
باشد چون او را آوردند حضرت را ملاحظه نمود گفت دیده بودم صفات او را
در انجیل و شهادت میدهم که اوست وصی و پسر عم خود محمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله حضرت فرمود آمده که ایمان بیاوری یا ترا یاد کنم رغبت ترا
در ایمان بکن مدد عمر خود را تا نشان بدهم با صحابت و علامتی را که در میان
در کتف تست پس اسقف شهادت توحید و رسالت گفت و بسجده کشید
و وفات نمود و صدوق ره از حارث اعور روایت نموده که با امیر علیه السلام
در حیره بودم که دیرانی ناقوس زد امیر علیه السلام فرمود یا حارث یا میدانی که این
ناقوس چه میگوید گفتم خدا و رسول و ابن عم رسول صلی الله علیه و آله اعلم
هستند فرمود که او مثل دنیا و خراب شدن او را میزند و میگوید لا اله
الا الله حقا حقا صدقا صدقا ان الدنیا قد غرتنا و استغوتنا و استهوتنا
یا ابن الدنیا مهلا مهلا یا ابن الدنیا دقا دقا یا ابن الدنیا جمعا جمعا
تفنی الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکنا قد ضیعنا دارا
تبقی و استوطنا دارا تفنی لسنا ندری ما قدمنا الا ما لو قد متنا
حارث عرض نمود یا امیر المؤمنین [illegible] مسیح را
خدای خود قرار میدهد [illegible] میگوید چون رفتم پیش دیرانی او و او قسم داد

بحق مسیح که ناقوس را بهمانفر ادبزنند پس او ناقوس را میزد و من حرف بحرف ترجمه
حضرت را ذکر مینمودم بعد از آنکه تمام شد گفت شمارا قسم میدهم بحق پیغمبر
خودتان که این ترجمه را که میگوئید گفتم آن مرد که دیروز با ما بود گفت یا میان
او و پیغمبر شما قرابتی است گفتم پسر عم اوست گفت ترا قسم بخدا میدهم آیا این
را از پیغمبر شما شنیده گفتم بلی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله الخ و مسلمان شد و بعد از اسلام گفت والله من در تورات
یافته‌ام که در آخر پیغمبران پیغمبری می‌آید که تفسیر مینماید قول ناقوس را و نیز زنی
در مسجد کوفه پیش امیر علیه السلام جهة شکایت از شوهر خود آمده بود و حال آنکه خود بشوهر
تعدی مینمود امیر علیه السلام فرمود حق با شوهر است آن زن در غضب شد و گفت
والله حکم نکردی در میان رعیت بعدل و سویه امیر علیه السلام نظر تامل او
افکنده فرمود یا جریئة یا بذیة یا سلفع و سلفع بقولی بمعنی جریئة و بقولی
از اهل لغت غالبیز بمعنی حمل نکرنده از انجائی که زنان از آنجا حمل بر میدارند
آن زن رو گردانید و گریخت و میگفت ویلی و یلی لقد هتکت یا ابن ابیطالب
سترا کان مستورا عمرو بن حریث از عقب آن زن رفته برو برخورد و گفت
چه چیز است ترا گفت علی بن ابیطالب ستر مستور مرا بدینطور وا نمود عمرو پیش
حضرت آمد و گفت یا علی در علم کهانت که معروف هستی آنرا از کجا دانستی فرمود
ویلک این کهانت نیست بلکه خدا تعالی ارواح خلق نمود پیش از ابدان بدو هزار

سال و چون ارواح را با ابدان مرکب نمود در مابین دو چشم هر یک ایمان
و کفر و هرچه مبتلا خواهند شد از حالات و کیفیات و شرور و خیرات
همه را نوشت و نازل فرمود برسول خود صلی الله علیه و آله که ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین و رسول خدا متوسم بود و بعد از آن متوسم من هستم
و بعد از من امامان از نسل من متوسمند من چون آن زن را تامل نمودم عرفتها
حق المعرفة فاخبرت و در حدیث دیگر در بحار از حارث اعور که امیر علیه السلام
در مجلس قضا بود زنی که بشوهر خود تعدی داشت با شوهر خود بمخاصمه آمد
پیش آنحضرت و حضرت حکم بر بطلان حجت آن زن نمود زن در خشم شده گفت
یا علی حکم حق نکردی امیر علیه السلام فرمود یا سلفع یا مهیع یا قردع زن چون این
اسماء شنید رو بگریز نهاد و عمرو بن حریث از عقب آن رفت و گفت یا امة الله
این کلمات چه بود که شنیدی و تاب نیاوردی زن ابا نمود که عیب را لازم نیست
مردان بدانند عمرو اصرار نمود گفت سلفع زنی است که از مهر خود حیض می‌بیند
و مهیع زنیکه با زنان مصاحبت نماید نه مردان و قردع خراب کننده خانه شوهر است
و من این هر سه صفت را دارم عمرو گفت یا علی ساحر است یا کاهن که اینها را دانسته
زن گفت که هیچیکی نیست او از اهل بیت نبوت است و وصی رسول خدا
و وارث اوست از آنجهة میداند و میگوید و در روایت دیگر در منبر شریف
داشت زنی داخل شد و گفت این است کشنده دوستان پس امیر علیه السلام نظر باو

او اندا اخته فرمود یا سلفع یا جریئة یا مذکرة یعنی ای آنکه حائض نمیشوی مثل
سایر زنان و ای با جرئت و ای بی شرم و ای زنیکه بر فرج او دست چیزی او نمیجهد
در وقت و عمرو بن حریث از عقب او دوان شد تا بقرار رسانید او استفسار نمود الخ
و در بحار گفته که ابن ابی الحدید نیز روایت را از کتاب غارات از محمد بن جبله خیاط
از عکرمه نقل نموده که در آنجا یا سلقلق و یا جلیعة گفته است و تعبیر نموده سلقلق را
بمعنی سلیطه و جلیعه را بمعنی بدزبان   و مردی خارجی بحضرت عرض نمود که من ترا
دوست میدارم فرمود دروغ میگوئی و می‌بینم ترا کشته شده در ضلالت خود
که از دوستی تو لشکر عراق عبور مینمایند   پس چندی نگذشت که دعوای نهروان
واقع شد و آنمرد در میان خوارج کشته شد   و مرد و زنی با یکدیگر مخاصمه مینمودند
پیش حضرت حاضر شدند مرد عرض نمود که یا امیرالمؤمنین این زن را من تزویج نموده ام
چون تملیک مهر نمودم شب زفاف خواستم او را ملاقات نمایم بی موقع خون دید
و حیرانم در امر خود آنجناب فرمود یا فلانه یا فلان دختر بستی از بنی فلان که نهانی
با فلان بن فلان عقد متعه نمودی و حامله شدی و پسری از تو متولد شد او را قضا حاجت
در میان قوم خود او را در مزبله انداختی خواستی که از دی سگها هجوم آوردند
و یکی از آنها آن طفل را بدندان گرفت تو از روی شفقت مادری سنگ بر آن سگ
انداختی آن سر طفل در آمد و سگ طفل را انداخت و رفت تو هم رفتی و گفتی اللهم
یا حافظ الودایع احفظه   زن گفت همه اینها خواست و بنجیبتو که من دختر تمام و معا

نور آنحضرت مرد را فرمود که جهات را واکن چون جهه خود را کشود جا بشجری ضخیم
بود فرمود که اینمرد پسر تست و بر تو حرام است پسر خود را بگیر و برو و شکر خدا را
بکن که حفظ ودیعه ترا نمود   و دیگر خلافت عمر دو برادر دو زن خانه بودند و دو زن
هر دو حامله بودند یکی دختر آورد و دیگری پسر مادر دختر و پسر فرزندان پسر نزاع نمودند
هر یکی گفت این پسر را من زائیده ام و دختر از دیگری است مرافعه پیش خلیفه بردند
عاجز شد ماجرا را با جمعیت تمام بحضور امام علیه السلام رسانیدند حکم فرمود
در ظرف معینی شیر هر دو زن را علیحده علیحده دوشیدند و کشیدند آن یکی
که شیر او گران آمد پسر را او داد که این فرزند تست از جهه اینکه شیر پسر سنگین و شیر
دختر سبک میشود   و هر دو زن بحقیقت مسئله اقرار نمودند و رفتند و عمر گفت
لولا علی لهلک عمر   و وقتی که عقبة بن ابی عقبه وفات نمود آنجناب در حضور جنازه
او بمردی فرمود عقبه که وفات نمود زن تو بر تو حرام گردید عمر گفت یا ابا الحسن اکثر
چه همه قضایای تو عجیب است ولکن وجه این قضیه چه چیز است فرمود اینمرد غلام
عقبه بود و زن حره را تزویج نموده بود که از عقبه ارث میبرد چون عقبه وفات
نمود از این غلام قدری مملوک آن زن شد و جزئی از شوهر او رق او شد و بضع زن
حرامست بر عبد مگر اینکه آزاد کند او را بعد تزویج کند عمر ساکت شد و در عهد
عمر غلامی مولای خود را کشته بود حاضر نمودند اقرار نمود عمر حکم بقتل غلام فرمود
آنجناب بغلام فرمود که چرا کشتی گفت که او غلبه نمود بر من و با من عمل قوم لوط نمود

حضرت فرمود غلام نکاه داشتند و فرمود بعمر که در خصوص غلام قائل الحدث امری نکنند
تا سه روز بعد از سه روز آنجناب با اولیای مقتول تشریف آورد بر قبر مقتول و حکم
فرمود قبر را کاویدند دیدند لحد غیر از کفن چیزی نیست فرمود الله اکبر الله اکبر ما کذبت
و لا کذبت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس عمل قوم لوط
کند و بر همین عمل بمیرد بعد از سه روز از دفن قبر او را زمین بسوی جمله
قوم لوط که هلاک شده اند پس محشور شود با ایشان و این شخص همچنین بوده شده
پس غلام را از حبس خلاص فرمود و نیز در خلافت عمر دو زن در سر یک طفل
منازعه نمودند خلیفه بعد از فحص از محاکمه عاجز شد نزد امیر علیه السلام رفتند
بعد از آنکه هر یک از آن دو زن ادعای آن طفل را نمود و طرف مقابل را تکذیب
نمود و قسم دروغ خورد حضرت فرمود ای قنبر این طفل را دو نیمه کن نیمی با این زن
بده و نیم دیگر با آن زن همانحال آن زنیکه مادر پسر بود عرض کرد که من نمیخواهم با آن
دیگری بدهید حضرت فرمود پسر را دادند بهمین زن که اضطراب از قتل فرزند داشت
زیرا که چون شفقت مادری نگذاشت که فرزند خود را کشته ببیند معلوم شد
که فرزند از اوست و در روزی غلامی پیش عمر آمد که پدرم مرد و مادرم منکر
حق من مینماید و میگوید که تو فرزند من نیستی زن حاضر شد و گفت ادعای
این غلام دروغ است من شوهر ندارم بر اینکه باکره ام و شوهر نکرده ام و این زن هفت
نفر زن را همراه آورده دختر شوهر نداده بود که او را تصدیق نمایند و بهمین قرار

تصدیق آن زن نمودند پس گفت پدر من شخصی بود که او را حارث مزنی میگفتند
و من در سال شدید المحل متولد شدم و دو سال کامل شیر گوسفند خورده
بعد از آن بزرگ شدم و پدرم با جماعتی بسفر تجارت رفت پس آنجماعت مراجعت
نمودند و خبر فوت پدرم را آوردند چون مادرم این خبر شنید مرا از خود دور کرد
و از خانه بیرون نمود عمر گفت این مشکلی است که او را حل نمیکند مگر پیغمبر یا وصی
پیغمبر خبر دهید برویم نزد ابی الحسن علی علیه السلام پس همه رفتند پیش آنجناب فرمود
که چیست ترا ای غلام کیفیت را عرض نمودند قنبر را طلبید حکم باحضار آن زن فرمود
و گفت وای بر تو چرا انکار پسر خود نمودی زن همان کلام سابق و استشهاد را عرض
نموده انکار کرد فرمود طول مده بکلام خود منم پسر عم بدر تمام و منم مصباح ظلام
کلام و جبرئیل خبر داده است مرا از قصه تو زن استدعای قابله نمود که او را انکاه کند
چون قابله حاضر شد زن دست بند خود را پنهانی بقابله داد قابله هم تصدیق زن
نمود حضرت فرمود ای قنبر این عجوزه دروغ گفت او را تفتیش کن قنبر او را تجسس
نمود دست بند از شانه آن عجوزه بیرون آمد از مردم خروش برخواست امر بسکوت
نمود و فرمود منم صندوق علم نبوت بعد از آن آن زن را طلبید و فرمود منم
زینت دین و قاضی دین رسول رب العالمین منم پدر حسن و حسین میخواهم ترا
تزویج کنم با این پسر آیا قبول میکنی از من این امر را آن زن بی اختیار عرض نمود که در کدام
مذهب است تزویج مادر به پسر آیا باطل میکنی شرع محمد را آنجناب فرمود جاء الحق

وزهق الباطل پس چرا انکار مینمودی عرض کرد یا مولای از ترس میراث چنین نمودم
و استغفار نمود و پسر خود را رجعت کرد و در میان قبیله از عرب یک برادر داشت
و یک خواهر برادران بخواهر گفتند که تو شوهر نکن تا هرچه مال داریم در اختیار
تو باشد قبول نمود و مشغول خدمات ایشان بود و ایشان نیز او را اکرام مینمودند
تا آنکه روزی زن همشیره توئی بی جهت غسل حاجتی رفت و در آن چشمه غسل نمود
کرمی از راه فرج در رحم او قرار گرفت بعد از مدتی نمو نموده شکم دختر بزرگ
شد ایشان گمان خیانت و حمل او بردند او را احضار حضور امیر علیه السلام نمودند
آنحضرت کیفیت را با ایشان بیان فرمود و امر نمود طشتی پر از گل آوردند که گل سیاه
و بدبوی بود و امر نمود آن دختر را در میان گل نشانند آن کرم احساس آن گل نموده
بیرون آمد پس گفتند یا علی توئی پروردگار بزرگ ما زیرا که تو غیب و ما فی
الارحام را میدانی فرمود من خدا نیستم ولکن پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا خبر داده
از خداوند که این حادثه واقع میشود در زیر و زود در نماه دیگر در این ساعت و نیز در عهد
خلافت عمر دختر یتیمه در خانه شخصی بود تا بزرگ شد و جمیله بود زن آن شخص چنان
احساس نمود که آنمرد این یتیمه را زن خود خواهد نمود وقتیکه آن مرد در سفری بود
بعضی از زنان همسایه را طلبیده مواضعه نموده دختر را با انگشت ازاله بکارت
نمودند و در نزد عمر نسبت زنا دادند و جمعی را بشهادت اقامه نمودند و آنمرد که
از سفر برگشت آن دختر را نسبت فحشاء دادند و زنان همسایه تصدیق نمودند

آنمرد

آنمرد کیفیت را بعمر ذکر نمود عمر ندانست چه حکم کند گفت بروند نزد علی و ما هم
میائیم پس همگی حاضر شدند و قصه عرض کردند پس امیر شمشیر خود را از غلاف
بیرون نموده پیش خود گذاشت و امر نمود آن زنهای شهود را حاضر نموده آنها را
در خانه نگهداشت اولا زن آنمرد را حاضر نمود هرچه نصیحت و تهدید فرمود طریق
صدق نپیمود پس او را بخانه دیگر فرستاد زنی دیگر را از آن شهود حاضر نمود
و فرمود که مرا میشناسی منم علی بن ابیطالب و این شمشیر من است و گفت زن آنمرد
گفت و بحق رجوع نمود و من او را امان دادم اگر تو با من راست نگوئی هر آینه
با این شمشیر با تو مخاصمه مینمایم پس آن زن امان طلبید حضرت امان داد و او هم
کیفیت واقعه را بیان نمود پس سایر شهود هم همچنین پس امیر علیه السلام فرمود الله اکبر
انا اول من فرق بین الشهود من بعد دانیال پس آن زنان را حد قذف فرمود
و میان آن زن و شوهر تفریق نموده این دختر را برای او تزویج نمود پس عمر عرض کرد
یا ابا الحسن خبر بده ما را از حدیث دانیال علیه السلام فرمود که دانیال یتیمی بود بی
پدر و مادر و عجوزه پیری از بنی اسرائیل او را بخود ضم نموده تربیت او مینمود
تا آنکه پادشاهی از ملوک بنی اسرائیل که او را دو قاضی بود با آن دو نفر قاضی گفت
کسی را برای من اختیار نمائید که او را پی مهمی خواهم فرستاد مرد برا تعیین نمودند
و آنمرد صدیق ایشان بود و آنمرد وقت سفر در حق زوجه خود با ایشان سفارش نمود و
ایشان مکرر بدر خانه آنمرد میرفتند و احوال پرسی مینمودند زن را دیدند که جمیله است

میل بوصال

میل بوصال او نمودند آن زن اباء نمود گفتند قسم بخدا اگر امتناع نمائی شهادت
میدهیم پیش پادشاه برای تو بزنا و ترا رجم مینمایند زن گفت هر چه خواهید بکنید
پس هر دو قاضی نزد پادشاه شهادت بفجور آن زن دادند پادشاه بعد از تعجب
تمام از فجور آن زن با وجود شهرت او باصلاح و دین فرمود که قول شما حجت است
ولکن بعد از سه روز او را رجم نمائید و این فقره شهرت نمود که فلان زن عابده
فاجره شده و قاضیان شهادت داده اند او را بعد از سه روز رجم خواهند نمود
پادشاه از وزیر خود تدبیر در این امر درخواست نمود وزیر هم در تامل بود و چیزی
بخاطرش نمی آمد روز سیم که آخر ایام بود وزیر بیرون آمد ناگاه برخورد
بجماعتی از کودکان که برهنه بودند و بازی میکردند و دانیال علیه السلام در میان ایشان
بود و وزیر او را نمی شناخت دانیال در آن حال گفت ای جماعت کودکان بیائید من
پادشاه شما باشم و فلان طفل زن عابده و فلان دو نفر قاضی باشند که
شهادت بفجور آن زن نموده اند و من حکم بکنم شما گوش دهید قبول نمودند پس قدری
از خاک جمع نموده بر هیئت سریری نمودند شاه آنجا نشست و از نی شمشیری ساخته
پیش خود گذاشت بعد از آن امر نمود که بگیرید دست فلان قاضی را و ببرید او را
تا فلان موضع و قاضی دیگر را بفلان موضع بعد از آن یکی از ایشان را طلبید
و گفت راست بگو در حق این زن اگر راست نگوئی ترا میکشم بچیزی که می بینی پس گفت
گواهی میدهم که این زن زنا کرد دانیال گفت در کدام زمان گفت در فلان روز

گفت با که گفت با فلان بن فلان پرسید در کجا گفت در فلان موضع پس حکم
کرد او را بردند بجای خود و آن دیگر را آوردند بدین تفصیل از او تحقیق نمود
جواب داد پس قول او با قول رفیقش مخالفت نمود دانیال گفت الله اکبر شهادت
ناحق دادند بعد از آن گفت بفلان ندا کن در میان مردم که این دو قاضی شهادت
ناحق دادند بر فلان زن پس حاضر شوید برای قتل ایشان و وزیر در ساعت نزد
پادشاه رفت و خبر داد از آن قصه پادشاه نیز چنان کرد آن دو قاضی مخالف یکدیگر
شدند و منادی در میان مردم فرستاد و امر نمود بقتل ایشان و نیز در زمان مدینه
زنی طفل ششماهه داشت و او را در پشت بام واگذاشت آن طفل حرکت نموده از بام
خارج و در سر ناودان قرار گرفت و چون مادر او را مضطرب دید و قادر بر اخذ
طفل نبود فریاد زد جمع شدند هر طور خواستند که او را بگیرند دستشان نرسید
همه اهل آن طفل میگریستند و مضطرب بودند و چون زمان خلافت عمر بود پیش
او رفتند او هم آمد حال را فهمید گفت چاره این کار غیر از علی نیست پس حضرت
حاضر شد مادر طفل همراه و تضرع مینمود آنجناب نظر بسوی طفل افکند پس
آن طفل تکلم نمود بزبانی که کسی نمیفهمید آنگاه امیر علیه السلام فرمود یک طفلی مثل این
طفل را اینجا حاضر کنید چون حاضر کردند آن طفل بیکدیگر نگریستند و با یکدیگر
بزبان اطفال تکلم نمودند پس آن طفل از سر ناودان بر پشت بام آمد و چون
این را دیدند مردم فرح و شادی نمودند پس از آن حضرت سؤال نمودند که آیا میدانی

تو کلام ایشان را فرمودی   اما خطاب طفل بدرستیکه او سلام کرد بر من بامیر المؤمنین
و من رد کردم بر او و خطاب و را اراده ننمودم زیرا که او بحد خطاب نرسیده است
پس امر نمودم با خصما طفلی مثل او تا آنکه با او بگویند بزبان اطفال که ای برادر
من بر گرد بسوی بام و مسوزان دل مادر و عشیره خود را بموت خود   پس او را در
جواب گفت واگذار مرا ای برادر من پیش از آنکه برسم بحدی که شیطان بر من مستولی
گردد بمیرم   آن یکی گفت بر گرد بسوی بام شاید که بحد بلوغ برسی و بیابد در صلب
تو فرزندی که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد ایشان را   و بروایت
دیگر آنکه گفت قبول نماید ولایت ایشان را   پس رجوع نمود بسوی بام بکرامت
و در بحار از ابو الملیح هذلی از زید نحوی روایت نموده که در مجلس عمر بن الخطاب بودیم
که مردی از اهل روم وارد شد   و بعمر گفت سؤال میکنم از تو سه چیز اگر بحق جواب
دادی ایمان می آورم بصدق پیغمبر شما گفت بپرس گفت   اخبرنی عما لا یعلمه الله
و عما لیس لله و عما لیس عند الله   عمر گفت نیامدی ای کافر مگر از برای اکفر ما کا
دراین اثناء امیر علیه السلم داخل شد   دید که عمر دلگیر است و گرفتار فکر فرمود که چه حال
انحال داری   عرض نمود سؤال این مرد را و ندانستن خود را   و گفت یا پیش تو در
بخصوص خبری هست یا ابا الحسن فرمود آری عمر گفت   ازال الله غمک و صدرک و شرح
لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة
فلیأتها من بابها   پس امیر علیه السلم بآن مرد فرمود بپرس مسائل خود را آن مرد نصرانی بود

پرسید فرمود آن چیزی که خدا او را نمیداند آن شریک و وزیر و معین و ولد است
قال تعالی أتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات و الارض   و آنچه نیست برای
خدا او ضد و ند است و آنچه نیست در پیش خدا آن ظلم بر بندگان است پس
نصرانی مسلمان شد و عمر برخواست و میان دو چشم حضرت را بوسید و گفت لولا
علی لهلک عمر   و نیز در بحار از ابن لیلی که امیر علیه السلم حکم کرد در مقامی حکمرا
که لم یسبقه احد قبله   و آن این است که دو مرد مصاحب بودند در سفری و در جائی
خواستند غذا بخورند یکی از ایشان پنج گرده نان برا او بود و دیگری سه گرده و مردی
بر ایشان عبور نموده سلام کرد تکلیف نمودند او هم نشست با ایشان غذا خورد
بعد از فراغ هشت درهم در پیش ایشان انداخت و گفت این عوض آن طعام که
از شما خوردم پس آن دو نفر با یکدیگر منازعه نمودند صاحب سه گرده میگفت
باید این دراهم را نصف کنیم و صاحب پنج گرده میگفت پنج درهم مال من و سه
درهم مال تو امر را بعد از پیش حضرت بردند فرمود این امر لشی است و خصومت در او نیکو
نیست بلکه بهتر آن است که صلح کنید صاحب سه گرده گفت راضی نمیشوم من مگر
بقضاء امیر علیه السلم فرمود چون راضی نمیشوی مگر بقضا   پس یک درهم از هشت
درهم مال تست و هفت درهم مال رفیقت گفت سبحان الله   این چه طور میشود
فرمود شما هشت گرده نان داشتید سه تا از تو و پنج تا از رفیق تو   و آنها بیست و چهار
ثلث میشود   یک ثلث اغرا که عبارت از هشت حصه مجموع است تو خورده و هشت

حصه رفیق تو خورده است و هشت حصه من نا خورده و چون هشت درهم مال
رفیق تست و یکدرهم مال تست پس امر بر ایشان واضح شد و رفتند و روزی
آنحضرت از منزل خود بیرون تشریف آورده پا بر رکاب گذاشت که سوار شود پس زنی
عرض نمود که برادر من وفات نموده و ششصد دینار از او ترکه مانده از مال
او یک دینار بمن میدهند در حق من عدل نفرمایند آنحضرت فرمود از برادر تو
دو دختر مانده گفت بلی فرمود چهارصد دینار که دو ثلث است مال آنهاست
و یک مادر هم مانده گفت بلی فرمود یک سدس هم که صد دینار است مال وی است فرمود
که زوجه هم دارد گفت بلی فرمود یک ثمن که هفتاد و پنج دینار است مال اوست
فرمود آیا دوازده نفر برادر هم دارد گفت بلی فرمود برای هر برادر دو دینار و برای
تو یک دینار میشود پس حق خود را دریافت نموده امر فرمود و سوار شد
و این مسئله بمسئله دیناریه مشهور شد و این مبنی بر مذهب علما سنت از رواة تعصیب
فرموده مثل مسئله منبریه که روایت نموده اند که آنحضرت در منبر خطبه میفرموده
سؤال نمودند که شخصی وفات نموده و یک زن دارد و پدر و مادر و دو دختر
نصیب زن او چه قدر میشود فرمود صار ثمنها تسعا در شرح این گفته اند که سدسان
از برای ابوین است و ثلثان از برای دختران و ثمن از برای زن پس فریضه زائد
بر ترکه شد بطریق عول معمول در زمان ما عامه قسمت میشود از بیست و چهار که مخرج
کسور است کسور بوده گرفته میشود بیست و هفت جمع میشود مال را قسمت بر بیست

و هفت مینمایند تا مال زن و بیست و چهار را سائر وراث میبرند و تسع تا
بیست و هفت است با وجود آنکه زن می بایست ثمن ببرد و نیز سه نفر در سر هفده
شتر نزاع داشتند که نصف آنها مال یکی و ثلث آنها مال دیگری و تسع آنها مال
ثالثی بود نمیدانستند چه طور نمایند زیرا که هر یک بعد از ملاحظه حصه خود
میدید که از شتران باقی میماند مرافعه پیش حضرت آوردند یک نفر شتری از بیت المال
اضافه نمود هیجده شتر شد هر یک حصه خود را برداشتند شتر بیت المال بر جا
ماند بردند به بیت المال الی غیر ذلک از کرامات و معجزات فعلیه و قولیه که تعقل
حال و مقام در هر باب از آنجناب مستطاب گردون قباب صدور یافته بطوری
که تقریر بیان و تحریر بنان اولی الایدی والابصار در احصاء عشری از
اعشار آن بکمال عجز و قصور اشتهار دارند اولوا النهی عجزت عن وصف خلد کنه
والعارفون بمعنی ذاته تاهوا ان ادعو بشرا فالعقل یمنعنی واتقی الله
فی قولی هو الله ولنعم ما قیل لعلی مناقب لا تتناهی لا نبی و لا وصی حواها
هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل باشم از آن یک دهان خواهم
به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک ور دهان باشد چنین
صد چنین تنگ آید از فغان این حنین و ملخص کلام در اشاره ببعض اوصاف
آن امام عالی مقام این است که آنحضرت در جمیع فضائل ذاتیه و صفات کمالیه سرآمد
جمیع موجودات حضرت احدیت است و چنانچه از احادیث سابقه مشخص گردید

آنحضرت پیش از خلقت جمیع موجودات با معیت حضرت فخر کائنات موجود شده
ودر همه عوالم غیب شهود بوده وهست وخواهد بود وجمیع انبیاء را
بمقتضای حدیث یا علی نصرت الانبیاء سراً ونصرتنی جهراً چنانچه گذشت امداد
واعانت فرموده حتی با حضرت سلیمان علیه السلام بالای بساط نشسته وسیرها نموده
وسلطنت سلیمان از برکت وجود فائض الجود آنحضرت بوده وزمام همه کائنات از ازل
خلقت بدست اختیار او سپرده وهرچیز را که خواسته است بمجرد مشیت واراده خود
بعمل آورده واز حالات ما کان وما یکون من البدو الی الختم مستحضر وحساب وکتاب
همه مردم در خدمت اشرف او که باب الابواب درگاه احدیت است وکارگذار بارگاه
ربوبیت وتصرف او قبل از این تولد ظاهری در همه عوالم باطنیه وظاهریه بوده
هر زمان وهر مکان هرچه خواسته نموده همه چیز را عالم ودانا وهمه چیز را شاهد است
وفرموده‌اند لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد ونکته مسئله این است
که خداوند عالم من حیث الذات البحت البات لا اسم له ولا رسم له وهیچکس را
دست نمی‌رسد بدرگاه آن غیب الغیوب هرچه تصور نمائی فوق از آن وهرچه بخیال
آید ماوراء همان زیرا که تصورات وخیالات همه از جمله مخلوقات حادثه هستند
که مانند از قوت خیالیه حادث میشوند واذا اقترن الحادث بالقدیم احترق
چون در آید نکو اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم ندارد ممکن اندر
واجب نمونه چگونه داندش آخر چگونه کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو

مخلوق مثلکم مردود الیکم هرچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم است
الله نیست الطریق مسدود والطلب مردود دلیله آیاته ووجوده اثباته
در آلاء فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق عین گناه است قال صلی الله
علیه وآله تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله فان التفکر فی ذات الله
لا یزید الا تحیراً قل هو الله احد الله الصمد او را ربطی ومناسبتی با این مخلوق
ضعیف ندارد واگر بخواهد تصرف در عالم امر وخلق بکند یا خلق ورزق وحیات
وممات وغیر ذلک را از افعال وصفات باید در طبق ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها
سببی اکبر برای آن او را خلق نماید که خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسها
پس باید در توی عالم امکان شخصی را از مخلوقات خود شاخص قرار داده باشد
که او را ملجاء وپناه وملاذ ومرجع انها نماید وهمه امورات ایشان بوساطت او بکند
وتفویضات خداوندی برای بندگان خود بدست او جاری شود واگر بخواهد
با ایشان خطاب نماید بوساطت او نماید واگر بخواهد اظهار قدرت نماید بوساطت
او نماید وهکذا پس شخص قابل لازم که مظهر صفات الوهیت وذوات مراتب ربوبیت
بوده باشد ودر عالم مظهریت وحکایت بطوری بوده باشد که آینه سرتاپا نمای
وجود بحت وبات ومنزه از صفات مخلوقات باشد که او را مظهر قدرت کلیه خود
وعیبه علوم خود ومحل علم ومشیت واراده وسمع وبصر وافعال وصفات خود
قرار دهد هر کسی بوده باشد باشد چنانچه در کوه طور از شجره فرمود انی انا الله

وبا موسی تکلم نمود واین است معنی قابلیت غیر از امیر مؤمنان علیه السلام کرا بود او سزا
خواهد بود ویشهد الله غیر از او کسی لایق این مقام نبوده ونخواهد بود اشتر
الولایة منقادة الیه تجر اذیالها فلم تک تصلح الا له ولو رامها احد غیره
لزلزلت الارض زلزالها واز این جهت فرموده انا عین الله الناظرة انا اذن
الله السامعة انا ید الله الباسطة انا لسان الله الناطق انا قلب الله الواعی لعلمه
واین نوع کلمات اشاره دارد بر اینکه شخص مثلا با چشم خود جمیع دیدنیها را می
بیند وخداوند عالم بری ومنزه از صفات جسمانیه میباشد پس خود شخص
امیر علیه السلام را که نور متجسد است واسطه رویت خود قرار داده با او می بیند اشیا را
چنانچه انسان با نور چشم خود می بیند اشیا را وبا گوش خود جمیع مسموعات را می شنود
وخداوند عالم را گوش مثل گوش ماها متصور نمیشود پس ادراک او مسموعات
را بواسطه وجود امیر علیه السلام میباشد پس او گوش خداست وانسان با دست
خود اظهار قدرت مینماید وافعال خود را بروز میدهد از هر مقوله بوده باشد وخداوند
عالم را جارحه مثل جارحه های ما ندارد پس همه افعال خود را بواسطه وجود امیر علیه السلام
ابراز مینماید وانسان با زبان خود نطق وتکلم مینماید وخداوند عالم را زبانی مثل
زبان ما نیست یا باید قلبی خلق نماید از آنجا کلمات خود را ابراز فرماید یا ملکی یا شجره
طوری یا غیر ذلک روا باشد انا الله از درختی روا نبود چرا از نیک بختی وانسان
با قلب خود ادراک اشیا مینماید وعلوم کونیه که صور مخلوقات بوده باشد را

خداوند عالم در وجود امیر علیه السلام جمع است وفی التنزیل قال فما بال القرون
الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی وکتاب
امیر علیه السلام است وهو الکتاب الذی کتبه الله تعالی بید قدرته وجعله محل معرفته
ومعدن علمه وحکمته ومشیته وارادته کما فی الزیارة الجامعة السلام علی
محال معرفة الله ومساکن برکة الله ومعادن حکمة الله وحملة وحی الله
وخزنة علم الله وقوله تعالی وکل شیء احصیناه فی امام مبین تفسیر با امیر علیه السلام
شده وهمچنین عنده ام الکتاب وغیر ذلک مما یؤید هذا الباب واخبار وآیات
بیشمار وارد گردیده وبمقام ضرورت رسیده که خداوند عالم روز قیامت از بین
مردم بلکه از سایر حیوانات سوال وجواب خواهد نمود وحساب همه را خواهد کشید
ودیوان عدل خواهد گذاشت چنانچه فرموده ونضع الموازین القسط لیوم القیمة
وداد بی شاخ را از بر شاخ دار که او را بخلاف حق شاخ زده وظلم نموده خواهند
گرفت یوم یؤخذ للجماء من القرناء ودر قرآن مجید فرموده ان الینا ایابهم
ثم ان علینا حسابهم خداوند عالم که محسوس ومحدود نیست که بیاید در
محشر یا در وسط آن تختی بگذارند وهمه مردم اطراف او را بگیرند انهم بعضی با نفس
خود وبعضی بتوسط عمال ملائکه حافظین اعمال ومحاسبین افعال حساب بکشد
پس این حساب وکتاب بچه طور خواهد شد واین مردم که بمحشر جمع میشوند چه میکنند وکجا
میروند وبکدام طرف می افتند وبکدام سمت میکنند خداوند عالم که محسوس ومحدود

بوساطت قلب است و سلطان روح تصرفات خود را جمیعاً بوساطت قلب بر همه
اطراف بدن و جوارح و اعضا جاری مینماید و همه حرکات و سکنات اطراف
بدن در مطمح نظر قلب و در حیطه تصرف او و سؤال و جواب همه با او و ایشان را از همه
بسوی سلطان خودشان که روح است بغیر از قلب نیست و قلب باب روح است و حساب
و کتاب همه اعضاء در دیوانخانه قلب دیده خواهد شد و اصل صاحب حساب روح
است و مالک باب و مجتمعین در باب همه اوست الهی وقف السائلون ببابک
ولاذ العائذون الی جنابک پس در توی عالم امکان دسترسی برای جمیع مخلوقات
خداوندی بغیر از دامن محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله چیزی دیگر نیست و آن
حکام و سلاطین جمیع ذرات کونیه هستند لکن خدا را بنده اند عالم را خلق نکرده اند
با وجود این قدرت و قوت ربوبیت که دارند مخلوق و مرزوق و مقهور قدرت
کلیه الهیه هستند چنانچه قلب با وجود ریاست اعضا و کمال تسلط و هیمنت
بر جمیع اجزاء و اعضا و حواس و قوی مقهور قبض و بسط سلطان روح است بطوری
که بدون امداد و افاضه او کاری نمیتواند بکند و قلب را هر قدر تسلط و قدرت و قوت
و ریاست بر موجودات بدنیه بوده باشد پا از دائره جسمانیت بیرون نمیتواند بگذارد
و بعالم روحانیت نمیتواند پا بگذارد و بعالم روحانیت نمیتواند ترقی نماید
هیهات هیهات روح کجا و قلب کجا اگر چه قلب هر قدر قوت و قدرت داشته باشد
همچنین امام علیه السلام که قلب عالم است از کنج موجودات امکانیه است و پا از دائره

نیست و گرد چیز سمتی نمی‌باشد اگر چه بخود او جا شود یا غائب در پرده که اشاره توجه
ظاهری بردارد آن مگو کاندر عبارت ناید و این مگو کاندر اشارت ناید
لا اسم له و لا رسم له و لا حدّ له و لا جهة له و لا مکان له و لا زمان له بهر سمت
که نگاه کنی و تصور نمائی منزه است از آن سمت در هیچ طرفی نیست ذات او در هر طرف
است آثار او نیست حدی و نشانی کردگار پاک را نی برون از ما و نی با ماست و نی
ماشی صورت عقلی و بی پایان و جاویدان بود با همه و بی همه مجموع و یکتاستی
میتوانی گر ز خورشید این صفتها کسب کرد روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی
جان عالم گویمش گر ربط جان دانی بتن در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی پس
در اینصورت لابد که مردم پیش محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله که آل الله هستند
جمع شوند و بر اطراف ایشان دور زنند و رئیس و فائق و داناتر این فرقه نور امیر
علیه السلام است و ایشان هستند باب الله که بندگان حضرت منان بان باب جمع شده
حساب ایشان کشیده خواهد شد و کتاب نامه اعمال ایشان ملحوظ خواهد گردید
و از اینجهت در زیارت جامعه کبیره وارد است که ایاب الخلق الیکم و حسابهم
علیکم با وجود اینکه خداوند عالم در قرآن مجید الینا و علینا فرموده و این ثابت
است با اینکه سوی خدا غیر از اینها کسی نیست چنانچه در مملکت بدن اگر روح
را سؤال و جوابی با اعضا و جوارح بوده باشد بواسطه قلب آن سؤال و جواب
مینماید و قلب بابی است که توجه همه اعضا بسوی آن باب و استمداد ایشان از روح

امکان بیرون نمیتوانند بکذارند و ابدا مقهور و مغلوب دست کبریا و قبض و بسط
خلاق عالم است پس اشخاصیکه میکویند که اینقدر فضیلت که از برای
امام علیه السلام اثبات میشود لازم میکیرد که امام علیه السلام خدا بوده باشد
اشتباه کرده اند هر قدر فضیلت که از برای قلب قوا رو داده شود قلب نمیتواند که
خودرا از جسمانیت دور کرده تماما روحانیت برساند و هر قدر قوت قلب زیادت
قلب زیاده شود دلیل و حاکی از قوت روح است قوت قلب کواه قوت روح
بود شاهد بغیر آن شاهد آن غیر است بلکه قوت قلب عین قوت روح است و فعل
او فعل روح و مشیت او مشیت روح و قلب را فی نفسه در کارها خود از خود قوتی
ندارد هر کس این خیال نماید امام علیه السلام را بزرک نشمرده بلکه خداوند عالم
را نشناخته و او را بنحو مختصری بقدر امکان امام را می شناسد شناخته است
و لهذا وارد شده که خداوند لعنت نماید غلاة را که ایشان تعظیم امام علیه السلام
نمودند بلکه صغروا عظمة الله یعنی عظمت خدا را حقیر و صغیر شمردند تعالی الله رب
و رب الارباب امام بودن کجا و خدا بودن کجا منتهای این مختصر مخلوق خدا که
عبارت از ما سوی الله تعالی است یعنی تمامی کره کون و امکان مختصر مخلوقی است
بمنزله فردی از افراد انسان و لهذا عالم را انسان کبیر میکویند و در مقابل شخص
انسانی که او را انسان صغیر میکویند و امام علیه السلام در دیوان انسان کبیر بمنزله قلب است
در بدن انسان صغیر و خداوند عالم از وراء عالم غیب محیط و مسلط و مهیمن بجمیع

ما فی العالم بوساطة الامام علیه السلام الذی هو کالقلب فی بدن العالم کما قال تعالی
و الله من ورائهم محیط و حقیقتها من باب المثال بمنزله روحیست که مسلط
بعالم بدن است بوساطت قلب و لله المثل الاعلی و همه کره کون و امکان
و امام علیه السلام در توی این مختصرها امور است پیش قدرت کلیه الهیه
کما قیل اسمانها و زمین یک سیب دان کز درخت قدرت حق شد عیان تو چه
کرمی در میان سیب در وز درخت و باغبانی بیخبر مور لنکی تو چه دانی فعل را
پشه کی داند که این باغ از کی است کو بهاران زاد و مرکش دی است و چون
هیچ خبر در پیش قدرت خدا و علم و مشیت و اراده او مجال توقف ندارد و امام
علیه السلام در توی عالم امکان مظهر همین قدرت کلیه و صفات و افعال ربوبیت است
که قولهم قول الله و فعلهم فعل الله من والاهم فقد والی الله و من عاداهم
فقد عادی الله و من احبهم فقد احب الله و من ابغضهم فقد ابغض الله و من
اعتصم بهم فقد اعتصم بالله پس اکر امام علیه السلام همه این عالم را با این سماوات
و زمینها و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن با یک انکشت خود بخواهد
حرکت دهد و بر کرداند و بیندازد سبکتر از موئی خواهد بود در دوش هلو
توی که اصلا سنکینی نخواهد داشت از جهت اینکه قدرتش قدرت خداوند است
کما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة بل بقوة ربانیة در تصور کنید در کار خیبر
و بر داشتن آن بالای دست و انداختن آن بهوا با چند ذراع دور از لشکر مطلبی نخواهد

بود و چه خوب گفته است طوفان در مقام مدح امیر مؤمنان علیه السلام این نه
وصف تو شد که میگویند بر دو انگشت خیبر انداز زد میرسد قدرت تو را
که ز نو طرح افلاک دیگر انداز زد و این از راه اغراق نیست چنانچه بر اولوا
فهمی کی بلکه از راه حقیقت است و مطابق واقع و داعی در مقام اشاره بآنمعنا
گفته هست از دریای جودت یک حباب قبه مینای این چرخ برین از یمنی
مردم از روی صد هزار گر تکانی دست جبریل امین پس اگر امیر المؤمنین
علیه السلام هر کره زمین را بلکه جمله آسمانها و ما فیها را با سر انگشت خود بخواهد
هزار هزار فرسنگ دور اندازد از اندازه خارج است و هیچ سنگینی بر انگشت او ننموده
و این فضائل جزئیه که ذکر شده و در کتب اخبار و آثار مسطور است اینها از برای
احکام و اتقان اعتقاد و ایمان مردم ضعیف القوی و البنیان که از فهم
مراتب عالیه عجز و قصور دارند نوشته شده است و ذکر میشود و بعبارة اخری
از برای انفتاح قلب کوته نظران است و الا در پیش ارباب بصیرت و بصر مسئله
انداختن در خیبر بمنزله این است که کسی را بگویند که پدر تو مثلا چنین قوی بوده
که دانه خشخاشی را بهوا می انداخته و این فقره برای طفل دو ساله و سه ساله بکار
می آید که پدر خود را باین قوت و قدرت میشناسد یعنی بعبارة اخری این معجزات صادره
و واردة از برای تعلیم و ارشاد اطفال دبستان مذاهب است نه از برای مردان راه
چه گوید فهم از این دین العجائز که برخود جهل میدانی تو جایز زنان چون ناقصان

عقل و دین باشند چگونه مردان ره ایشان گزینند اگر مردی برون آی و نظر کن هر آنچه
پیشت آید آن گذر کن میاسا روز و شب اندر مراحل مشو موقوف هر راه
رواحل بگردان از همه ای راهرو روی همیشه لا احب الآفلین گوی از همه
این اموراتی جزئیه در گذر و بعالم بالا و ملاء اعلی بنا آور برو اندر پی خواجه
باسری تفرج کن همه آیات کبری والسلام علی من اتبع الهدی العاقل یکفیه
الاشارة والجاهل لا ینفعه الف عبارة در خانه اگر کس است یکحرف بس است
امیدوارم که از رحمت خدا و برکت باطن ائمه هدی علیهم السلام هر کس مطالب این
مختصر کافی شافی را با قلب صافی از غش و ریا بمحل ابتلا برساند حقیقت
توحید خدا و معرفت نورانیت ائمه هدی علیهم السلام را نیز بر وی واضح و مشخص
و محقق گردد که اشخاصیکه این طرز بقرار اندیشند ایمانشان ناقص و توحیدشان
در معنی شرک خواهد بود کما قال تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
واقول اللهم یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی هدایتک
ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا بنور معرفتک واغفر لنا ولجمیع اهل الولاء
برحمتک اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی
حسابا یسیرا واقلبنی الی اهلی مسرورا والحمد لله
اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا تم الکتاب
بعون الله الملک الوهاب

قطعه بدور دولت دارای دوران ناصر الدین شه که گیتی از وجودش زیب و رونق
خلد برین آمد مبدا دانش که از روز نخستین تا بامروز این بعقل و
عدل و داد و جود شاهی اینچنین آمد هنر از دولت این خسرو دادگستر
پرور برتبت همسر و هم قیمت در ثمین آمد قطعه بحکم حضرت والا
خدیو جم اورنگ که حکم او روان در آسمان برد فرمان خدیو مملکت
آرا مظفر الدین شاه بزرگوار ولیعهد دولت ایران اگر شماره
کنی تا بادم و حوا بود پدر به پدر شهریار و ملک ستان بدامن علی
از صدق و راستی زد چنگ از آنکه مهر علی دید مایه ایمان جناب
فضایل مآب معارف انتساب مصراع مسند آرای محمد ناشر دین مبین
پوینده مناهج تحقیق و جوینده مدارج تدقیق حاج میرزا محمد علی مجتهد
قراجه داغی سلمه الله تعالی بیت علم دینی هم لدنی شد نصیبش از یار وارث
علم کلیم و خضر گردش کردگار این چهل حدیث مبارک را جمع و پارسی ترجمه
نمود نیک بخت آنکس که فراند بجای باقیات و صالحات اینچنین
بسعی و اهتمام نواب مستطاب والا شاهزاده شعاع السلطنه ذبیح الله میرزا
زید اجلاله در دار السلطنه تبریز شهر شعبان المعظم انجام پذیرگردید بیت
سال هجرت هزار و سیصد بود که بن همایون کتاب طبع نمود قطعه
فرخنده رای مه روی و پسندیده خلق و خوی آقا پرست و نیک زبان نکو

بیان خال خدیو زاده ایران و زین سبب از مهر اوست خال رخ
مهر آسمان در صبح و شام حاضر خدمت گرفته است در راه بندگی
بکف از صدق مال و جان از زاد بس گشاده کف و از حیاش چشم
از همتش سرشته دل و از سخاش جان با دل گشادگی بهمه کس کند لطف
با روی گشادگی بهمه کس دهنده نان در پیشگاه حضرت والا بر است
سالار خوان و خاتم جم را نگاهبان در زیر ظل شاه و ولیعهد
پادشاه ماناد با سعادت و اقبال جاودان

قائله صدر الشعراء کتبه محمد علی

میرزا محمد الطبیب الاصفهانی

فی شهر شعبان المعظم

سنه ۱۳۰۰

در کارخانه عالیجاه رفیع جایگاه استاد الماهر آقا کربلائی اسد صورتگر انطباع

پذیرفت ان شاء الله تعالی

کاتب از دعا فراموش

نکنند

۱۲

